

السلامة للرحمة

٢



تفسیر سورہ عصر

(اقتضائات ورود بہ عصر نبی اکرم ﷺ)

سید محمد مہدی میر باقری



گفتارهای موضوعی ۲۲ - تفسیر سوره عصر

نام کتاب: تفسیر سوره عصر (اقتضائات ورود به عصر نبی اکرم ﷺ)

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

تعداد جلسات: چهار گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت



فهرت

گفتار اول: رهایی از خسر با محوریت ایمان و عمل صالح
(رویکرد علامه طباطبایی)

- ۷
۱. ارتباط معارف دو سوره عصر و کافرون..... ۸
 - ۱-۱. تفکیک صفوف، اقدام مهم رسول خدا^ﷺ در سوره کافرون ۹
 - ۱-۲. ورود به عصر نبی اکرم^ﷺ، مسیر پیش روی تابعین در سوره عصر ۱۲
 ۲. ترجمه اجمالی سوره عصر..... ۱۶
 ۳. ساختار و بیان علامه طباطبایی (ره) در تفسیر سوره عصر..... ۲۲
 - ۳-۱. معنای لغوی واژه «عصر» ۲۲
 - ۳-۲. تفسیر عصر به نبی اکرم^ﷺ و دوران تجلی انوار ایشان ۲۵
 - ۳-۳. تفسیر «خسر» به خسران از دست دادن فرصت ها و نرسیدن به مقصد ۳۵
 - ۳-۴. برخوردارشدن از همه مراتب ایمان و انجام همه اعمال صالح، راه نجات از خسر ۳۹
 - ۳-۵. تأکید بر تواصی ۴۶

گفتار دوم: رهایی از خسر با شناخت بازارها و سرمایه‌ها
(رویکرد مرحوم عین - صاد) ۵۰

۱. ادامه بیان علامه طباطبائی (ره) در تفسیر سوره عصر (رویکرد اول) ... ۵۳

۱-۱. منشأ خسران و چگونگی رهایی از خسارت ۵۴

۱-۲. «تواصی»، مرحله اهتمام به گسترش سلطه حق و رهایی همه

انسان‌ها از خسر ۵۵

۲. ساختار و بیان مرحوم عین - صاد در تفسیر سوره عصر (رویکرد دوم) ۵۹

۲-۱. ضرورت شناخت بازارها و سرمایه‌ها برای رهایی از خسارت ۶۱

۲-۲. ضرورت «القاء سمع» و «سجش» برای شناخت بازارها و سرمایه‌ها ۶۵

۲-۳. خسارت‌ها نتیجه انتخاب غیرخدا در بازارها و ازدست‌دادن سرمایه‌ها ۷۸

گفتار سوم: رهایی از خسر با ورود به عصر نبی اکرم^ﷺ (رویکرد سوم)
۸۵

۱. مروری بر بیان علامه طباطبائی (ره) در سوره عصر ۸۶

۲. مروری بر بیان مرحوم عین - صاد در سوره عصر ۹۲

۳. تبیین نگاه سوم در سوره عصر ۱۰۱

۳-۱. تفسیر عصر به دوران برخاسته از نبی اکرم^ﷺ (آیه ۱) ۱۰۲

۳-۲. تقابل عصر نبی اکرم^ﷺ با محیط خسر اولیاء طاغوت (آیه ۲) ۱۱۷

۳-۳. اقتضائات ورود به عصر نبی اکرم^ﷺ برای رهایی از خسارت (آیه ۳) ۱۲۲

گفتار چهارم: رهایی از جاهلیت مدرن با ورود به عصر ظهور
(تبیین رویکرد سوم و ادله آن)

۱۳۸

۱. بررسی تفسیر عصر به نبی اکرم^ﷺ و عصر ظهور..... ۱۳۹
- ۱-۱. نبی اکرم^ﷺ محور همه خصلت‌ها و حقایق عصر ایمان و توحید ۱۴۰
- ۱-۲. عصر نبی اکرم^ﷺ، جهان پیش روی انسان موحد ۱۵۱
۲. انتخاب عصر، بستر تغییر رابطه انسان با جهان..... ۱۶۰
۳. خسر به معنای ورود به محیط خسارت و پذیرش عصر جاهلیت..... ۱۷۷
۴. عصر نبی اکرم^ﷺ، وادی ایمان و عمل صالح..... ۱۸۲



گفتار اول

رہایے از خسر یا محوریت ایمان و عمل صالح

(رویکرد علامہ طباطبائی)

۱. ارتباط معارف دو—وره عصر و کافرون

ان شاء الله در یک یا دو جلسه به اندازه‌ای که اقتضاء و ظرفیت باشد، سوره «عصر» را ترجمه می‌کنم؛ [این سوره] شاید از خلاصه‌ترین سُورِ قرآن باشد ولی مثل بقیه سور قرآن دارای معارف بسیار بلندی است؛ من معتقد نیستم که این سوره، ادامه سوره «کافرون» است؛ ولی می‌توان ارتباط تنگاتنگی بین معارف این دو سوره فهمید و درک کرد؛ البته همه معارف قرآن به صورت یک منظومه بزرگ و به—هم پیوسته و مکمل همدیگر هستند. معارف همه سور قرآن

همدیگر را تأیید می‌کند. قرآن کلاً ﴿مَثَانِي﴾ است^۱ و همه سور و آیاتش به هم معطوف هستند و توجه دارند؛ به- تعبیرنارسا، مکمل همدیگر هستند. این پیوند، بین سوره «کافرون» و «عصر» هم هست.

۱-۱. تفکیک صفوف، اقدام مهم رسول خدا ﷺ در سوره کافرون

شاید بتوان پیوند ویژه‌ای بین این دو سوره برقرار کرد؛ اجمال آن شاید این باشد که در سوره «کافرون» بحث از یک صف‌بندی [مطرح] است که بعد از تبیین نبی اکرم ﷺ با سران و پرچم‌داران کفر [تشکیل] شده است؛ [آن‌ها] طمع در حضرت داشتند و حتی می‌خواستند حضرت را با خودشان همراه کنند. کسی که پرچم‌دار تاریخی توحید

۱. ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۲۳.

است، کسی که همه انبیاء و اولیاء^{علیهم السلام} - که دعوت به توحید کردند - ذیل ایشان بودند و کسی که معلم همه است، - العیاذ بالله - اگر کمترین مماشات و انحرافی در این زمینه در مسیرشان پیدا می‌شد، همه کائنات از مسیر بندگی و توحید خارج می‌شدند؛ چون «بِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ»^۱. نبی اکرم (ص) با اتکاء به حضرت حق و استعانت از ایشان استوار ایستادند و در دو امر، صف‌بندی بسیار روشنی را با کفار و پرچم‌داران کفر بیان کردند؛ یکی در موضوع معبود است [مبنی بر این] که بر سر معبود نمی‌توان هیچ معامله‌ای کرد؛ چون ما هر معامله‌ای هم بکنیم، باز بر سر یک معبود سومی است؛ باید معبودی را بپرستیم و مقصدی داشته باشیم و برای آن مقصد با هم معامله کنیم. وقتی معبودها دو تا شد، جایی برای معامله و دادوستد وجود ندارد. دوم اینکه دین یا به تعبیردیگر

۱. «عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ^{علیه السلام} يَقُولُ: بِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَحَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵.

ولایت و سرپرستی است که طریق تحقق آن توحید است. مناسک و آدابی هم که طریق تحقق آن توحید است، معامله‌بردار نیست.

عرض کردیم که اگر این صف‌بندی نبود، هیچ‌کدام نمی‌توانستیم به مقام اخلاص برسیم. امکان سیر در وادی توحید و رسیدن به مقام اخلاص، از آنجایی است که حضرت این مرزها را کشیدند و بستند؛ درغیراین صورت اگر این مرزها بسته نمی‌شد، راه توحید و غیرتوحید، و اخلاص و شرک اصلاً برای ما قابل تشخیص نبود و اگر هم قابل تشخیص بود، امکان مقاومت برای ما نبود. اگر سدّی در مقابل وسوسه و هجوم دستگاه باطل - که غالب بر ماست - ایجاد نمی‌شد و اگر آن کشتی نبود، همه ما در امواج فراگیر فتنه باطل و شیطان و ابلیس و دستگاه باطل، به‌نحوی اسیر و گرفتار می‌شدیم؛ یعنی حضرت با استقامت خودشان، سدّی شدند و برای ما امکان زندگی در وادی توحید و نجات از شرک را فراهم کردند؛ البته بعد از این دیگر همت خود ماست؛ اگر ذیل حضرت حرکت کنیم، طبیعتاً اهل توحید و

نجات خواهیم بود؛ اگر هم از ذیل حضرت بیرون رفتیم و با کفار [پیمان] بستیم، طبیعتاً اهل خسارت و خسران خواهیم بود.

۱-۲. ورود به عصر نبی اکرم ﷺ، مسیر پیش روی تابعین در سوره عصر

به نظر می‌رسد این سوره [عصر] در ادامه آن سوره [کافرون]، این مطلب را توضیح می‌دهد که اگر کسی ذیل دوران و عصر نبی اکرم ﷺ حرکت کرد، یعنی [اگر] زمانش تابع زمان نبی اکرم ﷺ و عصرش تابع عصر نبی اکرم ﷺ شد، اهل رشد است؛ و الا اهل خسارت است. [البته روشن است که] مقصود، عصر و زمان تاریخی نیست.

به عنوان مثال، شما دوران تجدد را با دوران سنت مقایسه می‌کنید و می‌گویید: «انسان‌هایی که در عصر تجدد زندگی می‌کنند، پیشرفته‌اند و آن‌هایی که در عصر سنت‌اند، عقب‌افتاده‌اند». الان معیار مرزبندی «پیشرفته و عقب‌افتاده» یا «توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته» همین است؛ به آن‌هایی که

مکتب تجدد را قبول کردند و ذیل مکتب تجدد زندگی می‌کنند، یعنی [به آنهایی که] انقلاب صنعتی و انقلاب علمی غرب که تحقق‌بخش مکتب تجدد است را پذیرفتند و بافت انسانی‌شان تغییر کرده و متناسب با مکتب تجدد شده، می‌گویند: «این‌ها آدم‌های پیشرفته و توسعه‌یافته‌اند». درواقع [اینها کسانی هستند که] زمانشان تابع زمان تجدد است؛ یعنی ذیل این فرهنگ و ذیل این فضا زندگی می‌کنند؛ معیشتشان و حیاتشان و عصرشان، عصر تجدد است.

اما ممکن است کسی در جامعه‌ای زندگی کند که متجدد و مدرن‌شده [و مردم‌ش] و فرهنگ مدرن را قبول کرده و همه ساحت‌های زندگی خود را ذیل آن فرهنگ شکل داده‌اند، ولی درعین‌حال، جامعه یا مجموعه‌ای کوچک هم [موجود] باشند که از این بستر منزوی بوده و بافت انسانی‌شان متناسب با فرهنگ مدرن تحول پیدا نکرده و توسعه‌یافته نباشد [و به تعبیری] انسان‌هایی سنتی باشند، ولواینکه در جامعه متجدد زندگی کنند؛ یعنی سعی کرده‌اند روابط و معاشرت و تفکر و اندیشه‌شان در همان روابط سنتی

محفوظ بماند؛ می‌گویند این دسته دوم عقب‌افتاده‌اند؛ یعنی می‌گویند دورانشان دوران سنت است؛ ولو اینکه دقیقاً در یک محیط جغرافیایی زندگی کنند که از نظر برخی، محیطی پیشرفته هم باشد.

[حال] اگر کسی در عصر نبی اکرم ﷺ و در دوران ولایت ایشان - که یک عصر تاریخی است و در همه ادوار حضور دارد و حتی به نظر می‌آید عصر حضرت، در برزخ و قیامت هم هست - زندگی کند، انسان رابحی است، رشدیافته است، اهل رشد و اهل سود است. اگر بیرون از این دوران زندگی کند، اهل خُسَر است.

همین‌طور که بیرونِ عصر تجدد، عصر سنت است، بیرون عصر نبی اکرم ﷺ هم می‌شود عصر اولیاء طاغوت؛ یعنی دو تا دوران و دو تا فضا داریم؛ عده‌ای در این فضا زندگی می‌کنند، عده‌ای در آن فضا. هر کسی در فضای نبی اکرم ﷺ نیست، خاسر است.

این صف‌بندی را برای این عرض کردم که ما اگر در عصر حضرت زندگی کنیم، رابح هستیم. ﴿وَالْعَصْرِ﴾؛ یکی از

معانی عصر، خود نبی اکرم ﷺ یا عصر نبی اکرم ﷺ است که در روایات آمده است؛^۱ مرحوم علامه بزرگوار طباطبایی (ره) از بین معانی مقصود، همین معنا را برای عصر انتخاب می کنند [و معتقدند که مقصود از عصر] عصر نبی اکرم ﷺ و عصر ظهور اسلام است.^۲ ما این عصر را مقداری تعمیم دادیم. قسم به این دوران که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ همه آدم ها

۱. «عن السيّد الثّقّة الجليل الفقيه السيّد نعمه الله الجزائري رحمه الله في بعض مؤلفاته عن ابن عباس قال: ... فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أما ﴿العصر﴾ فمحمّد صلى الله عليه وآله و ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ فأهل الشام الذين خسروا ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ هم محبونا و أهل ولايتنا و ﴿تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ ولدای؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. «و الأنسب لما تتضمنه الآيتان التاليتان من شمول الخسران للعالم الإنسانى إلا لمن اتبع الحق و صبر عليه و هم المؤمنون الصالحون عملا، أن يكون المراد بالعصر عصر النبى ﷺ و هو عصر طلوع الإسلام على المجتمع البشرى و ظهور الحق على الباطل»؛ الميزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

در خسارت اند؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ الا آن -
 هایی که گرایش به حضرت پیدا کردند، ذیل دوران حضرت
 زندگی می کنند، دعوت حضرت را فهمیدند و با حضرت
 همراه شدند. مابقی، اهل خسارت اند.

۲. ترجمه اجمالاً — سوره عصر

این سوره هم ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ دارد و عرض
 کردیم که - به خصوص از نظر فتوای فقهای امامیه -
 ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ هر سوره، جزء همان سوره است؛ فتوای
 مشهور، این است. لذا به فتوای فقهای امامیه - زاد الله فی
 درجاتهم؛ خدا حفظشان کند ان شاء الله - اگر کسی در
 نماز واجب که باید سوره کامل خوانده شود سوره بدون
 ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ بخواند، نمازش صحیح نیست مگر سهواً
 باشد؛ لذا ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ هر سوره ای، حتماً جزء سوره است
 و با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ سوره دیگر متفاوت است؛ لذا آقایان از
 نظر فقهی فتوا می دهند که اگر کسی در نماز، ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾
 را به نیت یک سوره گفت، بعد نظرش برگشت که یک

سوره کوتاه‌تر بخواند، تا به نیمه سوره نرسیده می‌تواند سوره را تغییر بدهد مگر در سوره «توحید» و «کافرون» که در نماز واجب، امکان تغییر این دو نیست؛ مثلاً اگر قصد داشته سوره جمعه را بخواند و ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ هم گفته است، تا به نصف نرسیده می‌تواند تمام کند و [یا] سوره دیگری بخواند؛ ولی اگر ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ سوره دوم را نگوید، سوره دوم را ناقص خوانده است؛ چون ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ سوره جمعه، غیر از ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ سوره دیگر است؛ لذا بعضی مفسرین بزرگ هم معتقدند که ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ هر سوره‌ای، همین‌طور که متعلق به آن سوره است، معنایش هم مناسب با آن سوره است؛ یعنی [سوره حمد با] ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [شروع می‌شود] و اینجا هم [با] ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالْعَصْرِ﴾ [و هریک معنای خود را دارد]. پس هر سوره‌ای، هم محتوایش با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ مرتبط است و هم ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ ای که ما می‌گوییم درواقع نوعی استمداد از خدای متعال و اذان دخول به سوره است.

ما هر کاری را باید با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ شروع کنیم و الا آن کار به نتیجه نمی‌رسد. معنای ابتر بودن کار هم همین است! کاری که با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ نیست، ماندگار نمی‌شود. فرض کنید آدم طعام می‌خورد؛ اگر «بِسْمِ اللَّهِ» نبود، انسان هم این غذا را خورده، هم فرصت تمام شده، هم این طعام تمام می‌شود، هم لذتش تمام می‌شود و هیچ اثر ماندگاری هم ندارد؛ ولی [خوردن] همین طعام اگر با نام خدا بود، به یک امر ماندگار تبدیل می‌شود. همین طعام و همین خوردن یکی از مقامات بندگی می‌شود؛ ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ﴾^۱ پیدا می‌کند، ﴿وَجْهَ اللَّهِ﴾^۲ می‌شود و بعد ماندگار هم می‌شود. همه اعمال ما این‌طور هستند.

۱. اشاره به حدیث قدسی مشهور: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُذَكَّرُ بِسْمِ اللَّهِ» فيه فَهُوَ أَبْتَرُ؛ تفسیر الامام الحسن العسکری ؑ، ص ۲۵.
۲. ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۳۸.
۳. ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ﴾؛ سوره الرحمن، آیه ۲۶ و ۲۷.

کارهای معنوی ما هم همین‌طور هستند؛ هر کاری حتماً باید با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ باشد و الا نه توانش را داریم و نه این عمل، عمل ماندگاری می‌شود؛ لذا اگر کسی می‌خواهد به ساحت قرآن وارد شود و به این سفره الهی متنعم شود [و در] «مَادِبَةُ اللَّهِ»^۱ [ادب شود] - به‌خصوص در این ماه که ماه قرآن و ماه نزول قرآن است - حتماً با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ شروع می‌کند؛ این، مدخل ورود به قرآن است؛ و گرنه برای انسان امکان ورود به قرآن فراهم نمی‌شود. عارف باشی، فیلسوف باشی، متکلم باشی، هرچه که باشی، اگر بدون «بِسْمِ اللَّهِ» وارد سوره شوی، هیچ صیدی از این سوره نخواهی کرد؛ بنابراین انسان باید همه امکاناتش را پشت در بگذارد و با اعتماد به خدای متعال وارد فضای نورانی قرآن شود. سوره عصر هم همین‌طور است.

۱. «قَالَ الْإِمَامُ [العسکری] علیه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادِبَةُ اللَّهِ تَعَالَى فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَادِبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّهُ النُّورُ الْمُبِينُ، وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ [ف] تَعَلَّمُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُشَرِّفُكُمْ بِتَعَلُّمِهِ؛ تفسیر الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۶۰.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾. این سوره با یک قَسَم شروع شده است؛ ﴿وَالْعَصْرِ﴾؛ سوگند به عصر. بعد از اینکه قسم می خورد، می فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ﴾؛ معمولاً مفسرین این طور فهمیدند که مقصود، نوع انسان است؛ یعنی همه انسان ها. ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ همه انسان ها در حال خسارت هستند. فقط یک استثناء دارد؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ به جز دسته ای که قرآن چهار صفت برای آن ها ذکر می کند؛ یعنی کسانی که این چهار صفت را دارند؛ یک: ﴿آمَنُوا﴾؛ ایمان آوردند. دو: ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ همه اعمال صالح را انجام می دهند. سه: ﴿وَتَوَصَّوْا بِالْحَقِّ﴾؛ یکدیگر را تواصی به حق می کنند. چهار: ﴿وَتَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ﴾؛ همدیگر را در مسیر حق، دعوت به پایداری می کنند. آن ها دائماً قولشان و عملشان هم افزاست و همدیگر را به پایداری در مسیر حق توصیه می کنند. این اجمال سوره است.

۱. «قوله تعالى: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ المراد بالإنسان جنسه»؛

بعضی از بزرگان، به خصوص مرحوم علامه بزرگوار طباطبائی (ره)، در آغاز این سوره، نکته لطیفی را بیان می‌کنند که نکته مهمی هم هست. ایشان می‌فرمایند: «همه معارف قرآن، در این یک سوره خلاصه شده است»؛^۱ در همین سوره کوچک، همه معارف قرآن! این فرمایش ایشان خیلی عجیب است؛ البته درباره سوره حمد هم در روایات آمده که سوره حمد، «أُمُّ الْكِتَابِ» است؛^۲ ولی در باب این سوره، روایت نداریم. بعد می‌فرمایند همه مقاصد قرآن که در کل قرآن منتشر شده، در کل قرآن متفرق است و در این

۱. «تخلص السورة جميع المعارف القرآنية»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.
۲. در روایات فقهی و اعتقادی بسیاری به این مطلب اشاره شده است از جمله: «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قَالَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَعْرِفَتُهُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ وَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي أُمِّ الْكِتَابِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ معانی الاخبار، ص ۳۲-۳۳.

سوره جمع شده؛^۱ هم معارف قرآن و هم مقاصد قرآن در همین سوره کوچک [آمده است] که می فرماید: ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾.

۳. اختار و بیان علامه طباطبای (ره) در تفسیر

سوره عصر

۳-۱. معنای لغوی واژه «عصر»

حالا من نگاه برخی مفسرین به این سوره را عرض می کنم و شاید یک نظر هم در پایان عرض کنم. نظر بسیاری از مفسرین و بزرگان به اجمال این است که ﴿وَالْعَصْرِ﴾ سوگند به عصر است. حالا این عصر چیست؟

از نظر لغوی، محققین در لغت مثل صاحب مقایس و دیگران، درباره عصر گاهی گفته اند که ماده عصر [فقط] یک

۱. «و تجمع شتات مقاصد القرآن فی أوجز بیان»؛ المیزان، ج ۲۰،

معنا ندارد؛ بلکه در سه مورد استعمال می‌شود:^۱ عصر گاهی به معنای فشار است؛ مثل انگور که فشارش می‌دهید تا آبش را بگیرید یا میوه‌ها را می‌فشارید که آب آن‌ها به دست بیاید و خالص شوند؛ از این [عمل] در زبان عربی تعبیر به عصر می‌کنند؛ در قرآن هم «فشردن» مکرر استعمال شده است.^۲ این یک معنای عصر است. معنای دیگر آن «دهر» [و] «حین» است که ما به فارسی می‌گوییم: «زمان». «دهر» و «حین» به فارسی می‌شود «زمان». یک معنای سوم هم برای عصر گفته‌اند که یعنی اعتصام و اعتماد و تکیه کردن. صاحب مقایس - که از کتب معتبر لغوی است و ریشه‌ها را واکاوی می‌کند - نوعی «فقه اللغة» دارد و این سه معنا را ذکر کرده اس.

۱. «العين و الصاد و الرء اصولٌ ثلاثهٌ صحيحهٌ: فالأول دهرٌ و حین، و الثانی ضَعَطُ شَیْءٍ حَتَّى يَتَحَلَّبَ، و الثالثُ تَعَلَّقُ بِشَیْءٍ و امْتَسَاكٌ بِهِ»؛ معجم مقایس اللغة، ج ۴، ص ۳۴۰.

۲. از جمله: ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعَصِرُونَ﴾؛ سوره یوسف، آیه ۴۹.

بعضی از محققین، مثل مرحوم علامه مصطفوی (ره) معتقدند که یک معنا بیشتر ندارد و ریشه عصر، یک چیز بیشتر نیست و آن فشار دادن و فشردن برای رسیدن به یک هدف و تحصیل یک نتیجه است؛ مثل اینکه انگور و میوه‌ها را می‌فشارید که آبش حاصل شود؛ می‌گویند فرق «ضَغَط» در زبان عربی («ض» و «غ» و «ط») با عصر، همین است که «ضَغَط» هم به معنای فشردن است [ولی هدف در آن لحاظ نشده]، اما «عصر» یعنی فشردن برای رسیدن به یک هدف. بعد می‌گویند: «همه معانی دیگر، به همین برمی‌گردد». فرض کنید به بعد از ظهر می‌گویند: عصر؛ چون دوران فشردن روز است که همه کارها در آنجا به پایان می‌رسد؛ به آخر روز می‌رسیم و باید با فشار همه کارها را جمع‌بندی کنیم؛ لذا از آن به عصر تعبیر می‌کنند؛ اگر به این قطعه از زمان عصر می‌گویند یا اگر به دورانی مثل دوران نبی اکرم ﷺ عصر می‌گویند، چون عصاره دوران‌های دیگر است؛ مثلاً دوران‌هایی گذشته تا این دوران حاصل شده است. لذا ایشان می‌گویند:

عصر به هر زمانی گفته نمی‌شود؛ به زمان‌هایی گفته می‌شود که نوعی مفهوم فشردگی و فشار و سختی در آن هست.^۱ من این نکته را عرض کردم چون مقصدی دارم؛ بعد عرض خواهم کرد که عصر نبی اکرم ﷺ حاصل تحمل بلاء نبی اکرم ﷺ است؛ یعنی ایشان ولایت الله را تحمل کردند تا عصر نبی اکرم ﷺ حاصل شده است؛ یعنی به تحمل حضرت، دورانی شکل می‌گیرد که ذیل وجود حضرت است.

۲-۳. تفسیر عصر به نبی اکرم ﷺ و دوران تجلی انوار ایشان

این معنای «عصر» است. [اما] مصداق عصری که در این سوره هست و خدای متعال به آن قسم می‌خورد، چیست؟ بعضی مصادیق را روایات بیان کرده است؛ در بعضی از روایات [عصر] به خود حضرت تفسیر شده است.^۲ وجود مقدس نبی اکرم ﷺ ﴿الْعَصْرِ﴾ هستند؛ یعنی سوگند به

۱. رجوع شود به: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۴۶ - ۱۴۹.

۲. علی یزدی حائری، الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۰۸.

حضرت؛ این یکی از عناوین حضرت است. خدای متعال، حضرت را با عنوان عصر معرفی می‌کند؛ این را مکرر عرض کردم که خدای متعال در قرآن با عناوین مختلفی از نبی اکرم ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ و ائمه ﷺ یاد کرده و صفات و خصوصیات مختلفی برای ایشان گفته است. بعضی از محدثین بزرگ ما هم بر همین اساس کتاب نوشته‌اند و اسماء امیرالمؤمنین ﷺ در قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند؛ بیش از حدود هزار آیه را آورده‌اند که روایات اهل بیت ﷺ و روایات نبوی ﷺ، این آیات را به امیرالمؤمنین ﷺ و اهل بیت ﷺ تفسیر کرده و عناوین حضرت [در این آیات را ذکر کرده‌اند].^۱

بنابراین [عصر] یکی از عناوین حضرت می‌شود و خدای متعال، نبی اکرم ﷺ را با عنوان عصر معرفی می‌کند. باید توضیح دهیم که این یعنی چه؟ این چه عنوانی برای حضرت است؟

۱. سید هاشم بحرانی، اللوامع النورانیة فی أسماء علی و اهل بیتہ القرآنیه.

مثل اینکه در قرآن از حضرت به عنوان «ذکر» یاد شده و عناوین دیگر.^۱

بعضی نقل‌ها هم «عصر» را به دوران و عصر نبی اکرم ﷺ معنا می‌کنند؛ عصر یعنی زمان نبی اکرم ﷺ. اتفاقاً مرحوم علامه طباطبایی (ره) هم همین معنا را انتخاب می‌کند و می‌فرماید «وَالْعَصْرُ» یعنی عصر ظهور اسلام، عصر ظهور حق، که آغاز پیدایش و ظهور و غلبه حق بر باطل است.^۲ یعنی زمانی که حق، آرام‌آرم ظاهر شده و سرآغاز غلبه حق بر باطل است.

یک معنای دیگر که در روایات معصومین علیهم‌السلام و در تفاسیر روایی مثل برهان، نورالثقلین و... آمده - مثل نقل مرحوم صدوق (ره) - این است: «عصر یعنی دوره ظهور امام زمان علیه‌السلام». مرحوم شیخ صدوق (ره) در کتاب کمال الدین که مربوط به امام زمان علیه‌السلام است، این روایت را نقل کردند که حضرت فرمودند عصر یعنی عصر ظهور امام زمان علیه‌السلام و

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰، «بَابُ أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمُ الْأَئِمَّةُ علیهم‌السلام».

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵؛ عبارت علامه پیشتر گذشت.

دوران ظهور.^۱ این را باید معنا کنیم که این چه دورانی است. دوران ظهور، درواقع ذیل خود امام^ع است؛ عصر امام^ع است؛ لذا امام^ع، امام العصر^ع است. این را توضیح می‌دهیم که معنی امام زمان^ع اصلاً همین است. عصر، ذیل خود حضرت است و عصر حضرت، فرع بر حضرت است.

بعضی هم گفته‌اند عصر ناظر به همه دوران‌هاست؛ در بعضی از گرایش‌های علوم اجتماعی، دوران‌هایی را برای زندگی اجتماعی بشر تعریف می‌کنند؛ از عصر حجر، مفرغ، دوره پیدایش چرخ تا عصر فضا و عصر تجدد؛ به تناسب، [دوران‌ها را] دسته‌بندی کرده‌اند. [در این معنای سوم،] عصر یعنی همه این دوران‌ها. یا [در بیان دیگر،] انسان در زندگی

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عَهِمَا) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ قَالَ ﴿الْعَصْرُ﴾ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ^ع، ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ يَعْنِي أَعْدَاءَنَا، ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ يَعْنِي بَايَاتِنَا، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ يَعْنِي بِمُؤَاْسَاهِ الْإِخْوَانِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

خود، دوران‌هایی دارد: یک زمانی به دنیا می‌آید و طفل است؛ دوران دیگری نوجوان و جوان می‌شود؛ بعد کم‌کم دوباره رو به افتادگی می‌رود و به دوران پیری و کهولت می‌رسد و بعد هم دورانش تمام می‌شود؛ عصر یعنی همه دوران‌های زندگی انسان. پس این هم یک معنای عصر است؛ ﴿وَالْعَصْرِ﴾ یعنی قسم به ادوار زندگی اجتماعی بشر؛ قسم به ادوار زندگی یک انسان.

حالا این قسم‌ها برای چیست؟ ارتباطش با سوره و با تفسیر سوره چیست؟ آرام‌آرام این [مطلب] باز می‌شود. به نظر می‌آید که [بهتر است] این عصر را به عصر نبی اکرم ﷺ و به تبع، به عصر ظهور تفسیر کنیم که ادامه یکدیگر هستند. چون این را مکرر عرض کرده‌ایم که عصر ظهور، عصر تجلی نبی اکرم ﷺ از مصدر وجود مقدس امام زمان ﷺ است.

ما الآن در عصر ظهور نیستیم؛ ولی در عصر نبی اکرم ﷺ هستیم. عصر نبی اکرم ﷺ یک عصر مستمر تاریخی است که در عصر ظهور، تجلی کامل پیدا می‌کند. همه دوران‌های انبیاء ﷺ هم، عصر حضرت بوده است. همه خانه‌های انبیاء ﷺ

بیوت نور نبی اکرم ﷺ هستند.^۱ هم وجود خودشان و هم محیط نبوتشان، محیط نبوت نبی اکرم ﷺ و ولایت نبی اکرم ﷺ است؛ بنابراین عصر نبی اکرم (ص) - یعنی دورانی که از نبی اکرم ﷺ نشأت می گیرد - تا عصر ظهور ادامه پیدا می کند. در عصر ظهور، حجاب ها از این حقیقت نبی اکرم ﷺ و از دین نبی اکرم ﷺ و ولایت نبی اکرم ﷺ کنار می رود و آن شمس حقیقت از طریق امام زمان ﷺ تجلی می کند. ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾^۲ عصر ظهور، عصر تجلی شمس

۱. اشاره به آیه شریفه ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾؛ «سوره نور، آیه ۳۶». در روایات اهل بیت علیهم السلام در ذیل این آیه، واژه «بیوت» هم به بیوت انبیاء علیهم السلام معنا شده و هم به بیوت نبی اکرم ﷺ: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام - إِلَى أَنْ قَالَ - فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ﴾ وَهِيَ بُيُوتَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْحُكَمَاءِ وَائِمَّةِ الْهُدَى؛ «الکافی، ج ۸، ص ۱۱۹». «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ﴾ قَالَ هِيَ بُيُوتُ النَّبِيِّ ﷺ؛ «الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱».

۲. سوره شمس، آیات ۱ - ۳.

نبی اکرم ﷺ است.^۱ این خورشید و دین ایشان ظهور پیدا می- کند؛ لذا عصر ظهور، عصر ظهور دین نبی اکرم ﷺ است. این دین و این آیین بندگی که حضرت آوردند و باید همه زندگی را فرا بگیرد، در دوره ظهور ظاهر می شود. همه زندگی بشر، ذیل توحید و بندگی خدای متعال واقع می شود و وجهه غالب زندگی بشر، خداپرستی خواهد بود. شیطان- پرستی و نفس پرستی و دنیاپرستی منزوی شده یا ازبین می رود.

۱. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تَلَا رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أئِمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ عليه السلام وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكَى اللَّهُ فِعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ (عها) يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ عليه السلام فَيُجَلِّيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

من گمان می‌کنم این معنی از عصر، که عصر نبی اکرم^ص و عصر ظهور وجود مقدس امام زمان^ع باشد، با سوره مناسب‌تر است. حالا سوره را معنا کنیم و آرام‌آرام پیش برویم تا ببینیم کدام یک از این معانی درست است.

البته ممکن است همه این معانی هم خوب باشد! چون بعضی از محققین علم اصول در باب قرآن معتقدند که استعمال لفظ در اکثر از معنا، در کلام خدای متعال ممکن است؛ یعنی خدای متعال می‌تواند همزمان یک لفظ را در معانی متعدد استعمال کند و قصد فهماندن و تفهیم معانی متعدد را به مخاطب داشته باشد و همه آن معانی را هم همزمان اراده کرده باشد؛ لذا بعید نیست همه این معانی را بتوان به این سوره نسبت داد؛

یعنی [طبق معنای سوم] بگوییم: مراد از عصر، دوران‌های زندگی اجتماعی بشر و یا ادوار عمر یک انسان است و خدای متعال به این ادوار سوگند یاد می‌کند؛ قسم به همه این دوران‌ها که انسان در خسارت است. این دوران‌ها، نه می‌توانند انسان را از خسارت نجات بدهند، نه مبدأ

خسارت‌اند. ﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ قسم به همه دوران‌ها؛ یعنی این‌طور نیست که امروزه اگر آدم از عصر حجر به عصر فضا وارد شده، از خسارت رها شده باشد؛ این عصرها آدم را نجات نمی‌دهند. این‌طور نیست که بعضی خیال می‌کنند کسی که در عصر سنت بود، خاسر و زیانکار است و کسی که در عصر تجدد بود، خاسر و زیانکار نیست؛ این تغییر عصر از سنت به تجدد، خسارت انسان را جبران نمی‌کند. تغییر عصر از عصر حجر به مفرغ و اینکه بشر بتواند به چرخ دست پیدا کند و حل نیازمندی‌های خود را آسان کند و اصلاً مسیر نیاز و ارضائش را آرام‌آرام تغییر دهد، [نقشی در خسران و عدم خسران انسان ندارد؛] وقتی چرخ پیدا شد زندگی اقتصادی به کلی تغییر کرد و به قول امروزی‌ها به سامان شد و این بر روی فرهنگ و فکر و روابط اجتماعی اثر گذاشت؛ ولی این‌طور نیست که ما بگوییم قبل از دوران چرخ، بشر خیلی بدبخت بوده و حالا خیلی خوشبخت شده است؛ یا مثلاً کمی پیشرفته‌تر از دوران چرخ را [در نظر] بگیرید و بگویید: قبل از انقلاب صنعتی و

بعد از انقلاب صنعتی؛ این‌ها نمی‌توانند جلوی خسارت انسان را بگیرند.

پس تا اینجا گفتیم: ﴿وَالْعَصْرِ﴾ را یا به معنای دوران نبی - اکرم ﷺ و ادامه او در عصر ظهور ببینیم یا به معنای همه ادوار تاریخی زندگی بشر که هر کدام هم به نحوی مناسب با معنادردن سوره است. حالا سوگند به عصر - به دوران نبی - اکرم ﷺ یا به ادوار زندگی بشر - که انسان و به‌طور کلی هر انسانی در حال خسارت است: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ فقط یک دسته از این خسارت مستثنی می‌شوند که چهار صفت دارند. در اینجا یک بار نظر مرحوم علامه بزرگوار طباطبایی (ره) را ذیل این سوره عرض می‌کنم و دو نظر دیگر را هم ان شاء الله [خواهم گفت].

این «عصر» یک موضوعی است که می‌شود به آن قسم خورد؛ با اینکه حضرت حق احتیاج به قسم ندارد ولی خیلی وقت‌ها این قسم را برای تأکید بیان می‌کند. پیداست امر قابل تأکیدی از طرف خدای متعال است. این کمک می‌کند به اینکه مراد [از عصر]، نبی اکرم ﷺ و دوران ایشان و امثال این‌ها

باشد. حضرت حق که به عصر مفرق و حجر و چرخ و بیل و کلنگ قسم نمی خورد! مثلاً بیل به تراکتور تبدیل گردید و دوران جدیدی شروع شد؛ خدا به این دوران قسم بخورد؟! بله، ممکن است برای خیلی ها مهم باشد و دهانشان را پر و خالی کنند و در گرایش های علوم اجتماعی این بحث ها را بگویند؛ ولی [عنا ندارد] خدای متعال به عصر تراکتور قسم بخورد؛ مثلاً آن ها می گویند: ماشین زندگی اجتماعی بشر را خیلی تغییر داده است؛ ولی از منظر قرآن، ممکن است خدای متعال از آن زاویه قسم بخورد که بخواهد بگوید این ها هیچ کدام خسارت انسان را از بین نمی برند؛ ولی این [معنی] هم باز لطیف نیست.

۳-۳. تفسیر «خسر» به خسرانِ ازدست دادن فرصت ها و

نرسیدن به مقصد

چرا ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؟ بیان علامه بزرگوار طباطبایی (ره) این است که با نگاه معرفتی قرآن ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ چون ظرفیت انسان را [محدود به]

ظرفیت شصت یا هفتاد سال و استعدادهای غریزی نمی-
بینند؛ بلکه انسان یک حیات مستمر و ماندگاری دارد که
در عوالم مختلفی ورود می‌کند. عالم طبیعت و دنیا تنها
یکی از عوالمی است که به آن آمده؛ در عوالم برتری که
باطن این عالم هستند، ورود می‌کند؛ ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱؛ غیر از این
ظاهر، یک باطن و عوالمی دارد.

نکته اول اینکه: انسان در همه عوالم و در عوالم متعدد
حضور پیدا می‌کند و این حضورش در عوالم متعدد هم
نقل و انتقال از یک عالم به عالم دیگری است؛ بنابراین
[انسان] از بین رفتنی نیست؛ موجودی است که وقتی خلق
شد، در عوالم مختلف سیر می‌کند؛ یک عالمش هم عالم
دنیاست.^۲ نکته دوم اینکه: این عالم دنیا هم عالمی است که

۱. سوره روم، آیه ۷.

۲. «و ذلك أن كتاب الله يبين أن للإنسان حياةً خالدةً مؤبدةً لا تنقطع
بالموت و إنما الموت انتقال من دار إلى دار كما تقدم في تفسیر قوله

نسبت به عوالم دیگری که انسان باید در آنها سیر کند، سرنوشت‌ساز است؛ یعنی موقف انسان در این دنیا، جایگاهش را در عوالم دیگر معین می‌کند.^۱ نکته سوم اینکه: انسان در این دنیا یا به حضرت حق و اعمال صالحه مشغول است یا ایمان به حضرت حق نداشته و اعمال صالحه هم ندارد. اگر کافر از این دنیا بیرون رفت، همیشه کافر است و اگر از این دنیا مؤمن بیرون رفت، همیشه مؤمن است؛ پس این دنیاست که ظرف تحصیل ایمان بالله و ظرف تحصیل مقام عبودیت از طریق عمل صالح است؛ لذا اگرچه انسان جاودانه است ولی سرنوشت آن حیات جاودانه، در این

←

تعالی: ﴿عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۶».

۱. «و یبین أن شطرا من هذه الحیاء و هی الحیاء الدنیا حیاء امتحانیة تتعین بها صفه الشطر الأخير الذی هو الحیاء الآخره المؤبدة من سعادة و شقاء قال تعالی: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾، و قال: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً﴾؛ «المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۶».

شصت یا هفتاد سال معین می شود؛ پس سرمایه دوران زندگی انسان، دورانی است که می تواند سعادت ابدی را در آن تحصیل کند یا مبادا گرفتار شقاوتی ابدی شود؛ بنابراین ثانیه هایش، سرمایه های بزرگ انسان هستند. اگر این سرمایه های بزرگی که خدای متعال به انسان داده به مقصد نرسید و به ایمان بالله ختم نشد، طبیعتاً پیداست که این انسان، خاسر است.^۱

۱. «و یبین أن مقدمیه هذه الحیاء لتلك الحیاء إنما هی بمظاهرها من الاعتقاد و العمل فالاعتقاد الحق و العمل الصالح ملاک السعاده الأخرویة و الکفر و الفسوق ملاک الشقاء فیها قال تعالى: ﴿وَأَنْ لَّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ یُری ثُمَّ یُجْزَاهُ الْجِزَاءَ الْأَوْفَىٰ﴾، و قال: ﴿مَنْ کَفَرَ فَعَلَيْهِ کُفْرُهُ وَ مَنْ عَمَلَ صَالِحًا فَلَأَنفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ﴾، و قال: ﴿مَنْ عَمَلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلِیْهَا﴾، و قد سمی الله تعالى ما سیلقاه الإنسان فی الآخرة جزاء و أجرا فی آیات کثیره. و یتبین بذلك کله أن الحیاء رأس مال للإنسان یکسب به ما یعیش به فی حیاتہ الآخرة فإن اتبع الحق فی العقد و العمل فقد ربحت تجارتہ و بورک فی مکسبه و أمن الشر فی مستقبله، و إن اتبع الباطل و أعرض عن الإیمان و العمل الصالح فقد خسرت تجارتہ و حرم الخیر

۳-۴. برخورد ارشدن از همه مراتب ایمان و انجام همه

اعمال صالح، راه نجات از خسر

فقط یک گروه در این فرصت بهره بردند؛ آن‌ها که ایمان بالله دارند؛ البته متعلق این ﴿آمَنُوا﴾ حذف شده و نفرموده ﴿آمَنُوا﴾ به چه چیزی. مرحوم علامه می‌فرماید که مقصود، «آمَنُوا بِاللَّهِ» است؛ ولی وقتی ایمان بالله بود، طبیعتاً ایمان به معاد و ایمان به انبیاء^{علیهم‌السلام} هم هست؛ این‌ها همه از شئون توحیدند.^۱

من این مطلب را شاید مکرر عرض کرده‌ام که ما به هیچ چیزی مکلف نیستیم الا به توحید؛ هیچ عهدی نداریم الا توحید؛ همه عهدهای دیگر و ایمان‌های دیگر، فرع بر ایمان

←

فی عقباه و هو قوله تعالى: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.

۱. «و المراد بالإيمان الإيمان بالله و من الإيمان بالله الإيمان بجميع رسله و الإيمان باليوم الآخر فقد نص تعالى فيمن لم يؤمن ببعض رسله أو باليوم الآخر إنه غير مؤمن بالله»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

به توحید است؛ بنابراین همه ایمان‌های دیگر، اعم از ایمان به کتب، ملائکه، رسل ﷺ و ... هم ذیل «آمَنُوا بِاللَّهِ» می‌آید؛ لذا آن‌هایی که این ایمان‌ها را ندارند درواقع کافر بالله و منکر توحید هستند، نه اینکه خدا را قبول دارند و موحدند ولی [مثلاً] معاد را قبول ندارند! نمی‌شود کسی موحد باشد ولی معاد را قبول نداشته باشد. اگر او اله است، این اله هم مبدأ است و هم متتها؛ ﴿إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۱ و ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲. امکان ندارد این اله، مقصد عالم نباشد و معادی در کار نباشد و ما بازگشت به او نداشته باشیم؛ مگر اینکه کسی خدا را اشتباه تصویر کند.

پس این، معنای خسارت انسان است؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾؛ یعنی همه فرصت انسان برای ساختن جهان ابدی خودش، در همین فرصت است؛ بنابراین اگر غفلت کند، هر

۱. ﴿صِرَاطَ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾؛ سوره شوری، آیه ۵۳.

۲. ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۵۶.

لحظه‌اش خسارت است. اگر هم بهره‌برداری کند، هر لحظه‌اش بی‌نهایت بهره‌برداری است؛ چون هر لحظه از عمر محدود در مقابل نامتناهی، می‌شود نامتناهی؛ خسارت نامتناهی است. این خسارت نامتناهی، چطور تدارک می‌شود؟ فقط با رسیدن به توحید. کسی که به توحید نرسد و به عمل صالح نرسد و متناسب با بندگی خدای متعال عمل نکند، [خسارت کرده است]. پس اول باید موحد شود و بعد از موحد شدن، همه زندگی خود را متناسب با توحید بچیند. اگر نچید، این انسان خسارت کرده است؛ پس یک: ﴿آمَنُوا﴾؛ دو: ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. هم ایمان بالله همه ایمان‌ها را در بر می‌گیرد، هم ایمان بالله باید منتهی به همه اعمال صالحه شود؛ یعنی همه قوای او اعم از: چشم، گوش، قوای حسی تا قوای ذهنی و روحی و سرّ او باید در مسیر بندگی قرار گیرند، همه فعال شوند و همه اعمال صالحه را هم انجام دهد. علامه (ره) می‌فرمایند: ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ معنایش این است که حتی کسانی که اهل عمل صالح هستند ولی همه اعمال صالح را به‌جا نمی‌آورند، باز خاسرند؛ یعنی در

عمل صالح کم می گذارند؛ پس مؤمنی که در عمل صالح کوتاه می آید و کم می گذارد هم خاسر است.^۱ فقط یک دسته از خسارت نجات پیدا می کنند؛ آن ها که به همه ظرفیت، ایمان آوردند و همه اعمال صالحه را هم به جا می آورند. مابقی، خسارت می کنند؛ ولو اینکه به بهشت هم بروند ولی درجه آن ها پایین می آید، پس خاسر هستند. به یک معنا فقط نبی اکرم ﷺ اهل بیت ﷺ هستند که هیچ خسارتی در عالم نکردند؛ چون از مقام بندگی کم نگذاشتند. مابقی همه کم گذاشتند. فقط آن ها هستند که [مصدق] ﴿عَبَدْتَ اللَّهَ

۱. «و ظاهر قوله: ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ التلبس بجميع الأعمال الصالحة فلا يشمل الاستثناء الفساق بترك بعض الصالحات من المؤمنين و لازمه أن يكون الخسر أعم من الخسر في جميع جهات حياته كما في الكافر المعاند للحق المخلد في العذاب، و الخسر في بعض جهات حياته كالمؤمن الفاسق الذي لا يخلد في النار و ينقطع عنه العذاب بشفاعته و نحوها»؛ /الميزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

مُخْلِصاً ﴿﴾ و ﴿﴾ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ﴿﴾ [هستند و] می-
توان گفت واقعاً حق مجاهده در راه خدا را ادا کردند؛ ما که
ادا نکرده ایم! پس مرحوم علامه این طور معنا می کنند.

حالا ممکن است کسی به نحو دیگری معنا کند [و بگوید
این بیان سخت گیرانه است]؛ ولی شاید بتوان از این لطیف تر
هم معنا کرد؛ یعنی اینکه قرآن می خواهد چیز دیگری بگوید
و نمی خواهد این قدر سختگیری کند. می خواهد بگوید: اگر
با نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﺍﻟﺒﯿﺖ همراه شوید، اهل نجات هستید و
اگر همراه نشدید، اهل خسارت. می خواهد یک چیز
کلان تری بگوید. البته آن [نظر علامه] هم یک احتمال است
و بیان ایشان هم بیان دوری نیست که می شود به قرآن هم
نسبت داد. ظاهراً بعید نیست بگوییم قرآن می فرماید آن هایی

۱. این دو عبارت در موارد متعددی از زیارت نبی اکرم ﷺ و اهل
بیت ﺍﻟﺒﯿﺖ وارد شده، از جمله در زیارت رسول خدا ﷺ: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ
بَلَغْتَ الرِّسَالَةَ وَ أَدَيْتَ الْأَمَانَةَ وَ نَصَحْتَ لَأُمَّتِكَ وَ دَعَوْتَ إِلَى سَبِيلِ
رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ
عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ»؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۶۹.

که همه اعمال صالحه را ندارند [خاسرند]؛ حتی اینکه فرموده ﴿آمَنُوا﴾، شاید می‌خواهد بگوید باید همه مراتب ایمان را هم داشته باشند؛ چون ایمان، مراتبی دارد.^۱ آن‌هایی که همه مراتب ایمان را دارند و همه اعمال صالحه را دارند، اهل بُرد هستند و دیگران، خاسرند. کسی [اگر از ده درجه کمال ایمان] در درجه نهم ایمان هم باشد، باخته است. کسی که در دنیا می‌توانست سلمان و ابوذر باشد [و نشد]، خسارت کرده است.

من گاهی اشاره کرده‌ام که امام سجاده^ع فرمودند عموی من مقامی در بهشت دارد که همه، حتی همه شهداء به او

۱. «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقُرَاطِيسِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرَقَاءٌ بَعْدَ مَرَقَاءٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الثَّانِيَنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ فَلَا تُسْقَطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقَطُكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعْهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرْهُ فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ»؛ الكافي، ج ۲،

غبطه می‌خورند.^۱ معنای این فرمایش چیست؟ معنایش این است که حبیب هم وقتی می‌بیند از امام حسین علیه السلام کم استفاده کرده، خسارت کرده است؛ چون می‌شد با امام حسین علیه السلام بالاتر رفت و بیشتر رشد کرد. اگر امام تو اوست، بیش از این می‌توانستی رشد کنی. مثل اینکه اگر شاگرد علامه طباطبایی (ره)، استاد ابتدایی تفسیر شود، خسارت کرده است؛ چون او با داشتن چنین استادی باید یک استاد عالی تفسیر می‌شد؛ وگرنه از این استاد استفاده نکرده است. اگر شاگرد شیخ انصاری (ره) مجتهد جامع الشرایط کامل نشود، خسارت کرده است. از این استاد، کسی مثل میرزای شیرازی (ره) استفاده کرده است. شاگردهای دیگر خاسر هستند؛ ولو مجتهد هم شده باشند؛ بعید نیست؛ این هم یک معناست.

۱. «عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَفِيَّةٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ يَعْنِي أَبْنَ عَلِيٍّ فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قَطَعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لَجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَنْزِلَةً يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ *الخصال*، ج ۱، ص ۶۸.

٥-٣. تأکید بر تواضع

ایشان بعد از این می‌فرماید ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ شامل تواضعی به حق و تواضعی به صبر هم می‌شود؛ یکی از اعمال صالحه این است که همدیگر را به حق و صبر توصیه کنیم و بیان جداگانه آن به دلیل تأکید بر آن است که در مسیر ربح و سود انسان، این یک عمل خاصی است که اگر نباشد و ما همدیگر را توصیه به حق و صبر نکنیم، به خسارت می‌افتیم. پیدا است این یک عمل صالح خاصی است.^۱ این توصیه هم اعم از امر به معروف و نهی از منکر است. یک مصداق آن امر به معروف است؛ چون ممکن است این توصیه، توصیه به مستحباتی باشد که امر به - معروف در آنجا واجب نیست یا توصیه به اعتقادات باشد

۱. «ثم التواضع بالحق من العمل الصالح فذكره بعد العمل الصالح من قبيل ذكر الخاص بعد العام اهتماما بأمره»؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

که شاید آن را هم بعضی امر به معروف ندانند.^۱ این توصیه یک مفهوم اعم دارد؛ حتی توصیه قولی و عملی، همه را در برمی گیرد. ﴿وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ﴾؛ توصیه به صبر هم دوباره ذیل توصیه به حق است. دوباره تأکید است. کأنه در بین آن حق ها، یکی از مهم ترین حق ها، صبر است.^۲

تواصی بالحق و تواصی بالصبر، ذیل عمل صالح هستند. تواصی بالصبر هم ذیل تواصی بالحق است؛ ولی این ها را جداگانه برای تأکید [فرموده است]. منظورش تأکید ظاهری نبوده است؛ یعنی می خواهد به خصوص نقش خود را در

۱. «و التواصی بالحق أوسع من الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر لشموله الاعتقادات و مطلق الترغیب و الحث علی العمل الصالح»؛ *المیزان*، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

۲. «كما أن التواصی بالصبر من التواصی بالحق و ذكره بعده من ذکر الخاص بعد العام اهتماماً بأمره، و يؤكد تکرار ذکر التواصی حیث قال: ﴿وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ﴾ و لم یقل: و تواصوا بالحق و الصبر»؛ *المیزان*، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

جلوگیری از خسارت انسان بیان کند؛ یعنی ما باید هم اهل ایمان باشیم، هم اهل عمل، هم هوای همدیگر را داشته باشیم. باید دائم همدیگر را به ایمان، عمل صالح و پایداری در راه این ایمان و عمل صالح و سختی‌هایی که در راه متوجه مؤمنین می‌شود، [سفارش] کنیم. این سختی‌ها هم گاهی بلاء است؛ مؤمن، مبتلاء است.^۱ [مبتلاء به] صبر بر طاعت و صبر بر معصیت است. ما باید همه این صبرها را داشته باشیم و همدیگر را دائم به صبر در طاعت با اقسام آن، توصیه کنیم؛ چون بندگی سخت است؛ یعنی صبر بر معصیت و صبر بر ابتلائاتی که در مسیر ایمان و توحید پیش می‌آید [سخت است]. این یک معنای از سوره بود.

خدای متعال إِنْ شَاءَ اللَّهُ همه ما را بر سفره قرآن متنعم بدارد و در این ماه [که ماه] قرآن است، به برکت قرآن، همه ما هدایت شویم و انوار قرآن به قلب ما ان شاء الله جاری و

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، «بَابُ شِدَّةِ إِبْتِلَاءِ الْمُؤْمِنِ».

ساری شود و سرچشمه‌های حکمت قرآن، از قلب ما
بجوشد ان شاء الله.



گفتار دوم

رهایه از خسریا شناخت بازارها و سرمایه ها

(رویکرد مرحوم عین-صاد)

عرض کردیم که این سوره مثل بقیه سور با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع می‌شود که اذن دخول به سوره است و بهره‌مندی از سوره با ورود با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ است. اولین آیه بعد از «بِسْمِ اللَّهِ»، سوگند و قسم به عصر است؛ ﴿وَالْعَصْرِ﴾. عرض کردیم که معنای لغوی عصر، فشار یا فشردن برای رسیدن به محصولی است؛ مثل اینکه میوه‌ای را فشار می‌دهید تا آب او را تحصیل کنید؛ معنای دومی به نام «زمان» هم دارد؛ استعمال آن در زمان و «دهر» هم به-مناسبت همان معنای اول است که بعضی محققین مثل

علامه مصطفوی (ره) این‌طور فرموده بودند؛^۱ یکی از مصادیقی هم که برای عصر گفته شده بود، توجه به دوران‌های مختلف تاریخ اجتماعی بشر یا دوران‌های مختلف عمر انسان از طفولیت تا پیری است؛ مقصود [دیگر از عصر]، دوران ظهور اسلام و ظهور نبی اکرم ﷺ می‌باشد که سرآغازی در زندگی تاریخی بشر است؛ طبق بعضی روایات هم مقصود، دوران ظهور حضرت است که دوره شکوفایی و تحقق توحید در عالم است؛ مصادیق دیگری هم برای این عصر گفته‌اند.

۱. بحث لغوی «عصر» در جلسه نخست گذشت. برای مطالعه بیشتر، رجوع شود به: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۴۶ - ۱۴۹.

۱. ادامه بیان علامه طباطبائی (ره) در تفسیر — دوره عصر (رویکرد اول)

به نظر علامه بزرگوار طباطبائی (ره) اشاره کردیم؛^۱ ایشان عصر را به معنای دوران نبی اکرم ﷺ و دوران ظهور و تجلی اسلام و دوران آغاز غلبه حق و ظهور غلبه حق بر باطل می دانند که در دوره امام زمان ع به انجام می رسد. خدای متعال به این دوران سوگند خورده است؛ البته ربط این سوگند با ادامه تفسیرشان را خیلی بیان نکرده اند؛ لذا من هم چیزی عرض نمی کنم. بعد فرمودند: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ همه انسان ها در خسارت اند؛ به جز دسته ای که چهار صفت دارند: «آمَنُوا»، «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، «تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» و «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ».

۱. رویکرد مرحوم علامه در جلسه نخست بیان شد. برای مطالعه بیشتر، رجوع شود به: *المیزان*، ج ۲۰، ص ۳۵۵ - ۳۵۷.

۱-۱. منشأ خسران و چگونگی رهایی از خسارت

علت خسارت آن‌ها را هم این‌طور بیان کردند که ما ابدی هستیم و این‌طور نیست که عمر ما شصت سال باشد و استعداد ما هم فقط در حد غرایز [باشد بلکه] ما استعدادهای نامتناهی داریم و عوالمی را طی می‌کنیم و می‌مانیم؛ ولی این عالم دنیا، عالم ویژه‌ای است که سرنوشت آن بی‌نهایت، در این مدت کوتاه درست می‌شود. وقتی این دو معین شد، اگر کسی در این فرصت کوتاه به خدای متعال رسید و به حضرت حق و به لوازم این ایمان - که ایمان به آخرت و ایمان به نبوت و انبیاء علیهم‌السلام و کتب و ملائکه است - ایمان آورد و بعد به تبع این ایمان، اعمالش را با بندگی خدای متعال و توحید متناسب کرد - که عمل صالح، عمل متناسب با همان ایمان و توحید است - و همه اعمال صالح را انجام داد و هیچ عملی را فروگذار نکرد، [آنگاه] این انسان، انسانِ رابح است؛ مابقی، یا خسارتِ کفر دارند و اصلاً به ایمان نرسیده‌اند یا اگر وارد وادی ایمان شدند، خسارتِ نوعی فسق و نوعی تنبلی و

نوعی کم گذاشتن از عمل را دارند. آن‌هایی که ایمان کامل دارند و همه اعمال صالحه را انجام می‌دهند، نه خسارتِ کفر دارند و نه خسارتِ فسق و ضعف در ایمان.

۲-۱. «تواصی»، مرحله‌ای تمام به گسترش لطف حق و

رهاپای همه انسان‌ها از خسر

تناسب آن [سیر] با دو جمله بعد - یعنی ﴿تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ و ﴿تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ - چیست؟ یکی اینکه می‌فرمایند: تواصی به حق و صبر هم از مصادیق همان ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ است؛ این‌ها هم عمل صالح هستند؛ ولی تأکید بر این دو، به دلیل نقش خاصشان در نجات انسان از خسارت است.^۱

۱. تا این بخش از تفسیر مرحوم علامه در جلسه نخست بیان شد.
برای مطالعه بیشتر، رجوع شود به: *المیزان*، ج ۲۰، ص ۳۵۵ - ۳۵۷.

بعد نکته‌ای را توضیح می‌دهند که چرا این دو به-خصوص ذکر شده‌اند؛^۱ می‌فرمایند آن کسانی که به مرحله‌ای می‌رسند که ایمان می‌آورند و همه اعمال صالحه را انجام می‌دهند، درواقع در مرحله شرح صدر برای اسلام هستند. شرح صدر للاسلام همان مرحله‌ای است که خدای متعال به انسان نورانیتی داده، قلبش آماده شده و حقیقت اسلام را پذیرفته است. کسی که حقیقت اسلام را می‌پذیرد، هم ایمان کامل دارد و هم همه اعمال صالحه را دارد؛ مقام تسلیم محض و مقام سلم اسلام است، آن هم اسلام کامل، نه مرتبه اول اسلام.

۱. «و علی الجملة ذکر توأصیهم بالحق و بالصبر بعد ذکر تلبسهم بالإیمان و العمل الصالح للإشارة إلى حياة قلوبهم و انشراح صدورهم للإسلام لله فلهم اهتمام خاص و اعتناء تام بظهور سلطان الحق و انبساطه علی الناس حتی یتبع و یدوم اتباعه قال تعالی: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۷.

لذا این آدمی که همه ایمان و عمل صالح را دارد، همان آدمی است که به تعبیر قرآن ﴿شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾؛^۱ کسی که در این مقام است، شرح صدر پیدا کرده، حقیقت اسلام در قلبش ظهور کرده، مقام بندگی کامل و مقام تسلیم محض دارد، به نکته‌ای می‌رسد که به تعبیر خود مرحوم علامه (ره)، اهتمام خاص به ظهور و گسترش سلطنت حق پیدا می‌کند. او دیگر ایمان را فقط برای خودش نمی‌خواهد. ممکن است کسی که ایمانش کامل نیست، فقط دنبال ایمان خودش باشد؛ انبیاء علیهم‌السلام هیچ‌وقت به ایمان خودشان قانع نیستند و می‌خواهند همه را همراه کنند. نمی‌خواهند احدی رنج شرک ببرد؛ نمی‌خواهند احدی خاسر باشد؛ می‌خواهند همه رابح باشند.

علامه (ره) می‌گویند کسی که به مرحله کمال ایمان و عمل صالح رسیده - که ﴿آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ یعنی

۱. ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۲۲.

همین؛ دلیل اینکه مطلق آمده، این است که می‌خواهد بگوید همه مراتب ایمان و همه عمل صالح - و ایمانش کامل شده و همه اعمال صالحه را دارد و قلب و فکر و جوارحش عمل صالح انجام می‌دهند و [از عمل صالح] فروگذار نمی‌کند، [چنین کسی] در مقام شرح صدر لاسلام است؛ مقام تسلیم محض دارد و به شرح صدر رسیده، دیگر به ایمان خودش قانع نیست و دنبال این است که این حقیقت و سلطنت الهی بسط پیدا کند، همه بنده شوند، همه رابح شوند و هیچ کسی خاسر نباشد.

در دعای ابو حمزه به خدا عرضه می‌داریم: «إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ فَفِي ذَلِكَ سُرُورٌ عَدُوٌّ»؛ خدایا! اگر من را به جهنم ببری، دشمنت که شیطان است خوشحال می‌شود. «وَأِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فَفِي ذَلِكَ سُرُورٌ نَبِيٌّ»؛ هر یک نفر که بهشت ببری، قلب پیغمبرت را شاد کرده‌ای؛ یعنی خوشحالی نبی اکرم^ﷺ در این است. [حضرت^ﷺ] در این مرحله است که با هدایت آدم‌ها خوشحال می‌شود؛ یک آدم را بیاورد، خوشحال می‌شود و یک آدم از دست برود، غصه می‌خورد؛ ﴿لَقَدْ

جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ^۱

علامه (ره) می‌خواهند بگویند کسی که در مرحله آن کمال ایمان و عمل صالح است، اهل تواصی به حق و صبر می‌شود. این‌طور نیست که به ایمان خودش قانع باشد. می‌خواهد همه را در راه بیاورد؛ لذا دائماً آدم‌هایی که در این مقام هستند، به هم توصیه می‌کنند. این، بیان نورانی ایشان است و جای بحث هم دارد. ولی فی الجمله بیان لطیفی است. شاید هم بتوان این معنا را به‌عنوان یکی از معانی سوره به قرآن نسبت دهیم.

۲. اختار و بیان مرحوم عین-صاد در تفسیر سوره عصر (رویکرد دوم)

یک معنای دیگر که بعضی از اساتید - رحمت خدا بر ایشان باد - بیان کرده‌اند^۱ این است که مقصود از عصر،

ادوار زندگی انسان یا زندگی اجتماعی بشر است. عصرهای مختلفی اعم از دوران ساده‌ترین زندگی تا دوران پیچیدگی زندگی و دوران تجدد و عصر فضا و امثال این-ها؛ همه ادوار زندگی بشر از طفولیت که ناتوان است، تا دوره جوانی و پیری که دوباره ناتوان می‌شود؛ سوگند به همه این اعصار. غرض از این قسم‌ها [براساس این نگرش] چیست؟ می‌خواهد توضیح دهد که انسان، خاسر است؛ می‌خواهد بفرماید این عصرها، هیچ‌کدام مقصر نیستند. تقصیرِ خسارت من، مربوط به دوران‌ها نیست؛ کمااینکه ربح من هم به دوران‌ها مربوط نمی‌شود. ربح و خسارت انسان، مربوط به ایمان و عمل صالح است.

پس طبق این معنا، سوگند به عصر، یعنی سوگند به همه ادوار تاریخ اجتماعی بشر از دوران زندگی ساده‌اش که عصر حجر بوده تا عصر فضا و از طفولیتش که ناتوان است تا

←

جوانی و پیری اش، که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ قسم به همه این دوران‌ها که انسان در خسارت است و این دوران‌های مختلف زندگی، نه خسارت‌زا هستند و نه خسارت انسان را از بین می‌برند. اگر عصر حجر به عصر فضا تبدیل شود، خسارت انسان تدارک نمی‌شود. آدمی که خودش را باخت، اینکه در چه دورانی باشد، او را تأمین نمی‌کند. این مقدمه سوره است.

۱-۲. ضرورت شناخت بازارها و سرمایه‌ها برای رهایی از

خسارت

پس قسم به این دوران‌ها که همه انسان‌ها در خسارت هستند؛ به جز آن‌هایی که اهل ایمان و عمل صالح و تواصی به حق و تواصی به صبر هستند. چرا [هرکسی] غیر از این‌ها خاسر است؟ بیان ایشان این است که ما در دنیا مجبور به تجارت هستیم؛ سرمایه‌ای داریم و این سرمایه‌ها را هم به تجارت می‌گذاریم و دادوستد می‌کنیم؛ چیزی می‌دهیم و چیزی می‌گیریم. همین نکته را با تعبیر

دیگری در آثارشان دارند^۱ که ما ناچار از اتخاذ محبوب هستیم؛ ما مجبور به عشق هستیم؛ مجبور به محبت هستیم و در انتخاب محبوب‌هایی که به آن‌ها دل می‌بندیم و سرمایه به پایشان می‌ریزیم و در برابرشان خشوع و خضوع می‌کنیم، مختار هستیم؛ وگرنه [ما] در اصل دل-بستن و پرستش و عبادت و خشوع و عشق و دلدادگی، رها نیستیم؛ ما ناچاریم؛ پس ناچاریم از تجارت، ناچاریم از دلدادگی و عشق؛ قلبان را می‌دهیم، چشمان را می‌دهیم، گوشمان را می‌دهیم، سرمایه‌هایمان را می‌دهیم؛ منتهی ما باید دو چیز را بفهمیم و [بشناسیم]: یکی سرمایه‌هایی که داریم و یکی بازارهایی که در آن بازارها به تجارت می‌پردازیم؛ به تعبیردیگر سرمایه‌هایمان و معبودهایمان را باید مقایسه کنیم. اول باید بشناسیم، بعد باید مقایسه کنیم.

۱. رجوع شود به: همو، رشد: تفسیر سوره والعصر.

بنابراین ما به فضای خلوتی نیاز داریم که تفکر کنیم و [باید] در این تفکر، هم بفهمیم چه داریم و هم بفهمیم چه بازارهایی هست که می‌توانیم در آن‌ها دادوستد کنیم. این قلب را به چه کسانی می‌شود داد؟ می‌شود به دنیا داد؛ می‌شود به تعریف و تکذیب دیگران دلخوش بود؛ می‌شود با وسوسه‌های شیطان در دنیا گذراند که معبودت دنیا باشد و جلوه‌هایش؛ نفسِ خودت باشد؛ یعنی می‌شود خودت و نفسِ خودت را پیش روی خودت، اله خودت قرار دهی؛ ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۱ می‌توان شیطان را اله خود قرار داد؛ ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۲ به وسوسه‌های او گوش داد، فرمان او را برد، از تزئین و اغوای او تبعیت کرد.

۱. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۲. سوره یس، آیه ۶۰.

البته فهم این‌ها، تأمل و فکر و مطالعه و ... [می‌خواهد ولی] فقط هم تأمل و فکر نیست؛ بلکه هدایت‌های انبیاء^{علیهم‌السلام} هم هست. باید آن هدایت‌ها را ببینی، بشنوی و فکر کنی؛ خلوتی می‌خواهی؛ بعد باید ترازویی بگذاری که این‌ها را در ترازو، سبک‌سنگین کنی. خدای متعال هم بستر این فهم را به انسان داده است. به انسان، قوه تفکر داده است که آقایان گاهی از آن به عقل نظری و حس تعبیر می‌کنند؛ می‌تواند بفهمد، مطالعه کند. مهم‌تر از این‌ها، انبیاء^{علیهم‌السلام} را فرستاده که می‌آیند به آدم می‌گویند. اگر نمی‌گفتند، آدم می‌توانست به خدا بگوید: خدایا؟! تو که نگفتی! بنابراین انبیاء^{علیهم‌السلام} هستند، فکر ما هست، قوای حسی ما هست؛ می‌توانیم بفهمیم چه داریم؛ [می‌توانیم] دارایی‌های خودمان را بفهمیم.

ممکن است کسی اینجا در ارزیابی دارایی‌های خود به اشتباه بیفتد؛ یعنی خیال کند چیزی جز غریزه و لذت و شصت سال و هفتاد سال [عمر] ندارد. خلاصه [خیال کند] یک دهانی است که به روده متصل می‌شود و والسلام؛ یک ماده پیچیده شده است و یک روزی هم ایزوله می‌شود. ﴿وَوَ

قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ^۱. اولین خسارت انسان این است که خود را کوچک ببیند؛ سرمایه‌های خود را نبیند.

۲-۲. ضرورت «القاء-مع» و «-نجنش» برای

شناخت بازارها و سرمایه‌ها

[پس اولین قدم برای رهایی از خسارت این است که انسان سرمایه‌هایش را بشناسد و خود را نامتناهی بداند].
چطور می‌توان به این [شناخت] رسید؟ خود این یک بحثی است! ما از کجا بفهمیم چه داریم؟ این، فکر می‌خواهد، خلوت می‌خواهد، مطالعه می‌خواهد، شنیدن خوب می‌خواهد، القاء سمع می‌خواهد.^۲ انسان تا القاء سمع نکند - القاء سمع غیر این است که به گوش انسان

۱. ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛ سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ﴾؛ سوره ق، آیه ۳۷.

بخورد - و حرف‌های انبیاء^{علیهم‌السلام} را نشنود، نمی‌تواند واقعاً بفهمد چه جهان‌هایی پیش روی اوست و چه امکاناتی دارد و خود را فقط در حد دهان و روده‌اش می‌بیند. اصلاً ظلمی که همه پرچم‌داران تمدن مادی به بشر کردند، همین است؛ چشم آدم را کور و زیر پایش فرش زربفت پهن کردند؛ دیگر چه فایده‌ای دارد؟! فضا را تاریک و ظلمانی کردند و آدم را هم کور کردند؛ حالا هرچه هم به او بدهید، در این فضا به دردش نمی‌خورد. انبیاء^{علیهم‌السلام} می‌آیند چشم انسان را باز کنند؛ خودشان مثل خورشید می‌تابند تا چشم‌ها را باز کنند. آن وقت انسان حجب نور را هم پشت سر می‌گذارد؛ «وَ أَنْرُ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءٍ نَظَرَهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ»؛^۱ [چنین انسانی] دیگر به بهشت هم قانع نیست؛ بهشت، حجاب نور است؛ به بالاتر از بهشت هم قانع نیست، تا جایی که به معدن عظمت وصل شود.

پس مسئله اول، شناخت سرمایه‌هاست. شناخت سرمایه‌ها، فکر می‌خواهد. فقط هم فکر نیست. خدای متعال به ما فقط فکر و حس نداده که مطالعه کنیم؛ هدایت‌ها هم هست. گوش کردنِ خوب و القاء سمع خیلی مهم است؛ انسان [باید] قرآن را القاء سمع کند. اگر القاء سمع کردی، می‌فهمی خدا چه می‌گوید. القاء سمع یعنی با دل و جان گوش کردن، منتظر بودن، مشتاق بودن، دنبال حرف گشتن، از سرِ سیری بر سر سفره قرآن ننشستن. آدمی که پُر خورده و احساس سیری می‌کند، بهترین سفره را هم برایش بیندازید، کمترین رغبتی نخواهد داشت. [حالا] من نمی‌خواهم بگویم مسیر از کجا آغاز می‌شود [و این احساس نیاز چطور پیدا می‌شود]؛ ولی خلوتی می‌خواهد، فکری می‌خواهد، مطالعه‌ای می‌خواهد، القاء سمعی می‌خواهد.

مسئله دوم، مقایسه بازارهاست. اگر به ما ابزار مقایسه نداده باشند، ممکن است آدم نفهمد که کدام خوب است و کدام بد. اینجا [نوبت] عقل است. در تعبیر قرآن، تعقل است؛ گمانم این است که مقصود، همان عقل عملی انسان

است که ترازوست، می‌سنجد، سبک‌سنگین می‌کند. این را در ارزش‌هایی که انبیاء^{علیهم‌السلام} آوردند، ضرب کنید. این دو که با هم ضمیمه شوند، این ترازو فعال می‌شود و می‌تواند وزن کند و نشان دهد که کدام سنگین‌تر است و کدام سبک‌تر.

پس یک: به آدم می‌گویند سرمایه‌هایش چیست؟ [دو: اگر] سرمایه‌ات را شناختی، بازارها را هم شناختی؟ [آیا] مشتری تو دنیا و آدم‌ها هستند که تو را می‌خرند و تعریف و تکذیبشان، و کف و سوتشان تو را می‌برد؟ کسی یک عمر ورزش می‌کند که دستش را بالا ببرند؛ مزدش همان دست-بالا بردن و سوت‌هاست و بعد هم هیچ؛ و بعد هم هیچ! تعارف نداریم. کسی برای سوت و کف کار کرده و به سوت و کف‌ها هم رسیده و بعد هم هیچ؛ و بعد هم هیچ! دنبال تعریف‌ها بودی، نفر اول کنکور شدی، امتیازت را گرفتی، عکست را هم زدند، نامت را هم اعلام کردند؟ ثَمَ ماذا؟ دیگر هیچ.

[پس] می‌توان با آدم‌ها و با دنیا معامله کرد؛ شصت سال، هفتاد سال، پول داشته باشی، کاخ داشته باشی، بخوری، مدیر

شوی، پشت میز باشی و ریاست داشته باشی. می‌توان با شیطان معامله کرد. خدای متعال هم به شیطان امکاناتی داده که انسان را اشباع می‌کند. انسان‌های شیطانی به بهجت نمی‌رسند ولی بالاخره شیطان تزیین و اغواء می‌کند؛ عرش و فرشی دارد؛ لذت‌هایی ایجاد می‌کند. شیطان در مسیر لذت‌های شیطانی حضور دارد؛ به‌همین دلیل است که [این لذت‌ها] نجس است. [از طرف دیگر] می‌توان با خدای متعال معامله کرد. حالا این بازارها را باید مقایسه کرد. در این مقایسه هم «عقل عمل» انسان وسط می‌آید. خدای متعال و انبیاء علیهم‌السلام می‌آیند و برای آدم توضیح می‌دهند. این‌ها که صدایشان می‌زنید، این دوست، این رفیق، این‌ها نه می‌شنوند، نه شما را دوست دارند و نه مجیب هستند.

قرآن مقایسه می‌کند. سراسر قرآن پر است از این آله‌ها ما، خداهای ما، بت‌های ما؛ [از] آن‌هایی که برایشان دعا می‌کنیم، صلح می‌کنیم، جنگ جهانی راه می‌اندازیم، چهل میلیون آدم می‌کشیم و کشته می‌دهیم. جنگ این تمدن‌ها بر سر همین چیزها بوده است، برای خدا که نمی‌جنگیدند؛

آلهه‌ای [داریم] که بر سر آن می‌جنگیم و می‌کشیم و کشته می‌دهیم و صلح می‌کنیم. از دوران بچگی که بر سر تیله با هم می‌جنگیدیم تا دوران بزرگسالی که بر سر ماشین می‌جنگیم و تا ابرقدرت‌ها که بر سر وسعت زمین با هم می‌جنگند؛ قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾^۱؛ خوب ببینید و گوش دهید! این‌هایی که صدایشان می‌زنید اگر همه با هم جمع شوند، نمی‌توانند یک پشه خلق کنند. می‌خواهید خیری برای شما خلق کنند؟! لذتی به شما بدهند؟! این‌ها که خالق نیستند. می‌خواهید خطری را از شما دور کنند؟! [همین‌طور] اگر پشه‌ای چیزی از آن‌ها بگیرد [نمی‌تواند آن را پس بگیرند؛] ﴿ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾. از آن طرف هم می‌فرماید: ﴿

لَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؛^۱ آیا خدا کفایت نمی‌کند؟ شما دنبال دیگران هستید؟! ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾.^۲ این مقایسه‌های قرآن است. می‌گوید آلهه شما نمی‌شنوند؛ ﴿هُوَ السَّمِيعُ﴾،^۳ می‌شنود و اجابت هم می‌کند،^۴ ولی آن‌ها ﴿هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ﴾؛^۵ [نمی‌شنوند و] اگر بشنوند، اجابت نمی‌کنند.^۱ مقایسه‌های قرآن را ببینید.

۱. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۳۶.

۲. سوره طلاق، آیه ۳.

۳. ﴿وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾؛ سوره غافر، آیه ۲۰.

۴. ﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴾؛ سوره هود، آیه ۶۱.

۵. ﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ﴾؛ سوره شعراء، آیه ۷۱ - ۷۳.

[پس برای شناخت سرمایه‌ها و مقایسه بازارها]، هم دانش می‌خواهیم، هم عقل نظری می‌خواهیم، هم عقل عملی می‌خواهیم و هم هدایت‌های انبیاء علیهم‌السلام. عمده‌اش همین هدایت انبیاء علیهم‌السلام است که می‌آید و این عقل را فعال می‌کند؛ وگرنه آدم نمی‌داند خدا چه می‌دهد، چه می‌گیرد و چه می‌خواهد. خدا امکاناتی را با محبت به تو داده، بعد می‌گوید به من قرض بده تا برای تو زیادش کنم.^۲ ولی دیگران می‌خواهند امکاناتی را هم که خدا به تو داده از تو بگیرند؛ از اینکه به آنها توجه کنید لذت می‌برند و ابتهاج نفس پیدا می‌کنند و از اینکه به آنها دل ببندید ارتزاق می‌کنند. انبیاء علیهم‌السلام این طور نیستند. انبیاء علیهم‌السلام دل به خدا بستند و می‌خواهند همه را به خدا متصل کنند.

←

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّكُمْ أَنتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۹۴.
۲. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۴۵.

بعد از مقایسه این بازارها آدم می‌فهمد که دنیا جلوه‌ها و زینت‌ها و لذت‌ها و شهواتی دارد ولی آن طرفش هم ناکجاآباد و هلاکت و جهنم است. [ازطرف دیگر] خدای متعال هم در این دنیا بهشتی دارد که از همین دنیا شروع می‌شود تا عالم آخرت؛ البته امتحانات و سختی‌هایی هست. آدم می‌تواند [این بهشت خدا را] انتخاب کند. اگر انتخاب کردی، عشق و محبت می‌آید و ایمان حاصل می‌شود. اگر انتخاب نکردی و ترازو کردی و دیدی خدا بهتر است ولی [گفتی] این [دنیا] نقد است، لحظه‌ای برای تو کم نمی‌گذارد. البته این هم یک قضاوت بسیار باطلی است؛ چون نقدتر از خدا در عالم وجود نداریم؛ ﴿سَرِيعَ الْحِسَابِ﴾^۱ است. هیچ مادری نیمه‌شب بیدار نمی‌شود جز اینکه مزدش را نقد می‌گیرد؛ غیر از مزد آخرتی‌اش؛ نقدِ نقد. مادری که به بچه‌اش کمک می‌کند، خدا مزدش را به او می‌دهد؛ چون سرباز خداست؛ [مزدش همان] لذتی [است] که می‌برد؛ خدا

۱. ﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛ سوره

مزدش را نقد و بیشتر به او می‌دهد؛ ولی اگر برای خدا کار کند، مزد آخرتی‌اش هم سر جای خود محفوظ است. دیگران، نه نقد به شما چیزی می‌دهند، نه نسیه. حتی آدم معصیت [هم که] می‌کند، از معصیت لذت می‌برد؛ خیال می‌کند این معصیت به او لذت می‌دهد! درحالی که در دعای ابوحمزه خوانده‌اید: «بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ»؛ این رحمت توست که گناهکار را هم در بر گرفته است؛ اگر لذت می‌برد، [از] رحمت رحمانی توست؛ تو می‌گویی بگذار محرومش نکنم؛ از این راه بد آمده ولی باز هم محرومش نمی‌کنی و لذتی به او می‌دهی؛ وگرنه امکانات، چیزی ندارند که به ما بدهند.

این، مقایسه‌های خداست. بعد از همه این مقایسه‌ها، آزادی در انتخاب [مطرح می‌شود]. خدای متعال تو را مجبور نکرده که او را بپرستی. این [آزادی]، تکوینی است. باطناً اصلاً [هیچ] جبری نیست. خدای متعال توحید را [به‌شکل] جبری به کسی نمی‌دهد. ولایت را هم جبری به کسی نمی‌دهد. این اختیاری است؛ این گوهر است؛ باید خودت

بخواهی تا به تو بدهند؛ نخواهی، اگر به زور هم به تو بدهند، نمی‌توانی نگه بداری. به اندازه‌ای که تحمل داری، به تو می‌دهند. اگر عبد مُمتحن شدی، به تو می‌دهند؛ ولی اگر امتحان پس ندادی، به تو نمی‌دهند.

پس بعد از سبک‌سنگین کردن‌ها، انتخاب است؛ [اگر] انتخاب کردی، ایمان می‌آید. [بر] این ایمان، هرچه بیشتر شکر کنی، ایمانت مُستزاد می‌شود؛ ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾^۱. اگر کفران کنی، باز هم درجه ایمانت کم می‌شود. این انتخاب دائمی است؛ نه اینکه اگر یک بار انتخاب کردی، کار تمام شود. دائم در این بازار، مشغول هستی. ممکن است انسان تا آخرین لحظه دنیا هم بازارش را عوض کند؛ یعنی ممکن است تا لحظه رفتن با خدا معامله کند ولی در لحظه رفتن، خدا را بگذارد و دنیا را بگیرد.

[البته] ما در این دنیا، مجبور به عشق‌ورزی هستیم، مجبور به تجارت هستیم؛ باید بازارها را بشناسیم و در این

۱. ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾؛ سوره محمد، آیه

بازارها انتخاب و تجارت کنیم. ما مجبور به عشق و دل دادن هستیم. باید بشناسیم و انتخاب کنیم و دل بدهیم. همه هم در این عالم، این کار را می‌کنند؛ ولی بعضی دنیا را معبود خود می‌گیرند، بعضی نفس را، بعضی شیطان را، بعضی هم حضرت حق را و بعضی هم شاید معبودهای دیگر را. [البته] خدای متعال در قدم اول به همه می‌فهماند و نمی‌گذارد شیطان در فهم اولیه مانع شود. اگر راه حق را انتخاب کردی یک قدم جلو می‌روی. ایمان از اینجا شروع می‌شود و محبت خدا می‌آید. از آثار ایمان، حب است؛ ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾؛^۱ آرام آرام محبت خدا می‌آید. اگر دنیا را انتخاب کردی، حب الدنیا می‌آید؛ حب النفس و حب الشهوات می‌آید؛

پس در این بازارها، اول فکر و تأمل و القاء سمع [پیش روی ماست] و بعد، سنجش و تعقل و مقایسه کردن [این

۱. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَكَوَيَّرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۶۵.

بازارها با هم]. در اینجا انبیاء^{علیهم السلام} کمک ما هستند و آدم را به سر حدی که می تواند انتخاب کند، می رسانند. حالا خودش انتخاب می کند؛ اگر بد انتخاب کرد، ممکن است بعد از آن، شیطان سدّ فهمش شود و نگذارد درست بفهمد و ترازویش را عوض کند. شیطان در ترازوی او دست می برد، در سبک- سنگین کردن [او دست می برد] و او دنیا را سنگین تر می بیند. این مربوط به بعد از اختیار است. آدم اول خوب می فهمد که دنیا این است. واقعاً همه هم می فهمند دنیا چیزی ندارد؛ اگر به همه آنها هم که - العیاذ بالله - منکر خدا هستند بگویید ته دنیا چیست، می دانند که هیچ است؛ به پوچی می رسند؛ خود را به بی خیالی می زنند؛ وگرنه همه نیهیلیست می شوند. برای آنهایی که خدا را منکرند، ته خط همین جاست. برای کسانی که منکر خدا هستند بهترین کار، خودکشی است تا خودشان را از این درد و رنجها خلاص کنند.

اگر درست انتخاب کردی، محبت خدا می آید. خدای متعال در این مسیر دائم تو را پیش می برد؛ هرچه بیشتر شکر کردی، ایمانت با شکر افزوده می شود و با کفر کم می شود.

استزاده ایمان، با شکر و کفر است؛ ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾؛^۱ ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾.^۲ دائماً در این مسیر، هرچه بیشتر شکر ایمان کنید، ایمانتان افزون می‌شود.

۳-۲. خسارت‌ها نتیجه انتخاب غیر خدا در بازارها و

از دست دادن سرمایه‌ها

پس در این بازارها اگر انسان غیر حضرت حق را انتخاب کند، روی منطق قرآن خاسر است. پس خاسریم؛ چرا؟ چون هرچه دادیم، هیچ نگرفتیم؛ دیگران، هیچ چیزی ندارند که به ما بدهند. قرآن می‌فرماید اگر داشتید، باز هم نمی‌دادید؛ نه [تنها] اینکه ندارید، بلکه اگر داشتید هم نمی‌دادید. تعبیر قرآن این است: ﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ

۱. سوره محمد، آیه ۱۷.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۷.

الْإِنْسَانُ قَتُورًا^۱؛ خزائن بی‌انتهای خدا حد ندارد، بی‌منتهاست، تمام نمی‌شود؛ اگر زیر دست شما بود، به احدی نمی‌دادید، چون بخیل هستید. دیگران ندارند؛ اگر هم داشتند، نمی‌دادند، چون فقیرند. فقیر، پول‌هایش را می‌خواهد. خدای متعال است که غنی است و خزائن نامتناهی دارد؛ «وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا»؛ هرچه بیشتر می‌دهد، جودش بیشتر می‌شود؛ صفت فعل است. [این عبارت در] دعای افتتاح است که از دعاهای لطیف است.

پس اگر کسی در این بازارها طرف غیرخدا را انتخاب کرد، دائم خاسر است؛ یعنی سرمایه می‌دهد ولی هیچ نمی‌گیرد؛ البته از نظر منطق کسانی که انسان را چیزی جز دست و دهان و روده و یک ماده پیچیده شده نمی‌دانند، این - طور نیست؛ بنابراین خسارت انسان، مشروط به چند امر

است که باید آن را توضیح بدهیم؛ این‌ها در فرهنگ قرآن هست:

اول اینکه سرمایه انسان بیش از دنیا است؛ دوم اینکه بازارهای انسان، منحصر به دنیا و شیطان و نفس نیستند؛ انسان، یک خریدار دیگر هم دارد که پیغمبرها را فرستاده و ما را دعوت کرده و صدا زده است؛ ﴿دَاعِياً إِلَى اللَّهِ﴾^۱. این شهر ضیافت [است]؛ «شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ»^۲. گاهی ما حرفی می‌زنیم [و تعارفی می‌کنیم]؛ یک- دفعه هم شاید گرفت! مثلاً یک دعوتی [می‌کنیم که] دعوت ظاهری است! ولی خدای متعال این‌طور نیست که دعوت ظاهری کند. می‌گویند: دعوت آمدونیا مد دارد. خیر؛ دعوت خدای متعال دعوت ظاهری نیست که آمدونیا مد داشته باشد؛ واقعاً دعوت حقیقی می‌کند. بهترین پیغمبرها

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مَبَشِّراً وَ نَذِيراً * وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً﴾؛ سوره احزاب، آیه ۴۵ و ۴۶.

۲. عبارتی از خطبه معروف رسول خدا ﷺ در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۵.

را برای دعوت فرستاده است؛ ﴿دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾؛ پس ما یک خریدار دیگر هم داریم. [باید] این خریدار را بشناسیم.

سوم اینکه قدرت انتخاب هم داریم. اگر سرمایه نداشتیم، اگر بازارها نبودند و اگر قدرت انتخاب نبود، ما خسارتی نکرده بودیم. سرمایه نداشتیم که خسارت کنیم یا بازاری نبود که بفروشیم؛ ولی اگر سرمایه هست و بازارِ بهتر هست و به این بازارها هم هدایت شده‌ایم و خدا به ما عقل داده و فطرت داده و انبیاء^{علیهم‌السلام} را فرستاده، خاسر می‌شویم مگر اینکه او را انتخاب کنیم. اگر خودتان را به کمتر از خدای متعال فروختید، خاسرید.

پس علت خسارت چیست؟ چون ما ناچار از خرید و فروش هستیم؛ «الدُّنْيَا سُوقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ»؛^۱ دنیا، بازار است؛ همه می‌فروشند. عده‌ای رابح هستند، عده‌ای خاسر. آن‌ها که به خدا فروختند، رابح‌اند.

آن‌ها که به غیر خدا فروختند، خاسرند؛ چون دیگران - هر کسی غیر خدا - می‌بلعند و هیچ پس نمی‌دهند. خدای متعال خودش داده است، خودش می‌گیرد، مستزاد می‌کند و به ما برمی‌گرداند؛ ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۱. وقتی سرمایه را به خدا می‌دهی، وقتی دلت، عقلت، فکرت، هرچه را به خدا می‌دهی، او نگه می‌دارد و بارورش می‌کند. فرمود یک درهمی که در راه خدا می‌دهید، مثل دانه گندمی است که هفتصد دانه می‌شود؛ خودتان هفتصد برابر می‌شوید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۲؛ پس معامله کردن با غیر خدا می‌شود خسارت. آن‌هایی که ایمان آوردند، خدا را در این بازار انتخاب کردند؛ وقتی انتخاب کردی، این می‌شود ایمان؛

۱. ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۹۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۱.

محبت خدا در دلت می آید و این ایمان به دنبال خود، عمل می آورد.

همه ما وقتی عشق می ورزیم، عمل می کنیم؛ [وقتی] ریاست می خواهیم، می دویم؛ مدرک می خواهیم، می دویم؛ میز می خواهیم، می دویم و شب نمی خوابیم. عشق ها حرکت می آورد؛ عمل می آورد. عمل، متناسب با معشوق است. اگر معشوق حضرت حق شد، عمل متناسب با او می شود عمل صالح؛ پس عمل صالح، عمل متناسب با معبود خوب است. اگر معبودت کوچک شد، عملت هم صالح نیست؛ هر چه هم تلاش کنی، تلاشت عمل صالح نیست. پس این ایمان، عمل صالح می آورد و این انسان اهل ایمان و عمل صالح، دیگر بیکار نیست. نمی تواند ببیند یک لیوان آب را دور بریزند؛ چطور می تواند ببیند دیگران خسارت می کنند. کسی که دل به محبوب بست، می خواهد همه را به راه محبوب بیاورد؛ کار و همکار پیدا می کند. وقتی همکار پیدا کرد، توصیه ها پیش می آید. این ها کار جمعی دارند. این کار جمعی، کار و همکار می طلبد. این هم معنای دوم.

پس [طبق معنای دوم،] رشته سوره این طور می شود: قسم به این دوران ها که همه در خسارت اند؛ به جز آن هایی که هم بازارها را فهمیدند، هم مقایسه کردند، هم انتخاب خوب کردند، هم به دنبال انتخاب خوب، وارد میدان عمل شدند، هم متناسب با عشقشان عمل کردند، هم متناسب با عملشان کار و همکار پیدا کردند؛ یعنی جامعه پردازی می شود. این نوع پرستش، به دنبال خود جامعه موحدین را شکل می دهد. جامعه موحدین، حول محبوب خودشان جامعه پردازی می کنند. این هم رویکرد دومی به سوره است که تقریباً با رویکرد اول، به یک معناست البته با قرائتی دیگر.



گفتار دوم

رہا ہے از خسر باور و دبہ عصر نپے اکرم ﷺ

(رویکرد دوم)

سوره عصر شاید به لحاظ محتوا ارتباط تنگاتنگی با سوره کافرون دارد؛ درباره سوره عصر تفاسیر گوناگونی شده است. بعید نیست همه تفسیرهایی که تحمیل به قرآن نیست، اگرچه متعدد بشود، مراد از یک آیه یا یک سوره باشند؛ چون از نظر بزرگان مانعی ندارد که در کلام خدای متعال از یک لفظ چند معنا مراد باشد.

۱. مرون بر بیان علامه طباطبائی (ره) در سوره عصر

معنای اول، نظر علامه بزرگوار طباطبائی (ره) بود؛^۱ [طبق نظر ایشان] ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ کلید ورود به

۱. رویکرد مرحوم علامه در جلسه اول و دوم بیان شد؛ *المیزان*، ج ۲۰، ص ۳۵۵ - ۳۵۸.

سوره است و «بِسْمِ اللَّهِ» هر سوره‌ای هم «بِسْمِ اللَّهِ» همان سوره است؛ بعد این‌طور معنا فرموده بودند که خدای متعال به عصر قسم یاد کرده است. معانی متعددی مانند زمان‌های مختلف، دوران‌های مختلف، دوره ظهور، دوره آغاز بعثت نبی اکرم ﷺ و عصر آغاز ظهور اسلام برای عصر گفته شده است؛ بعد ایشان فرمودند با توجه به مضمون سوره، بهتر است که آیه را ناظر به عصر ظهور اسلام و عصر نبی اکرم ﷺ - که آغاز غلبه حق بر باطل و آغاز ازبین رفتن باطل است و با بعثت نبی اکرم ﷺ دوران جدیدی شروع شده است - بدانیم و به این عصر تعریف کنیم؛ چون محتوای سوره این است که همه انسان‌ها و عالم انسانی در خسارت هستند به‌جز آن‌هایی که اهل ایمان و عمل صالح و توصیه به حق و صبر هستند. ایشان می‌گویند که بنابراین باید بگوییم عصر اسلام - که عصر نبی اکرم ﷺ و عصر آغاز ظهور حق و غلبه حق بر باطل است - مراد است. ایشان بیش از این درباره ارتباط این آیه با مابعد توضیح ندادند. بعد اشاره کردند که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي

خُسْرٍ﴾ [یعنی] همه انسان‌ها و عالم انسانی به‌طور کلی در خسارت‌اند. این خسران هم خسران عظیمی است؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ نوع خاصی از خسارت است که انسان دچارش می‌شود که همان «خسارت نفس» و «خود را باختن» است. غیر از خسارت در مال و امثال این- هاست؛ ﴿إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱. ایشان به این آیه استناد فرمودند که عده‌ای در روز قیامت خودشان و اهلشان ازدست‌رفته هستند؛ این خسران آشکار است که هیچ چیزی هم آن را جبران نمی‌کند.

در سوره مسد تعبیری آمده که خدای متعال می‌فرماید:

﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ﴾^۲؛ مال ابی‌لهب او را از

۱. ﴿وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ﴾؛ سوره شوری، آیه ۴۵.

۲. ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ *

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾؛ سوره مسد، آیات ۱ - ۳.

خودش بی‌نیاز نکرد. بعضی این [آیه] را این‌طور معنا کردند که ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ﴾ یعنی مالش او را بی‌نیاز نکرد؛ ولی تعبیر نورانی قرآن این نیست. ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ﴾ یعنی مالش او را از خودش بی‌نیاز نکرد؛ لذا اهل دقت، این‌طور معنا فرمودند که وقتی آدم خودش از دست رفت، مالش او را از خودش بی‌نیاز نمی‌کند. اگر خودت را در معرکه دنیا باختی و خودت از دست رفتی، مال تو دیگر جای تو را پر نمی‌کند؛ هر قدر هم امکانات در عالم کسب کرده باشی و همه دنیا هم مال تو باشد، [اگر] خودت خاسر بودی و از دست رفتی، این امکانات بیرونی خسارت تو را جبران نمی‌کند. ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ﴾؛ او مال زیادی به‌دست آورده بود اما او را از خودش بی‌نیاز نمی‌کند. وقتی در این تجارت، خودت از دست رفتی، مال جبران نمی‌کند؛ لذا ایشان می‌فرمایند: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ شاید این تنوین، تنوین تنويع باشد؛ یعنی نوع خاصی از خسارت که در آن، انسان خود را باخته، اهلش را باخته، دارایی‌های اصلی‌اش را داده و هیچ چیزی جبران این خسارت نمی‌شود.

اگر انسان خودش ازدست رفت، اگر سرمایه‌های نامتناهی‌ای که دارد در بازار دنیا ازدست رفت، حتی اگر دنیا را به دست آورده باشد، جبران خودش را نمی‌کند؛ لذا می‌گویند که این شاید اشاره به نوع خاصی از خسارت است.

چرا همه انسان‌ها خاسرند؟ چون از نظر مکتب قرآن، عالم دنیا عالمی بین قبل و بعد ماست؛ عالم امتحان است. ما در اینجا خود را برای عالم بعد می‌سازیم. اگر کسی در این امتحان خود را باخت، الی الابد خاسر است؛ لذا همه انسان‌ها - انسانی که می‌خواهد تا ابدیت برود - خاسرند؛ الا اینکه در این عالم دنیا ایمان بالله بیاورد؛ ایمان بالله، شامل ایمان به انبیاء^{علیهم‌السلام} و ایمان به قیامت می‌شود. بعد از این ایمان، عمل متناسب با این ایمان را هم انجام دهد که عمل صالح است؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. حتی ایشان می‌گویند: الف و لام در اینجا الف و لام استغراق است؛ یعنی همه اعمال صالح را انجام بدهند. فقط آن‌هایی که ایمانشان کامل است و اهل همه اعمال صالح هستند، خاسر نیستند؛ مابقی خاسرند.

خسارت‌ها متفاوت است. یک خسارت، خسارت کفر است که الی الابد هستی‌شان را ازدست داده‌اند. یک خسارت، خسارت فسق در عمل است؛ [کسانی که] همه اعمال صالحه را انجام ندادند و همه مراتب ایمان را به دست نیاورده‌اند، آن‌ها هم خاسرند؛ لذا همه خاسرند به جز آن‌هایی که ایمان کامل و عمل جامع دارند. اصلاً این ایمان به قیامت و ایمان بالله، عمل متناسب با آن عالم را می‌طلبد. عمل صالح، عمل متناسب با آن عوالم و با آن ایمان است. اگر کسی به دنیا ایمان آورد، عملش باید متناسب با دنیا باشد و به اندازه دنیا کار کند. [اما] کسی که به حضرت حق و قیامت و انبیاء علیهم‌السلام ایمان می‌آورد، عملش متناسب با ظرف قیامت است؛ این می‌شود عمل صالح؛ [کسی که این ایمان کامل را دارد،] همه اعمال صالح را هم دارد.

بعد می‌فرمایند این آدم‌هایی که به این منزلت از ایمان و عمل صالح می‌رسند، شرح صدر و بسط وجودی پیدا می‌کنند و دیگر به اینکه فقط خودشان راه حق را بروند، قانع نیستند؛ می‌خواهند سلطان الهی در عالم تعمیم پیدا کند و

همه عالم تحت سیطره حکومت حق و کلمه توحید قرار گیرد؛ لذا دست به کار می شوند؛ ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾؛ دیگران را هم به حق و پایداری در مسیر رسیدن به حق و تحقق این حق در عالم توصیه می کنند.

بنابراین انسان هایی که به مرحله ایمان کامل می رسند، سعی می کنند این حقیقت را در عالم نشر بدهند؛ این دسته ای که هم خودشان ایمان کامل و عمل جامع دارند و هم این ایمان و عمل کامل، آن ها را به مرحله ای می رساند که به دنبال بسط حق و ایمان هستند، فقط این ها رابح هستند. مرحوم علامه تأکید دارند که توصیه به حق و صبر هم جزئی از همان عمل صالح است؛ منتهی براساس همین نکته بر آن تأکید شده است. این یک نگاه بود.

۲. مروءے بر بیان مرحوم عین۔ صادر۔ ورہ عصر

در نگاه دوم، ﴿وَالْعَصْرِ﴾ را این طور معنا کردند که عصر، ناظر به دوران های زندگی بشر است؛ اعم از دوران های اجتماعی که پشت سر گذاشته شده اند [و دوران های

زندگی خود انسان]. دیده‌اید که مکاتب مختلف دوران-ها [بشری] را به انحاء مختلفی بیان کردند؛ گاهی آن را براساس ابزار معیشت انسان و اینکه روابط تولیدی و زندگی اقتصادی انسان را تغییر داده، تعریف کردند و معتقدند که [این ابزار] به دنبال خود فرهنگ و سیاست آورده است؛ مثل دوره مفرغ، دوره چرخ و امثال این‌ها. گاهی به گونه دیگری دسته‌بندی کرده‌اند؛ مانند دوره کشاورزی و صنعت و فراصنعت. [به شکل‌های مختلف] ادوار مختلف زندگی اجتماعی بشر را ترسیم کردند. [در این معنای دوم،] «عصر» ناظر به همه این اعصار و همچنین ناظر به زندگی خود فرد انسان است که از دوره طفولیت شروع می‌شود و تا دوره بلوغ، رشد و بعد هم تا دوره کهن سالی و پایان عمر [را شامل می‌شود]؛ ﴿وَالْعَصْر﴾ قَسَم به همه این ادوار است.

۲.۱. ناتوانی دوران‌ها از جبران خسارت انسان

نکته سوگندخوردن به این ادوار چیست؟ شاید یک ورودی برای بقیه آیات است. اینکه خدای متعال انسان را

به ادوار مختلف زندگی اجتماعی یا دوران‌های زندگی خود انسان متذکر می‌کند، برای آن است که مطلب ذیل سوره - ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ - را توضیح دهد؛ [با این بیان] که گذشت اعصار و دگرگونی آن و اینکه مثلاً عصر حجر به عصر فضاءوردی یا دوران پسامدرن تبدیل شود، چیزی را تغییر نمی‌دهد و خسارت انسان را از بین نمی‌برد. اینکه انسان زندگی بسیطی داشته باشد یا در دوره فراصنعت، دارای زندگی پیچیده در فضای دنیای الکترونیکی باشد و مثلاً در کلبه الکترونیکی تخیلی تافلر زندگی کند، خسارت بشر را جبران نمی‌کند. ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ چه در غارها زندگی کنید و چه در کاخ‌ها، چه ابزارتان پنجه دستانتان باشد و با دست و پنجه خودتان - این حرف‌هایی که گاهی در جامعه‌شناسی گفته می‌شود هم معلوم نیست درست باشد - زمین را شخم بزنید و چه با ابزار الکترونیکی، این‌ها خسارت انسان را جبران نمی‌کنند؛ چه فرهنگ شما فرهنگ ساده باشد، چه فرهنگ شما فرهنگ دوره سرمایه‌داری و لیبرال‌دمکراسی باشد، جابر

خسارت انسان نیست. جاهلیت اُولی و جاهلیت مدرن، هیچ تفاوتی با هم ندارند؛ هر دو جاهلیت‌اند؛ هر دو هم خسارت‌اند. چه دوره طفولیت انسان که با پستانک و این-ها مشغول است، چه دوره‌ای که کم‌کم بزرگ می‌شود و این‌ها از دهانش می‌افتد و کم‌کم با تیل و توپ مأنوس می‌شود، چه دوره دوست‌یابی و عشق مجازی، چه دوران جوانی و بعد دوران میان‌سالی و تجمع ثروت و قدرت و چه دوران کهنسالی، هیچ‌کدام خسارت انسان را جبران نمی‌کند؛ چه به عروسک مشغول باشید، چه به پستانک و چه به کاخ و... [در جبران خسارت، تفاوتی ندارد].

۲.۲. ضرورت شناخت سرمایه‌ها و بازارها برای رهایی از خسارت

در اعصار مختلف اجتماعی که - به قول آقایان - تکامل اجتماعی اتفاق می‌افتد یا در اعصار مختلف زندگی انسان که بلوغ فردی و فیزیکی و روانی انسان اتفاق می‌افتد، خسارت انسان جبران نمی‌شود؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ مگر یک دسته؛ چرا؟ بعد توضیح دادند که ما سرمایه‌هایی داریم. خسارت وقتی است که انسان دارای سرمایه‌ها و

نیازها و بازارهایی باشد. وقتی سرمایه انسان محدود شد و نیازهای او محدود شد و بازارهایی که می‌تواند این سرمایه را در آن‌ها به حرکت درآورد محدود شد، [آن‌گاه] اگر وارد بازارهای بزرگ‌تر نشود، آیا [معنا دارد بگوییم] این انسان خسارت کرده است؟ ولی اگر سرمایه‌هایش نامتناهی و بیش از غرایزِ شصت سال و هفتاد سال باشد، اگر بیش از زندگی و خوش‌گذرانی در دنیا به او سرمایه داده باشند، سرمایه‌ای داده باشند که تا نامتناهی برود، این قلب و عقل و حس و هوش و ظرفیت‌ها بیشتر از شصت سال و هفتاد سال و خوش‌گذرانی باشد و بازارهایش مختص به بازار دنیا نباشد و نیاز او هم بیش از نیاز به لذت‌های طبیعی باشد، آن‌وقت خسارت انسان معنا می‌شود؛ یعنی زمانی که سرمایه‌ها را نامتناهی دیدید و بازارها را منحصر به بازار نفس و دنیا و شیطان و دیگرها ندیدید [و دانستید] که فقط دنیا و نفس و شیطان، خریدار انسان نیستند؛ انسان، یک خریدار دیگری هم دارد و آن، خدای متعال است و می‌تواند این سرمایه‌ها را در آن بازار به حرکت در بیاورد.

خدای متعال بارها در قرآن از آن‌هایی که با خدا تجارت می‌کنند، یاد کرده و می‌فرماید که تجارت این‌ها تجارت رابح و سودآوری است؛ [در سوره توبه می‌فرماید:] ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾؛^۱ بعد به کسانی که اینطور معامله می‌کنند می‌فرماید: ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ خوب تجارتی کردید؛ با خوب کسی تجارت کردید.

پس اگر انسان فهمید سرمایه‌اش بیش از اینها است و اگر فهمید غیر از این بت‌ها - که خودشان فقیرند و هیچ ندارند و اگر هم داشته باشند به آدم نمی‌دهند - مشتری دیگری دارد و آن خدایی غنی است که کافی است ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ سوره توبه، آیه ۱۱۱.

يَكْفٍ عَبْدَهُ^۱ و رزاق است و مهربان است، اگر آن خدا را شناخت و فهمید آن مشتری [را] هم دارد و فهمید نیاز هم دارد، [آن وقت خسارت معنا پیدا می کند].

اگر نیاز به قرب خدای متعال و رحمت و جنت و بهشت را به انسان نمی دادند و انسان در فطرتش طالب آن ها نبود، [در این صورت] اگر به آن ها نمی رسید هم خسارت نمی کرد؛ ولی هم سرمایه دارد، هم مشتری دارد و هم نیاز دارد؛ نیاز انسان، بیش از خوردنی ها و خوابیدنی هاست و اگر همه این ها هم برای انسان تأمین شود، انسان به آرامش نمی رسد. درون انسان، بیشتر طلبی و بیشتر خواهی و میل به حضرت حق و میل به قرب است؛ حتی گاهی امام (ره) برهان توحید را که اقامه می کردند از قول استادشان، می فرمودند که اگر همه عوالم را هم به ما بدهند، کره زمین که هیچ، منظومه شمسی را هم بدهند، ما قانع نیستیم. این علامت آن است که

۱. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۳۶.

در ما طلب بیشتری هست؛ نیاز بیشتری هست. اگر این نیاز و طلب نبود، انسان به سفره دنیا هم که می‌رسید، خسارت نکرده بود. هم نیاز هست و هم امکانات هست و هم بازاری هست که می‌توان این سرمایه را در آن بازار به حرکت درآورد تا به آن نتایج بزرگ رسید؛ بنابراین آن‌هایی که در این بازار، این سرمایه زیاد را به کار نمی‌گیرند، خاسرند؛ مثل کسی که یک هواپیمای عظیم را در کوچه پس‌کوچه‌ها راه بیندازد و برای این جهت از آن استفاده کند؛ این خسارت است. این هواپیما با آن سرعت و آن ظرفیت باید در فضاها پرواز کند.

این تصویری [است] که [ایشان] کردند. خسارت چیست؟ این خسارت، خسارت بیرون خود ما نیست؛ خسارت مال نیست؛ بلکه همان خسارت خود است؛ پس این خسارتی است که انسان متحمل می‌شود.

۲-۳. ضرورت «ساخت جامعه ایمانی» در مسیر رهایی از خسارت

تنها راه نجات از خسارت هم این است: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. ایمان چیست؟ پیداست که ایمان، ایمان بالله است. در اصطلاح قرآن واضح است که اگر کسی ایمان بالله آورد، در دلش محبت خدا و رغبت به حضرت حق پیدا می‌شود و در سایه حضرت حق به امنیت می‌رسد و به حضرت حق ایمان می‌آورد. این ایمان، به دنبال خودش عمل صالح و توأسی هم می‌آورد؛ این انسان که ایمان آورد، ایمانش عمل می‌آورد و کار و همکار درست می‌کند. نقش مؤمن در این بین چیست؟ نقش مؤمن این است که وقتی مؤمن شد و خودش اهل کار و اهل اقدام شد، اهل توصیه به حق و صبر هم می‌شود؛ یعنی می‌خواهد یک جامعه درست شود و مؤمنین همدیگر را به یک جامعه ایمانی دعوت می‌کنند؛ یعنی همان کاری که انبیاء^{علیهم‌السلام} می‌کردند. این هم نگاه دوم.

۳. تبیین نگاه سوم در دوره عصر

حالا نگاه سومی که ذیل این آیه گفته شده، قابل ارائه است؛ به عنوان یک احتمال عرض می‌کنم که این ﴿وَالْعَصْرِ﴾ در واقع کلید فهم سوره است. این عصر را چطور معنا کنیم؟ گاهی در روایات، «عصر» به خود نبی اکرم ﷺ تفسیر شده است.^۱ برخی مفسرین آن را به دوران حضرت هم تفسیر کرده‌اند؛ مثل علامه بزرگوار طباطبائی (ره) که همین را قبول می‌کنند.^۲ در روایات، به عصر ظهور امام زمان ﷺ هم تفسیر شده است. مرحوم شیخ صدوق (ره) در کتاب اکمال الدین یا کمال الدین روایت را از امام صادق ﷺ

۱. «قال أمير المؤمنين عليه السلام: أما العصر فمحمّد صلّى الله عليه و

آله؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۵.

نقل کردند که حضرت فرمودند «عصر» دوره ظهور امام زمان ع است.^۱

۱-۳. تفسیر عصر به دوران برخاسته از نبی اکرم ص (آیه ۱)

ما از همین جا شروع می‌کنیم. اینکه می‌گوییم «عصر، عصر نبی اکرم ص است» یعنی چه؟ معنی عصر نبی اکرم ص یا عصر ظهور چیست؟ آیا مقصود، همین زمان خارجی است؟ یا مقصود، دورانی است که فرع بر نبی اکرم ص است و ذیل نبی اکرم ص تعریف می‌شود؛ آن می‌شود عصر نبی اکرم ص. این را مقداری توضیح می‌دهیم:

روایات را در تفسیر آیه ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾^۱ دیده‌اید؛^۲

خدای متعال به خورشید و پرتوی خورشید قسم می‌خورد؛

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عَهِمَا) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ قَالَ عليه السلام ﴿الْعَصْرُ﴾ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام، ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ يَعْنِي أَعْدَاءَنَا، ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ يَعْنِي بَايَاتِنَا، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ يَعْنِي بِمُؤَاَسَاةِ الْإِخْوَانِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ؛ كَمَالُ الدِّينِ، ج ۲، ص ۶۵۶.

﴿وَالشَّمْسُ﴾ تفسیر شده به وجود مقدس نبی اکرم ﷺ که کلمه نور الهی و چراغدان نور الهی و خورشید همه عالم است و ﴿ضُحَاهَا﴾ تفسیر شده به پرتوی نبی اکرم ﷺ که اسلام است. اسلام پرتوی این خورشید است؛ هر کسی مسلمان می شود، وارد فضا و پرتوی نور نبی اکرم ﷺ می شود؛ یعنی اسلام، فرع نبی اکرم ﷺ و ذیل نبی اکرم ﷺ و شعاع وجودی نبی اکرم ﷺ است. هر کسی وارد محیط اسلام می شود، وارد محیط نور نبی اکرم ﷺ می شود و وجودش به نور نبی اکرم ﷺ نورانی می گردد. مسلمان، آن کسی است که پرتوی نبی اکرم ﷺ در او تابیده و ذیل این نور و در شعاع نور نبی اکرم ﷺ حرکت می کند. نبی اکرم ﷺ وقتی در عالم آمدند، درواقع با ایشان دورانی آغاز شد که دوران نبی اکرم ﷺ و عصر نبی اکرم ﷺ است. این دوران، هم

←

۱. سوره شمس، آیه ۱.

۲. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ»؛ الکافی، ج ۸، ص ۵۰.

در عالم ما هست و هم در عالم ملکوت هست که محیط نور نبی اکرم^ﷺ و عصر و دورانی است که با عبادت نبی اکرم^ﷺ [در ذیل آن حضرت شکل گرفته است.] یعنی زمانی است که شعاع نبی اکرم^ﷺ و فرع نبی اکرم^ﷺ است و حضرت، مبدأ پیدایش آن در عالم هستند. بلاء حضرت و امتحان حضرت و تحمل بلاء و تحمل نبوت حضرت، دوران جدیدی را در عالم شروع کرده که پرتوی نبی اکرم^ﷺ است.

مثلاً بعضی می‌گویند «دوران چرخ» یکی از دوران‌ها [ی اجتماعی بشر] است. مقصودشان از عصر چرخ چیست؟ یعنی وقتی چرخ پیدا شد، بشر توانست از این وسیله برای حمل و نقل یا سایر ارتباطات استفاده کند و در روابط اقتصادی بشر تحولی پیدا شد، نحوه معیشت بشر عوض شد، نحوه ارضاء نیازمندی‌هایش هم عوض شد؛ اتفاقی افتاد که در همه زندگی بشر ساری شد؛ یعنی دوران جدیدی شروع شد و کم‌کم نیازهای بشر هم رشد کرد. این چرخ بر روی نیاز و روی ارضاء و روی اخلاق و روی فرهنگ انسان تأثیر گذاشت. می‌گویند یک چرخ پیدا شد و مسیر زندگی

بشر عوض شد. یا مثلاً فرض کنید وقتی ابزار تولید تغییر می‌کند، براساس بعضی مکاتب - کسانی که دوران را براساس روابط تولیدی تعریف می‌کنند - روابط اقتصادی و فرهنگ و اصلاً زندگی عوض می‌شود؛ دوران، دوران دیگری می‌شود.

یا فرض کنید مانند تقسیم‌بندی رایج، دوران را براساس فرهنگ‌ها به عصر تجدد و عصر سنت طبقه‌بندی کنیم؛ عصر تجدد، عصری است که درواقع ایدئولوژی مدرنیته، ایدئولوژی دوران مدرن، تفکر دوران مدرن، فرهنگ اصلی دوران مدرن، ازطریق انقلاب علمی و انقلاب صنعتی، همه زندگی بشر را فراگرفته است؛ یعنی همه زندگی بشر اعم از اقتصاد و سیاست و فرهنگ و همه مناسباتش در سایه آن فرهنگ و ایدئولوژی [تغییر می‌کند]؛ پس این می‌شود عصر مدرن. عصر سنت [هم] عصری است که فرهنگ دیگری بر زندگی بشر حاکم است و بشر به گونه دیگری زندگی می‌کند. طرفداران این تقسیم‌بندی معتقدند عصر تجدد دوران جدیدی است که مبتنی بر یک تفکر و یک فرهنگ و قبل از

همه مبتنی بر یک ایدئولوژی آغاز شده و همه این دوران، تجسد همان فرهنگ و ایدئولوژی است؛ از نظر آن‌ها اگر جامعه‌ای بخواهد وارد دوران تجدد شود، باید همه مناسباتش اعم از اقتصاد و سیاست و فرهنگ و ابزار زندگی و محصولات زندگی و ساختارهای اجتماعی‌اش تغییر کند؛ قبل از این و مهم‌تر از همه، می‌گویند: باید آدم، آدم دیگری بشود (البته محققین اشکالات فراوانی به این اصطلاحات دارند)؛ اگر در کشور و جامعه‌ای که از نظر آن‌ها عقب‌افتاده است، تکنولوژی پیشرفته مدرن‌ترین کشورهای جهان هم وارد شود، [باز هم] می‌گویند: توسعه در این کشور واقع نمی‌شود؛ چون اصلی‌ترین رکن توسعه این است که بافت انسانی جامعه و فرهنگ زندگی و اخلاق زندگی و دانش و روحیات و عاطفه و همه هویت انسانی‌اش متناسب با ایدئولوژی مدرن تغییر کند؛ یعنی متناسب با او بیندیشد؛ اخلاقش با او تغییر کند و به اخلاق توسعه‌یافته تبدیل شود؛ اگر انسان تغییر کرد، توسعه واقع می‌شود؛ آن‌گاه از عصر سنت به عصر تجدد وارد می‌شویم؛ وگرنه تا آدم‌ها عوض

نشوند، توسعه‌ای واقع نمی‌شود؛ لذا براساس این تفکر ممکن است کسی در - به اعتقاد خودشان - پیشرفته‌ترین کشورها زندگی کند اما سستی‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین و متحجرترین آدم باشد؛ آدمی که فرهنگش مذهبی است و وارد فضای تجدد نمی‌شود، اگر در پیشرفته‌ترین کشورها هم زندگی کند، از نظر آن‌ها یک آدم سستی عقب‌افتاده است.

پس [عصر تجدد] عصری است که براساس یک ایدئولوژی شکل گرفته است؛ البته پرچم‌دارانی هم داشته که آن پرچم‌داران، محور این عصر و دوران هستند. آدم اگر در این دوران زندگی کند، پیشرفته و متجدد است و اگر در آن دوران زندگی نکند، نیست؛ ولو اینکه از نظر زمانی هر دو مثلاً در سال ۱۳۹۵ و در یک کشور زندگی کنند، ولی یکی در عصر تجدد است و یکی در عصر سنت. پس عصر، به معنای سال نیست؛ [بلکه] فضایی است که انسان در آن زندگی می‌کند؛ وقتی در آن فضا رفت، همه هویتش تغییر می‌کند؛ اخلاق، رفتار، آداب زندگی کردن، آداب دوست‌یابی، آداب اشتغال، نوع خوردن و خوابیدن، همه تغییر می‌کند. گاهی در

بعضی فیلم‌های طنز این دو دوران را با هم مقایسه می‌کنند؛ همه چیزش با هم متفاوت است.

چطور شما دو تا عصر بر محور ایدئولوژی مدرنیته و بر محور پرچم‌داران تجدد تصویر می‌کنید [و معتقدید] که این-ها عصر جدیدی را ایجاد کرده‌اند و بشریت را وارد یک عصر جدید کرده‌اند و همه مناسبات عصر تغییر می‌کند؟ یا چطور براساس تفکرهای ضعیف‌تر، آنجاکه روابط تولیدی و قبل از آن، ابزار تولید تغییر می‌کند، می‌گویید: جامعه و جهانی دیگر و آدمی با تفکر و اندیشه‌ای دیگر ساخته می‌شود؟ [ولی اگر] یک پیامبر، نبوت را تحمل کند و حقیقت علم الهی و نبوت و معارف و حقایق الهی به‌وسیله او تجلی کند و این خورشید بتابد، عالم، عالم دیگری نشود و دوران دیگری با او شروع نشود؟!

این دوران [محدود به آن بازه زمانی نمی‌شود و] ادامه پیدا می‌کند؛ [البته] ممکن است گاهی در حجاب اولیاء طاغوت قرار بگیرد، گاهی در حجاب ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾

أُولَیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ﴿۱﴾
 [باشد]؛ ممکن است یک موقعی دستگاه کفر که مصداق آیه
 ظلمات ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ﴾^۲ است، روی پرتو و نور
 نبی اکرم ﷺ که مشکات نور الهی هستند و آیه نور^۳ در شأن

۱. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۹ و ۴۰.

۳. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

ایشان نازل شده و مثل نور الهی اند،^۱ حجابی بیندازد؛ ولی در نهایت این حجاب از این خورشید برداشته می شود و او طلوع می کند و می شود دوره ظهور. دوره ظهور امام زمان^ع، دوره ظهور نبی اکرم^ص است. این آیات را مکرر تقدیم

۱. «عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ فَاطِمَةُ (عَهَا) ﴿فِيهَا مُصْبِحٌ﴾ الْحَسَنُ ﴿الْمُصْبِحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ الْحُسَيْنُ ﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ فَاطِمَةُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام ﴿زَيْتُونَهُ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ لَا يَهُودِيَّةٍ وَلَا نَصْرَانِيَّةٍ ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا ﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ﴾ إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ يَهْدِي اللَّهُ لِلْأئِمَّةِ مَنْ يَشَاءُ ﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾ قُلْتُ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ قَالَ الْأَوَّلُ وَصَاحِبُهُ ﴿يَغْشَاهُ مَوْجٌ﴾ الثَّالِثُ ﴿مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ ظُلُمَاتٌ﴾ الثَّانِي ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَفَتَنَ بَنِي أُمَيَّةَ ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فَتَنَّتَهُمْ ﴿لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾ إِمَامًا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ عليها السلام ﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ فِي قَوْلِهِ ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايَمَانِهِمْ﴾ أُنْمَةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَايَمَانِهِمْ حَتَّى يُنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۹۵.

کرده‌ایم: ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ آن روزی که این خورشید در آن تجلی می‌کند، ظهور امام زمان علیه السلام است که شمس نبی اکرم علیه السلام از وجود امام زمان علیه السلام تجلی می‌کند و پرتوی آن عالم را روشن می‌کند؛^۲ اصلاً ظهور یعنی این. وقتی حضرت ظهور کرد، همه چیز عالم دگرگون می‌شود. این عصر، عصر تجلی نبی اکرم علیه السلام در وجود امام زمان علیه السلام است؛ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾.

۱. سوره شمس، آیات ۱ - ۳.

۲. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَفَثَهُ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أئِمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكَى اللَّهُ فِعْلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ (عها) يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَيُجَلِّيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰.

[همین طور در آیات ابتدای سوره لیل^۱] امام باقر^ع فرمود:
 ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ دولت باطل است که غشاء و حجاب
 ولایت امیرالمؤمنین^ع شده است و ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾
 ظهور امام زمان^ع است که با آن، دولت باطل می رود و
 ولایت امیرالمؤمنین^ع تجلی می کند.^۲ پس می شود عصر
 امیرالمؤمنین^ع که همان عصر نبی اکرم^ع است؛ چون
 امیرالمؤمنین^ع جان نبی اکرم^ع هستند؛^۳ ﴿انْفُسَنَا﴾^۴ بنا براین

۱. ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾؛ سوره لیل، آیه ۱ و ۲.
 ۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ^ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ قَالَ اللَّيْلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فُلَانٌ غَشَى أَمِيرَ
 الْمُؤْمِنِينَ فِي دَوْلَتِهِ الَّتِي جَرَتْ لَهُ عَلَيْهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^ع يَصْبِرُ فِي
 دَوْلَتِهِمْ حَتَّى تَنْقُضِيَ، قَالَ: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾ قَالَ النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ
 مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، إِذَا قَامَ غَلَبَ دَوْلَتُهُ الْبَاطِلَ وَالْقُرْآنُ ضُرِبَ فِيهِ الْأَمْثَالُ
 لِلنَّاسِ وَ خَاطَبَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ بِهِ وَ نَحْنُ، فَلَيْسَ يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا»؛ تفسیر القمی،
 ج ۲، ص ۴۲۵.

۳. اشاره به آیه مباهله که امیر مؤمنان^ع نفس پیامبر^ع معرفی شده اند:
 «عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^ع: ... فَإِنَّ
 النَّصَارَى ادَّعَوْا أَمْرًا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ

عصر امام زمان^ع، همان عصر نبی اکرم^ص و همان عصر امیرالمؤمنین^ع است؛ یک عصر است؛ یک فضا است؛ فضایی است که در پرتوی نبی اکرم^ص و اهل بیت^ع پیدا می شود.

این فضا در آیه نور تصویر شده است؛^۲ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ فضایی نورانی است. پرتو نور الهی در

←

ما جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿فَكَانَتْ نَفْسِي نَفْسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالنِّسَاءُ فَاطِمَةُ (عَهَا) وَ الْأَبْنَاءُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عَهُمَا) ثُمَّ نَدِمَ الْقَوْمُ فَسَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ الْإِعْفَاءَ فَأَعْفَاهُمْ ...﴾؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۷۶.

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ تُونُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ

نبی اکرم ﷺ مُتَمَثِّل شده است؛ ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾؛ این ﴿مَثَلُ﴾، ﴿كَمِشْكَاءٍ﴾ [است] که به اهل بیت ﷺ تفسیر شده؛ تا ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾؛ فضایی نورانی است که نورها بر فراز همدیگر طلوع می کنند؛ تا این انوار می آید ﴿فِي بُيُوتٍ﴾. عصر نبی - اکرم ﷺ همین خانه هاست؛ همین بیوت نبی اکرم ﷺ است که بیت النور هستند. اگر کسی وارد این بیوت شد، وارد عصر نبی اکرم ﷺ شده است. [منظور] خانه های گلی هم نیست! در روایات دیده اید که فرموده اند این بیوت، خانه های گلی نیست؛ [بلکه] خود امام ﷺ، بیت النور است؛ محیط ولایت

←

ذَكَرَ اللَّهُ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ * لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ * وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رَاَهَا وَ مَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُورٍ﴾؛ سوره نور، آیات ۳۵ - ۴۰.

امام علیه السلام، بیت النور است.^۱ پس عصر نبی اکرم صلی الله علیه و آله همان است که در آیه نور توضیح داده شده است. این عصر، اقتضائات

۱. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَقْبَلَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ قُلْتُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقُلْتُ مَا حَاجَتُكَ فَقَالَ لِي أَتَعْرِفُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام فَقُلْتُ نَعَمْ فَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ قَالَ هَيَّاتُ لَهُ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً أَسْأَلُهُ عَنْهَا فَمَا كَانَ مِنْ حَقٍّ أَخَذْتُهُ وَ مَا كَانَ مِنْ بَاطِلٍ تَرَكْتُهُ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ تَعْرِفُ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ قَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ فَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ إِذَا كُنْتَ تَعْرِفُ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فَقَالَ لِي يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمْ قَوْمٌ مَا تُطَاقُونَ إِذَا رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فَأَخْبِرْنِي فَمَا انْقَطَعَ كَلَامِي مَعَهُ حَتَّى أَقْبَلَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ حَوْلَهُ أَهْلُ خُرَاسَانَ وَ غَيْرُهُمْ يَسْأَلُونَهُ عَنْ مَنَاسِكِ الْحَجِّ فَمَضَى حَتَّى جَلَسَ مَجْلِسَهُ وَ جَلَسَ الرَّجُلُ قَرِيبًا مِنْهُ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ فَجَلَسْتُ حَيْثُ أَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ حَوْلَهُ عَالَمٌ مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا قَضَى حَوَائِجَهُمْ وَ انْصَرَفُوا التَفَتَ إِلَى الرَّجُلِ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا قَتَادَةُ بْنُ دَعَامَةَ الْبَصْرِيُّ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أَنْتَ فَتَقِهِ أَهْلَ الْبَصْرَةِ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ فَجَعَلَهُمْ حُجَبًا عَلَى خَلْقِهِ فَهُمْ أَوْتَادٌ فِي أَرْضِهِ قُورَامٌ بِأَمْرِهِ نُجَبَاءٌ فِي عِلْمِهِ اصْطَفَاهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِ أَظْلَمَ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ قَالَ فَسَكَتَ قَتَادَةُ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُقَهَاءِ وَ قُدَّامَ

خودش را دارد. همه چیز در آن نورانی است. عصر امنیت است؛ عصر عدالت است؛ عصر رفاه است؛ عصر سعادت است؛ عصر آزادی و کرامت انسان است؛ عصر توحید است؛ همه این‌ها فرع نبی اکرم ﷺ و پرتو نبی اکرم ﷺ هستند. آنچه در عصر ظهور محقق می‌شود، همه، پرتو امام ﷺ است؛ لذا عدل، به امام ﷺ تعریف می‌شود؛ نور، به امام ﷺ تعریف می‌شود؛ حیات، به امام ﷺ تعریف می‌شود؛ امنیت و نعمت، به امام ﷺ تعریف می‌شود؛ رفاه، به امام ﷺ تعریف می‌شود.

←

ابن عَبَّاسٍ فَمَا اضْطَرَبَ قَلْبِي قُدَّامَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا اضْطَرَبَ قُدَّامَكَ قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَيَحْكُ أ تَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيِ (بَيُوتِ) أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيَذْكُرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ فَأَنْتَ نَحْنُ أَوْلَئِكَ فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ صَدَقْتَ وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ وَاللَّهُ مَا هِيَ بَيُوتُ حِجَارَةٍ وَلَا طِينٍ؛ الكافي، ج ۶، ص ۲۵۷.

۳-۲. تقابل عصر نبی اکرم ﷺ با محیط خسر اولیاء

طاغوت (آیه ۲)

بنابراین عصر نبی اکرم ﷺ این است که نبی اکرم ﷺ بلاء را تحمل کرده‌اند. این با معنای لغوی عصر هم سازگار است؛ چون عصر یعنی فشاری که شما بر یک شیء، برای مقصدی وارد می‌کنید؛ مثلاً میوه را فشار می‌دهید تا آبش خارج شود و عصاره‌اش را بگیرید.^۱ سختی و فشار و بلائی که نبی اکرم ﷺ تحمل کردند، برای این بود که حقیقت توحید را تجلی بدهند. عصر نبی اکرم ﷺ با این آغاز می‌شود. این یک دوران است. دوران نبی اکرم ﷺ دورانی این‌چنینی است که همه چیز تحت ولایت نبی اکرم ﷺ است.

آنها می‌گویند: عصر سنت و عصر تجدد؛ ما در مقابل عصر نبی اکرم ﷺ چه داریم؟ در مقابل عصر نبی اکرم ﷺ، عصر اولیاء طاغوت است. آنها هم یک دورانی دارند. ممکن است کسی سال دهم هجری در مدینه باشد ولی در عصر

۱. رجوع شود به: التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۴۶.

جاهلیت زندگی کند و عصرش عصر جاهلیت باشد. قرآن همین‌طور که آیه نور را برای عصر نبی اکرم ﷺ آورده، برای عصر آن‌ها هم آیه ظلمات را آورده است.^۱ آن‌هایی که تحت ولایت کفار هستند، همه وجودشان ﴿أَعْمَالُهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ﴾ است؛ اعمالشان یا مثل سراب است [یا] ﴿كَظُلُمَاتٍ﴾.^۲ آدمی ممکن است یا در این ظلمات زندگی کند، یا در آیه نور؛ پس دو تا عصر داریم.

ممکن است کسی در جامعه جاهلی باشد اما در عصر نبی اکرم ﷺ زندگی کند. ممکن است کسی در کاخ فرعون باشد اما در عصر موسای کلیم ﷺ باشد؛ مثل مؤمن آل فرعون. ممکن است کسی در خانه حضرت نوح ﷺ باشد ولی در عصر کفار باشد و در فضای کفر زندگی کند؛ مثل همسر حضرت نوح ﷺ. همسر فرعون، در عصر و فضای نورانی و محیط ولایت موسای کلیم ﷺ است؛ موحد است ولی از نظر تاریخی در کاخ فرعون است؛ محیطش کاخ فرعون است و

۱. سوره نور، آیات ۳۵ - ۴۰.

۲. روایتش پیشتر گذشت؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

در همان سال هم زندگی می‌کند؛ پس [منظور از] عصر، این تاریخ‌بندی ما نیست؛ کما اینکه عصر سنت و تجدد، همین-طور است؛ می‌گویند این [فرد] در عصر سنت است و این [فرد دیگر] در عصر تجدد؛ یا در باره دو کشورِ همسایه که در سال ۲۰۱۴ م. زندگی می‌کنند، می‌گویند یکی در عصر سنت است و دیگری در عصر تجدد.

همان‌طور که آن‌ها دسته‌بندی می‌کنند، قرآن هم دسته-بندی دارد؛ یک عصرِ نبی اکرم ﷺ هست و یک عصرِ اولیاء طاغوت؛ یک عصرِ نور هست، یک عصرِ ظلمت. اینجا همه چیز نورانی است و آنجا همه چیز ظلمانی؛ آنجا همه چیز بردگی است و در قرن ۲۱ هم که باشد، جاهلیت و بردگی مدرن و بردگی نرم‌افزاری پیچیده شده است؛ کرامت نیست؛ عدالت نیست؛ همه‌اش ظلم و جور است. این فرهنگ‌ها و مکاتب را ببینید؛ در ادوار مختلف، جنگ‌هایشان را ببینید؛ جنگ اول و دوم جهانی را می‌دانید چه کسانی به‌راه انداختند؟ مدعیان تجدد! دعوا بر سر چه بود؟ بر سر دنیا!

حاصلش چه بود؟ میلیون‌ها کشته و استفاده از بمب اتم!
[نتیجه] چه شد؟!

می‌بینید! ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ تا وارد عصر نبی اکرم ﷺ و فضای نور نشود، در فضای ظلمت، همه‌اش خسارت است؛ لذا اصلاً آیه طور دیگری معنا می‌شود؛ چون نبی اکرم ﷺ آمدند، [پس] ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾! همان‌طور که می‌گویید: اگر انسان سرمایه نداشت و بازارها نبودند و نیاز به رشد و امکان رشد نداشت، خسارتی هم نداشت؛ حال اگر ولایت نبی اکرم ﷺ و این عصر نور نبود، هیچ خسارتی هم نبود. اگر نبی اکرم ﷺ نبود، اگر عصر ظهور نبود، اگر یک عصر نورانی در مقابل عصر باطل و این جاهلیت - که دوران جاهلیت اولی و آخری است و [به تعبیری] از دوران جاهلیتی که آب برکه گندیده می‌خوردند، تا دورانی که آب آشامیدنی تصفیه شده می‌خورند را [شامل می‌شود] - نبود، خسارت معنا نمی‌شد؛ [آن وقت] آدم خیال می‌کرد که آن‌ها خاسر هستند و این‌ها رابح؛ طرف‌داران سنت، خاسرند و طرف‌داران تجدد، سود کرده‌اند. ولی اگر این دو عصر را دیدید،

نباید به سنت و تجدد تقسیم کنید؛ بلکه بگویید: عصر جاهلیت و عصر نبی اکرم^ﷺ. هر کسی در عصر جاهلیت است، خاسر است و هر کسی در عصر نبی اکرم^ﷺ است، رابح. می شود عصر بهشت و جهنم؛ عصر ظلمت و نور؛ عصر حیات طیبه و عصر موت؛ عصر دنیا و آخرت. ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱؛ لذا حیات دنیا به ولایت ائمه جور تعریف شده است و آخرت به ولایت نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^{علیهم السلام}.^۲ این می شود عصر نبی اکرم^ﷺ. حضرت این صف بندی را [ایجاد] کردند؛ عصر جدیدی در عالم آغاز شده است. حالا آن هایی که دنبال حضرت می روند، رابح هستند؛ آن هایی که نمی روند، خاسرند.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ قَالَ وَلَآئِيَتُهُمْ ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴾ قَالَ وَلَآئِيَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۸.

۳-۳. اقتضاعات ورود به عصر نبی اکرم ﷺ برای رهایی از

خسارت (آیه ۳)

بنابراین ما دو عصر داریم. به جای عصر سنت و تجدد، عصر کشاورزی، عصر صنعت، عصر فراصنعت، عصر مفرغ، عصر چرخ و ... ما می‌گوییم: دو عصر در عالم هست: یک عصر نورانی و یک عصر ظلمانی. هر پیغمبری که می‌آید، یک دورانی با او شروع می‌شود؛ فرهنگ رشد می‌کند؛ معارف رشد می‌کند؛ ولی عصر همه انبیاء علیهم‌السلام، پرتو عصر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ آن عصر، عصری است که همه تاریخ را می‌پوشاند؛ عصر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حتی در دوره رجعت هم هست؛ در ظهور هم هست؛ حتی در برزخ و قیامت هم هست. بهشت ما هم پرتو نبی اکرم (ص) است. عصر ما آن است و ذیل عبادت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بهشت هم زندگی می‌کنیم. مقابلش هم عصر اولیاء طاغوت و عصر ظلمانی است. [به بیان دیگر،] یکی عصر حیات طیبه و عصر نور است، قوانینش قوانین نورانی است، روابطش نورانی است، قوایش قوای عالم ملائکه است، همکاران ما در این عالم،

ملائکه هستند؛ آن طرف هم قوای شیطانی و جنیان و شیاطین کافر و... قوای آن عالم هستند. دستگاه باطل از آن قوا استفاده می کند و دستگاه نبی اکرم^ﷺ از قوای ملائکه.

حالا اگر این دو عصر تعریف شد، ورود به عصر نبی - اکرم^ﷺ اقتضائاتی دارد. ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ آنهایی که ایمان می آورند، یعنی وارد عصر نبی اکرم^ﷺ می شوند؛ این فقط یک ایمان به توحیدِ ظاهری و بریده از ولایت و نبوت نیست؛ کسی که نبی اکرم^ﷺ را قبول ندارد، نمی تواند وارد عصر نبی - اکرم^ﷺ بشود؛ موحد هم نمی تواند بشود.

مکرر عرض کرده ایم که توحید از طریق نبی اکرم^ﷺ در عالم منتشر می شود. کسی که بخواهد توحید را مستقیم از خدای متعال بگیرد، خدای متعال به او [توحید] عطاء نمی کند؛ نه اینکه نمی تواند. تعبیر از امیرالمؤمنین^ﷺ در کافی نقل شده است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ

الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ؛^۱ خدای متعال اگر می خواست، می توانست مستقیم خود را معرفی کند؛ عاجز نبود؛ ولی براساس حکمت خودش، واسطه قرار داده است. خدا توحید را از طریق نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام در عالم منتشر می کند. اگر کسی می خواهد به توحید برسد، باید وارد محیط ولایت نبی اکرم ﷺ شود؛ باید وارد عصر نبی اکرم ﷺ شود؛ باید وارد

۱. «عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتَنَا وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَعَرَفْنَاهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ فَلَا سَوَاءَ مَنْ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عِيُونِ كَدَرِهِ يُفْرِغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عِيُونِ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۴.

فضای ولایت و پرتو نبی اکرم ﷺ شود. اگر وارد این فضا شد، آن وقت نورانی می شود؛ بنابراین ورود به عصر نبی اکرم ﷺ اقتضائاتی دارد. همه کس نمی تواند وارد شود؛ باید ایمان بیاورد؛ ایمان بالله، ایمان به نبی اکرم ﷺ، ایمان به ادامه نبی - اکرم ﷺ، ایمان به خلافت نبی اکرم ﷺ؛ وگرنه نمی شود. باید اهل اعمال صالحه باشد. عمل صالح، عملی است که ذیل ولایت نبی اکرم ﷺ و ذیل ولایت اهل بیت علیهم السلام اتفاق می افتد. اینکه کسی بگوید: من نماز می خوانم ولی کاری با پیغمبر ندارم، [نمازش] عمل صالح نیست. این همان نمازی است که ابلیس [درباره اش] به خدا گفت که من می خوانم؛ ولی بر آدم سجده نمی کنم! این، عمل صالح نیست. عملی که دنبال

۱. «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام فَأَوَّلُ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ وَاسْتَكْبَرَ وَالْاِسْتِكْبَارُ هُوَ أَوَّلُ مَعْصِيَةِ عَصَى اللَّهَ بِهَا قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبُّ اغْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لَادَمَ علیه السلام وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْكَهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَاخْرُجْ

آدمؑ اتفاق می افتد، [عمل صالح است]؛ یعنی اگر دنبال خلیفه الله رفتید و او امام جماعت شد و به او اقتدا کردید، نماز می شود عمل صالح؛ وگرنه اگر گفتید که او برای خودش نماز می خواند و من هم این طرف برای خودم نماز فرادی می خوانم، این نماز دیگر عمل صالح نیست؛ پس ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ عمل متناسب با توحید و ولایت نبی اکرمؐ و اهل بیتؑ است؛ عملی که این [ویژگی] در آن نیست، عمل صالح نیست.

بعد از این اگر بخواهیم [به سرمنزل مقصود] برسیم، باید متناسب با ولایت نبی اکرمؐ حول ولایت نبی اکرمؐ عبادت جمعی کنیم. به عنوان یک احتمال عرض می کنم؛ ما باید حول امام خود جامعه بسازیم؛ اگر بخواهیم وارد محیط نبی - اکرمؐ شویم، همان طور که ایشان عبادت نموده و تحمل

←

مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿۴﴾؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۲.

وحی کرده‌اند - «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلَ وَحَيْكَ»^۱؛
 احدی نمی‌توانست آن وحی و آن نور عظیمی که از عالم
 بالا می‌آمده را تحمل کند و آرام‌آرام پرتو آن را به ما بتاباند -
 ما هم باید تحمل کنیم؛ «إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»^۲؛ باید
 بلاکش شویم. این همان ادامه بلاء نبی اکرم ﷺ است. یک پرتو

۱. «أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَابِدُ بِالِدَالِيَةِ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَى أَبَا
 مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي مَنْزِلِهِ بِسُرٍّ مَنْ رَأَى سَنَةَ خَمْسٍ وَ
 خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ أَنْ يَمْلَى عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَ أَوْصِيَانِهِ عليه السلام وَ
 أَحْضَرْتُ مَعِيَ قِرْطَاسًا كَثِيرًا فَأَمْلَى عَلَيَّ لَفْظًا مِنْ غَيْرِ كِتَابِ الصَّلَاةِ
 عَلَى النَّبِيِّ عليه السلام اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلَ وَحَيْكَ وَ بَلَغَ
 رِسَالَاتِكَ... (الى آخر الصلوات)؛ مصباح/المنتهجد، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خَالَطُوا
 النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ وَ
 عَلَيْنَا إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ
 مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱،
 ص ۲۶. همچنین رجوع شود به: همان، ص ۲۰، «باب فی أئمة آل
 محمد عليه السلام أن حديثهم صعب مستصعب» و ص ۲۶، «باب فی أئمة آل
 محمد عليه السلام أن أمرهم صعب مستصعب».

آن را هم ما باید ببریم؛ این می شود عصر ما. فشاری که ما باید تحمل کنیم، اگر تحمل کردیم، وارد عصر نبی اکرم^ص می شویم. اگر تحمل نکردید، از نبی اکرم^ص محروم هستید. پس [تنها] آن هایی که بلاء را تحمل می کنند [وارد عصر نبی اکرم^ص می شوند و از این خسران بیرون می روند].

مقابل این دستگاه، دستگاه باطل است. دستگاه باطل با تمام وجود تلاش می کند که کسی وارد فضای نبی اکرم^ص نشود؛ ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱ همه قوایش را به کار می گیرد که کسی وارد صراط مستقیم - که محیط ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^{علیهم السلام} و عصر نبی اکرم^ص و پرتو نبی اکرم^ص است - نشود. جنگ، خیلی جدی می شود. این می شود جهاد اکبر. فرمود اینکه می زنید و می کشید، جهاد اصغر است؛ جهاد اکبر جنگی در باطن است.^۲ شما هم

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶.

۲. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ»؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۲.

در جنگ باطنی حاضرید؛ آن جنگ باطنی، بین نبی اکرم^ﷺ و ابلیس است؛ شما در این جنگ باطنی باید تلاش کنید وارد فضای ولایت نبی اکرم^ﷺ شوید. جنگ عقل و جهل است. باید وارد فضای نورانی عقل شوید؛ لذا این فضا هم فضای دشواری است؛ تحمل می‌خواهد، صبر می‌خواهد، استقامت می‌خواهد. آن وقت اگر ما بخواهیم حول این امام^ﷺ و نبی-اکرم^ﷺ جامعه‌پردازی کنیم، باید دست‌به‌دست هم بدهیم؛ درواقع یک روح شویم، یک پیکره بزرگ درست کنیم، همدیگر را توصیه کنیم به صبر، توصیه کنیم به حق.

حق چیست؟ همین حقیقت نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^{علیهم‌السلام} است. صبر هم پایداری در محیط ولایت آن‌هاست. [در روایات] صبر هم گاهی به نبی اکرم^ﷺ و اهل بیت^{علیهم‌السلام} تفسیر شده است؛ ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۱ [امیر مؤمنان^{علیه‌السلام}] فرمود صبر، وجود مقدس نبی-

اکرم^۱ است. ایشان اصلاً خود کلمه صبر هستند؛ یعنی حقیقت استقامت را ایشان ادا فرموده. ما باید پرتوی از استقامت ایشان در این راه را از [خود] ایشان بگیریم؛ یعنی صبر ما قائم به صبر نبی اکرم^۲ است. اگر ایشان استقامت نمی کردند، بقیه نه استقامت می کردند، نه استقامتشان فایده داشت. پرتوی از استقامت نبی اکرم^۳ در مسیر توحید باید در وجود ما بیفتد تا ما صابر شویم. در حدیث عقل و جهل^۴، صبر از جنود و لشکریان نبی اکرم^۵ است؛ باید شعاعی از او بیفتد.

۱. «فی حدیث النواریه: قَالَ سَلْمَانُ قُلْتُ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ وَمَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ أَقَامَ وَلَّائِكَ قَالَ نَعَمْ يَا سَلْمَانُ تَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ الْعَزِيزِ ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾ فَالصَّبْرُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَالصَّلَاةُ إِقَامُهُ وَلَّائِي فَمِنْهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ﴾ وَلَمْ يَقُلْ وَ إِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ لَّأَنَّ الْوَلَايَةَ كَبِيرَةٌ حَمْلُهَا إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعُونَ هُمُ الشَّيْعَةُ الْمُسْتَبْصِرُونَ»؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

بنابراین اگر ما بخواهیم وادی ولایت نبی اکرم^ص را طی کنیم و وارد ولایت نبی اکرم^ص و اهل بیت^ص شویم، باید اهل تحمل و صبر باشیم؛ [باید] پرتوی از آن صبر در وجود ما بیفتد. ما باید همدیگر را به حق و صبر و پایداری در راه کلمه توحید توصیه کنیم.

همه عالم انسانی، چه در جاهلیت اولی باشند یا آخری، چه طفل باشند یا مسن و چه در دوران کهنوت به سر ببرند یا جوانی، [همگی در خسارت اند]؛ این‌ها چیزی را عوض نمی‌کند. این تغییر دوران‌ها، خسارت انسان را جبران نمی‌کند. عصر نبی اکرم^ص است و عصر ظلمت؛ عصر جاهلیت است و عصر اسلام. اگر وارد عصر اسلام شدید که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ - که این اسلام، پرتو نبی اکرم^ص است و همه انبیاء^ص جلوه‌ای از او را آورده‌اند - خسارت نکرده‌اید.

۱. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۱۹.

ورود به این عصر، الزاماتی دارد؛ ایمان می‌خواهد، عمل صالح می‌خواهد، تواصی بالحق می‌خواهد، تواصی بالصبر هم می‌خواهد؛ چرا؟ چون میدان درگیری است. اصل درگیری بین نبی اکرم ﷺ و اولیاء طاغوت است؛ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾؛^۱ درگیری، بین آنهاست؛ ولی اگر بخواهیم در این میدان، ذیل نبی اکرم ﷺ بیاییم و به‌خصوص ذیل نبی اکرم ﷺ عبادت جمعی کنیم و جامعه‌پردازی کنیم و پرستش اجتماعی کنیم، احتیاج به استقامت و پایداری و تواصی و توصیه‌ی مستمر به حق و صبر داریم.

به‌نظر من شاید آیه را بتوان این‌طور معنا کرد که کلید فهم آیه، عصر است و ورود به این عصر اقتضائاتی دارد. گاهی آدم می‌خواهد [به‌شکل] فردی وارد شود و گاهی می‌خواهد جامعه‌پردازی کند و حیات اجتماعی درست ایجاد کند؛

۱. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۲.

کما اینکه - به قول این آقایان - وقتی مثلاً چرخ پیدا می‌شود، زندگی اجتماعی انسان حول این ابزار جدید شکل می‌گیرد؛ توسعه تکنولوژی پیدا می‌شود و انسان زندگی جدیدش را حول توسعه تکنولوژی شکل می‌دهد. [در اینجا هم] وقتی [انسان] می‌خواهد وارد عصر نبی اکرم^ﷺ شود، باید حیات اجتماعی حول نبی اکرم^ﷺ را درست کند. این غیر از استقامت فردی، استقامت جمعی می‌خواهد. همه باید به همدیگر استقامت بدهیم تا بتوانیم وارد عصر نبی اکرم^ﷺ شویم (عصری که در دوره ظهور به کمال خود می‌رسد و تا قیامت هم ادامه پیدا می‌کند)؛ تا حیاطان ذیل عصر نبی اکرم^ﷺ شود و خاسر نباشیم؛ تا به توحید برسیم. حاصلش یک کلمه است: درک توحید، از طریق عصر نبی اکرم^ﷺ است. وقتی انسان به توحید رسید، به همه چیز رسیده است؛ به امنیت، عدالت، آزادی، کرامت، رفاه. همه چیز ذیل توحید است. بت‌ها که چیزی ندارند به ما بدهند.

پس عصر بت پرستی است و عصر توحید. عصر نبی - اکرم^ﷺ عصر توحید است. ورود به عصر توحید، ایمان می -

خواهد، عمل متناسب می‌خواهد، جامعه‌پردازی و توصیه و همکاری اجتماعی و کار و همکار می‌خواهد، توصیه جمعی می‌خواهد. این غیر از صبر فردی است. گاهی همه زندگی انسان می‌شود توصیه؛ یعنی همه زندگی‌اش، دیگران را دعوت می‌کند؛ کما اینکه دعوت به توحید هم فقط به وسیله قول [و حرف] نیست؛ گاهی با عمل خود دعوت می‌کنیم. توأسی هم همین‌طور است. همه اعمال ما یک استقامت جمعی ایجاد می‌کند. استقامت عملی فرمانده‌ای که استقامت می‌کند، [در واقع] توصیه کردن زیردستانش به استقامت است. اگر فرمانده سست شد، دیگر هرچه هم در زبان بگوید «صبر کنید» فایده ندارد. باید همه وجود ما بشود استقامت در راه و توصیه جمعی، تا یک جامعه حول امام^ع شکل بگیرد و - [دسته] جمعی وارد عصر نبی اکرم^ص و عصر ظهور شویم.

[در پایان بحث،] به دو روایت اکتفاء می‌کنم:

یکی روایت مرحوم صدوق است که در کمال الدین از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند: «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَصْرُ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» یعنی همه، غیر از یک دسته: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی بآیاتنا (آیات الله، ائمه علیهم السلام هستند؛ همه آیات؛ محور [همه] آیات، اهل بیت علیهم السلام هستند)؛ «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی بمواساة الإخوان؛ عمل صالح یعنی شما با برادر دینی خود مواسات کنی؛ این است که جامعه مؤمنین را شکل می‌دهد؛ «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» یعنی بِالْإِمَامَةِ؛ «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» یعنی فِي الْفِتْرَةِ؛ یعنی در دوران سختی، همدیگر را دعوت می‌کنند.

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عَهِمَا) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» قَالَ عليه السلام «الْعَصْرُ» عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ عليه السلام، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» يَعْنِي أَعْدَاءُنَا، «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» يَعْنِي بآيَاتِنَا، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» يَعْنِي بِمُؤَاسَاةِ الْإِخْوَانِ، «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ، «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

روایت دوم هم از امام صادق علیه السلام نقل شده^۱ که فرمودند
 خدای متعال «أَهْلَ صَفْوَتِهِ؛ برگزیدگان خودش» را استثناء
 کرده است؛ همه در خسارت هستند؛ مگر برگزیدگان من.
 برگزیدگان چه کسانی هستند؟ «(إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ إِلَّا
 الَّذِينَ آمَنُوا) بَوْلَايَةِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»
 یعنی فرائض را انجام می دهند (که فروع توحید و فروع
 ولایت است)؛ «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ»؛ توصیه به حق یعنی چه؟
 یعنی توصیه به ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می کنند؛ «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ یعنی ذریه خود و کسانی را که بعد از
 خودشان می آیند، به صبر بر ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ (إِلَّا
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ)
 قَالَ اسْتَشْنَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلَ صَفْوَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ حَيْثُ قَالَ (إِنَّ الْإِنْسَانَ
 لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) بَوْلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام (وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ) أَيُ أَدَوُا الْفَرَائِضَ (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) أَيُ بِالْوَلَايَةِ (وَتَوَاصَوْا
 بِالصَّبْرِ) أَيُ وَصَّوْا ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَنْ خَلَقُوا مِنْ بَعْدِهِمْ بِهَا وَ
 بِالصَّبْرِ عَلَيْهَا؛ تأویل الآیات، ص ۸۱.

توصیه می‌کنند؛ یعنی نه فقط خودشان را بلکه نسل خودشان و نسل‌های بعدی را هم دعوت به استقامت می‌کنند. این اعم از دعوت زبانی و دعوت عملی است.

لذا رابطه این سوره با سوره کافرون هم معلوم شد. حضرت صف‌بندی کردند؛ ذیل این صف‌بندی، دو عصر شکل گرفته است: عصر نور و ظلمت؛ عصر انبیاء علیهم‌السلام و فراعنه؛ عصر ملائکه و شیاطین. زمانی انسان از خسارت رها می‌شود که در عصر انبیاء علیهم‌السلام باشد؛ در عالم ملائکه باشد؛ در عالم نور باشد؛ وگرنه هیچ دوره‌ای از ادوار عمرش یا هیچ دوره‌ای از دوران حیات‌های اجتماعی بشر، این خسارت را جبران نمی‌کند.

ان شاء الله خدای متعال همه ما را به بهره‌مندی از قرآن و نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام و ورود به وادی ولایت حضرت علیه‌السلام که وادی توحید است، موفق بدارد.



گفتار چہارم

رہائے از جاہلیت مدرن

باور و دبہ عصر ظہور

(تبیین رویکرد دوم وادلہ آن)

۱. بررسی تفسیر عصر به نبی اکرم ﷺ و عصر ظهور

در جلسات گذشته اشاره کردم که عصر در روایات، هم به عصر نبی اکرم ﷺ و زمان ظهور اسلام تفسیر شده، هم به عصر ظهور امام زمان ﷺ؛ این دو عصر به هم پیوسته هستند و حقیقتاً عصر نبی اکرم ﷺ در دوران پایانی خلافت ایشان، که عصر ظهور است، تجلی کامل می کند.

۱-۱. نبی اکرم ﷺ محور همه خصلت‌ها و حقایق عصر

ایمان و توحید

این عصر در روایت کمال الدین مرحوم صدوق (ره) به عصر ظهور حضرت بقیت الله ﷺ تفسیر شده است؛^۱ آن دوران، دورانی است با شاخصه‌هایی که در روایات آمده است؛ فرض کنید آن دوران، دوران ظهور عدالت است؛ یعنی عدل در آن دوره در کل زمین محقق می‌شود؛ این عدل هم خصوصِ عدل اقتصادی نیست و یکی از ابعادش عدالت اقتصادی است. عدالت اقتصادیِ آن هم عدالت مکتب رفاه یا مکتب سوسیالیسم نیست؛ بلکه عدالتِ شأن امام عصر ﷺ است.

مهم‌ترین نکته عدالت این است که در آن دوره، انسان‌ها به نقطه عدل و به نقطه توحید و اخلاص می‌رسند؛ وگرنه در علم اخلاق هم می‌گویند: نفس باید به نقطه اعتدال برسد. [در عصر ظهور] آن عدالت نفسانی‌ای که کمال نفس انسان

۱. روایت در جلسات قبل گذشت؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

است، که [همان] رسیدن به حقیقت توحید است، محقق می‌شود. یعنی حقیقتاً وقتی ولایت حضرت در وجود انسان - ها جاری می‌شود. اول، عدالت در وجود انسان‌ها محقق می‌شود - می‌شود وجود عادل - و بعد، جهان بیرون، جهانِ عدل می‌شود. این عدالت هم اعم از عدالت «فرهنگی، سیاسی و اقتصادی» است؛ جهان در ثروت و قدرت و اطلاع و همه این‌ها به عدالت می‌رسد؛ هم عدالت اجتماعی محقق می‌شود، هم عدالت روانی، هم عدالت در تکوین. [فقط توزیع عادلانه ثروت] آن‌هم با تعریف سوسیالیستی و سرمایه‌داری [نیست]؛ چیزی بسیار فراتر از این‌هاست؛ لذا ابزار و تکنولوژی آن هم، این‌ها [که ما امروز داریم] نیست.

نکته قابل توجه این [است] که [آن عصر،] یک شاخصه‌اش عدل است؛ شاخصه دوم مثلاً حیات است؛ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۱ که مرحله حیات طیبه [است]؛ رحمت الهی در زمین می‌دمد و زمین و اهلش

۱. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۷.

زنده می شوند. فرض کنید زمین نورانی می شود؛ ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۱ [این] در روایات به دوره ظهور تفسیر شده است؛^۲ البته ظاهرش درباره قیامت است و منافاتی هم ندارد؛ هم ناظر به ظهور است، هم ناظر به قیامت. زمین با نور پروردگارش - که امام علیه السلام نور رب است^۳ - روشن می شود. فرض کنید دوره ظهور رفاه است و نعمت ها جاری می شوند

۱. ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَ النَّبِيُّنَ وَ الشُّهَدَاءُ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾؛ سوره زمر، آیه ۶۹.
 ۲. «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ ﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ وَاسْتَغْنَى النَّاسُ وَيَعْمَرُ الرَّجُلُ فِي مُلْكِهِ حَتَّى يُوَلَّدَ لَهُ أَلْفُ ذَكَرٍ لَا يُوَلَّدُ فِيهِمْ اُنْثَى وَيَبْنَى فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدٌ لَهُ أَلْفُ بَابٍ وَتَتَّصِلُ بِيُوتِ الْكُوفَةِ بَنَهْرٍ كَرْبَلَاءَ وَبِالْحِيرَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلَةٍ سَفَوَاءٍ يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يُدْرِكُهَا»؛ الغيبة (للطوسي)، ۴۶۸.

۳. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنَى إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَا ذَا، قَالَ إِذَا اسْتَغْنَى النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَنُورِ الْقَمَرِ وَيَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

و زمین برکاتش را بیرون می‌دهد و آسمان برکاتش را نازل می‌کند؛ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ﴾؛^۱ یعنی درهای رحمت الهی - که قبلاً بسته بود - از آسمان و زمین به رویشان باز می‌شود؛ فضای جدیدی برایشان درست می‌شود که آن فضا، قبلاً بسته بود. عوالم دیگری برایشان گشوده می‌شود. یا فرض کنید مثلاً بشر به امنیت می‌رسد؛ مثل امنیت اجتماعی، امنیت روانی، حتی امنیت نسبت به حوادث طبیعی؛ یعنی حتی حوادث طبیعی هم انسان‌ها را به این کیفیت تهدید نمی‌کند؛ مثل بهشت که حوادث طبیعی هم انسان را تهدید نمی‌کنند و همه چیز بر وفق مراد اوست. دوره ظهور هم این‌طور است؛ انسان در جهانی زندگی می‌کند که حوادث طبیعی، به این کیفیت، بشر را تهدید نمی‌کند.

۱. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۹۶.

شاخص‌هایی که شما برای عصر ظهور می‌گویید، باید درست تفسیر شوند؛ یعنی اصلاً نزاع ما با توسعه غربی، بر سر تعریف همین مفاهیم کلیدی حیات است؛ مثلاً مفهوم حیات، عدل، رفاه، امنیت و آزادی؛ نه اینکه این‌ها در آن دوره نیست؛ بلکه اصلاً در آن دوره محقق می‌شود. ما در تعریف این مفاهیم کلیدی با غرب اختلاف داریم. همه شئونی که در عصر ظهور تفسیر می‌شود، در معارف ما به خود امام^ع تعریف می‌شود؛ یعنی اگر عدالت در زمین محقق می‌شود، کلمه عدل الهی، خود امام^ع است؛ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾.^۱ طبق روایات، وقتی امام^ع به دنیا می‌آیند در پیشانی ایشان نوشته می‌شود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾.^۲ او کلمه تامه خداست؛ کلمه عدل، خود امام^ع است.

۱. ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۲. «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ أَنْ يَخْلُقَ الْإِمَامَ أَمَرَ مَلَكًا فَأَخَذَ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيَسْقِيهَا أَبَاهُ فَمِنْ ذَلِكَ يَخْلُقُ الْإِمَامَ فَيَمُكُّثُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا

وقتی ولایت امام علیه السلام محقق شد، عدالت محقق می شود؛ یعنی عدالت، امر متکثری نیست؛ اصلش خود امام علیه السلام است. همین طور «حیات» به خود امام علیه السلام برمی گردد. امام علیه السلام کلمه روح و سرچشمه حیات است؛ «أَحْيَىٰ بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ»؛^۱ قلوب با امام علیه السلام زنده می شوند؛ «رَبِّيعِ الْأَنَامِ» است.^۲

←

وَلَيْلُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ لَا يَسْمَعُ الصَّوْتَ ثُمَّ يَسْمَعُ بَعْدَ ذَلِكَ الْكَلَامَ فَإِذَا وُلِدَ بَعَثَ ذَلِكَ الْمَلَكَ فَيَكْتُبُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ فَإِذَا مَضَى الْإِمَامُ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ رُفِعَ لِهَذَا مَنَارٌ مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ الْخَلَائِقِ فَبِهَذَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ؛/الكافی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۱. «اللَّهُمَّ وَ أَحْيِ بَوَلِيَّكَ الْقُرْآنَ وَ أَرِنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ أَحْيِ بِهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَ أَشْفِ بِهِ الصُّدُورَ الْوُغْرَةَ وَ اجْمَعْ بِهِ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلَفَةَ عَلَى الْحَقِّ ...»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۵؛ مفاتیح الجنان، ملحقات، دعاء در زمان غیبت.

۲. «السَّلَامُ عَلَى رَبِّيعِ الْأَنَامِ»؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱؛ مفاتیح الجنان، باب سوم، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام. همچنین در دعای عبرات در وصف امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: «وَ بِالْإِمَامِ الْمُنْزَهَ عَنِ الْمَآثِمِ الْمُطَهَّرِ مِنَ الْمَظَالِمِ الْحَبْرِ الْعَالِمِ بِدَرِ الظُّلَامِ وَ رَبِّيعِ

اگر رفاه محقق می شود، نعمت، ولایت امام علیه السلام است. وقتی فضای جامعه فضای ولایت امام علیه السلام شد، فضای نعیم است. همه نعمت ها، ذیل امام علیه السلام تعریف می شوند؛ ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾؛^۱ بعد [در روایات] می خوانیم که نعیم یعنی همین وجود امام علیه السلام؛ ولایت امام علیه السلام، نعیم است.^۲ بنابراین

←

الْأَنَامِ النَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ مَوْلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ؛ مهج الدعوات، ص ۳۴۶.

۱. سوره تكاثر، آیه ۸.

۲. «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاذِبِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ طَعَامًا مَا أَكَلْتُ طَعَامًا قَطُّ أَنْظَفَ مِنْهُ وَلَا أَطْيَبَ فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ كَيْفَ رَأَيْتَ طَعَامَكَ أَوْ قَالَ طَعَامَنَا قُلْتَ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا رَأَيْتُ أَطْيَبَ مِنْهُ وَلَا أَنْظَفَ قَطُّ وَلَكِنِّي ذَكَرْتُ الْآيَةَ الَّتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَا إِنَّمَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ؛ الكافي، ج ۶، ص ۲۸۰.

اگر نعمتی است، ذیل امام^ع است؛^۱ اگر عدالتی است، ذیل امام^ع است؛ اگر حیات است، [ذیل امام^ع است]؛ اگر نور است، نور امام^ع است؛ ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾؛^۲ [امام صادق^ع] فرمود یعنی نور امام^ع.^۳ امام^ع کلمه نور است؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَكَلِمَةِ نُورِكَ».^۴ پس کلمه نور، امام [است]؛ نبی اکرم^ع و اهل بیت ایشان^ع هستند.^۵ اگر امنیت است، [ولایت است:] «وَلَايَهُ

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «باب أنهم عليهم السلام نعمه الله و الولاية شكرها و أنهم فضل الله و رحمته و أن النعيم هو الولاية و بيان عظم النعمة على الخلق بهم عليهم السلام».

۲. سوره زمر، آیه ۶۹.

۳. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^ع يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنَى إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَرُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۴. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۴؛ مفاتیح الجنان، دعای بعد از زیارت آل یاسین.

۵. روایت آن پیشتر گذشت.

عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي^۱. پس همه حقایق عصر ظهور، نازل امام^ع هستند؛ بنابراین عصر امام^ع با همه شاخصه‌هایش، فرع [خود امام] است. به این دلیل است که به امام^ع می‌گوییم: امام عصر^ع؛ امام آن دوران است؛ دوران، ذیل امام^ع تعریف می‌شود؛ زمامش در دست امام^ع است.

[پس عصر ظهور] تجلی شئون حضرت است؛ البته حضرت را چه می‌بینیم؟ آیا حضرت را فقط همین جسم فیزیکی می‌بینیم؟ البته این جسم امام^ع هم در جای خود فوق‌العاده است، ولی اگر فقط همین [جسم] را ببینیم، نمی‌توانیم [این معنا] را بپذیریم. امام^ع حقیقتی است که لباس‌هایی پوشیده، در عوالمی خلق شده، در لباس بشر هم خلق

۱. «عَلَىٰ بَنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرُّضَّاعِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنِ النَّبِيِّ ص عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلَآيَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶.

شده و هم‌اکنون که در لباس بشر خلق شده،^۱ خلقت‌های دیگر او هم هست؛ مثل قرآن؛ قرآن وقتی در عوالم مختلف نازل می‌شود در هر عالمی لباس آن عالم را می‌پوشد تا اینکه در این [عالم] می‌آید و به کلمات و آواها تبدیل می‌شود. [این آواها تمام حقیقت قرآن نیست؛] درجات بهشت، درجات آیات قرآن است،^۲ قرآن در قیامت شفاعت می‌کند،

۱. «أَشْهَدُ أَنْ هَذَا سَابِقُ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنْ أَرْوَاهُكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طَيِّبَتَكُمْ وَاحِدَةً طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ ﴿بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾ خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرُشَهُ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مِنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ ﴿فِي بُيُوتٍ أذنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّصْنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَيِّباً لَخَلَقْنَا وَ طَهَّرَهُ لِنَفْسِنَا وَ تَزَكِيَّتِهِ لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا»؛ زیارت جامعہ کبیرہ. همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱، «أبواب خلقهم و طيبتهم و ارواحهم صلوات الله عليهم».

۲. «عَنْ حَفْصٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لِرَجُلٍ أُتِيبَ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ وَ لَمْ قَالَ لِقِرَاءَةِ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فَسَكَتَ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ بَعْدَ سَاعَةٍ يَا حَفْصُ مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَ شِيعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عُلِمَ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ فَإِنَّ دَرَجَاتٍ

تمثل پیدا می کند و صورت های مختلفی به خود می گیرد؛^۱
اگر قرآن صرفاً آوا باشد که این خصوصیات را ندارد؛ پس

←

الْجَنَّةَ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ اقْرَأْ وَ ارْقُ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى. قَالَ
حَفْصٌ فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ
لَا أُرْجَى النَّاسَ مِنْهُ وَ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْنًا فَإِذَا قَرَأَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطَبُ
إِنْسَانًا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۱. «عَنْ سَعْدِ الْخُفَّافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَا سَعْدُ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّ
الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ وَ النَّاسُ
صُفُوفٌ عَشْرُونَ وَ مَائَةٌ أَلْفَ صَفٍّ ... حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ تَبَارَكَ
وَ تَعَالَى فَيَخِرُّ تَحْتَ الْعَرْشِ فَيُنَادِيهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا حُجَّتِي فِي
الْأَرْضِ وَ كَلَامِي الصَّادِقَ النَّاطِقَ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَ سَلْ تُعْطَ وَ اشْفَعْ تُشْفَعْ
فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ ... قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَ هَلْ يَتَكَلَّمُ الْقُرْآنُ
فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ الضُّعَفَاءَ مِنْ شِيعَتِنَا إِنَّهُمْ أَهْلُ تَسْلِيمٍ ثُمَّ قَالَ
نَعَمْ يَا سَعْدُ وَ الصَّلَاةُ تَتَكَلَّمُ وَ لَهَا صُورَةٌ وَ خَلْقٌ تَأْمُرُ وَ تَنْهَى قَالَ سَعْدُ
فَتَغَيَّرَ لِذَلِكَ لَوْنِي وَ قُلْتُ هَذَا شَيْءٌ لَا أَسْتَطِيعُ أَنَا أَتَكَلَّمُ بِهِ فِي النَّاسِ
فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ هَلِ النَّاسُ إِلَّا شِيعَتُنَا فَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الصَّلَاةَ فَقَدْ انْكَرَ
حَقَّنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَعْدُ أَسْمِعْكَ كَلَامَ الْقُرْآنِ قَالَ سَعْدُ فَقُلْتُ بَلَى صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ

یکی از منازل خلق قرآن این است که در قالب کلمات و آواها آفریده شده است [و البته] این هم قرآن است. بنابراین اگر ﴿وَالْعَصْرِ﴾ به عصر امام^ع و عصر ظهور معنا شده، [این عصر] فرع بر خود امام^ع است؛ لذا امام^ع، امام العصر است.

۲-۱. عصر نبی اکرم^ص، جهان پیش روی انسان موحد

پس دوران، ذیل حضرت تعریف می شود. حضرت، آن کلمه تامّه خداست؛ اسم اعظم الهی است؛ همه حقایق، ذیل ایشان تعریف می شود؛ لذا ما اگر در این دوران وارد شویم، همه چیزمان متحول می شود. رابطه ما با خدای متعال از این مسیر واقع می شود؛ ارتباط ما با همدیگر، از این مسیر واقع می شود؛ ارتباط ما با جهان، از این مسیر واقع می شود.

←

أَكْبَرُ ﴿فَالنَّهْيُ كَلَامٌ وَالْفَحْشَاءُ وَالْمُنْكَرُ رِجَالٌ وَنَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَكْبَرُ﴾؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۹۶ - ۵۹۸.

[یک مثال می‌زنم تا مطلب روشن‌تر بشود:] می‌گویند که ما ابزار می‌سازیم برای ارتباط با جهان؛ بشر وقتی می‌خواهد با جهان ارتباط برقرار کند، ابزار می‌سازد؛ فرض کنید برای تولیدات کشاورزی ابزار کشاورزی و بیل و گاوآهن می‌سازد؛ بعد [این ابزار] به تراکتور و کمباین و تکنولوژی مدرن تبدیل می‌شود. می‌گویند این ابزار، که رابطه انسان با جهان از طریق آن واقع شده و روابط اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده، دوران‌ساز است؛ مثلاً در دوران گاوآهن، روابط اجتماعی و اقتصادی خاصی حول آن شکل می‌گیرد.

[ما هم می‌گوییم تمام ارتباطات ما ذیل امام تعریف می‌شود:] ما با جهان ارتباط داریم و برای این ارتباط، تکنولوژی و ابزاری تولید می‌کنیم. ابزار ارتباطات اجتماعی هم داریم، با یکدیگر هم رابطه برقرار می‌کنیم. انسان با خودش هم ارتباط برقرار می‌کند؛ اینکه نفس‌مان و فکرمان که تهذیب می‌کنیم، ارتباط ما با خود است. جهان هم با ما ارتباط برقرار می‌کند؛ فرض کنید شما از طریق ابزار تولید، یک محصولی تولید می‌کنید و این محصول را مصرف می‌-

کنید و آدم لذتی می برد؛ مثلاً فرض کنید میوه شیرین تولید می شود و ذائقه آدم لذت می برد؛ این می شود ارتباط جهان با ما؛ یک تاثیری روی ذائقه ما می گذارد. همه این روابطی که ما با خودمان و با دیگران و با جهان برقرار می کنیم و ارتباطی که جهان با ما برقرار می کند، همگی ذیل امام تعریف می شوند؛ یعنی اصل ارتباط، ارتباط با خداست؛ لذا ما دو جهان داریم: جهان نور و جهان ظلمت.

چطور می گوید که من با طبیعت از طریق ابزار ارتباط برقرار می کنم و ابزار ارتباط من با طبیعت که عوض شود، دوران جدیدی شروع می شود؛ یعنی وقتی مثلاً بیل به گاو آهن تبدیل شد، ظرفیت تولید بالا می رود و روابط اجتماعی تغییر می کند. حالا ارتباط ما با حضرت حق، چطور برقرار می شود؟ ما یا استکبار می کنیم یا ایمان [می ورزیم]. آن وقت دو تا جهان، پیش روی ما قرار می گیرد: جهان نور یا جهان ظلمت.

آیت الکرسی را یک بار دیگر بخوانم؛ آیه اول، تفسیر از توحید است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ

لَا نَوْمَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ
كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ^۱؛ مستقر فرماندهی او، همه کائنات را در بر گرفته
است؛ این توحید است، این خداست، این اله ماست.
بخوایم یا نخواستیم، اله هستی اوست؛ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾؛
هیچ الهی جز او نیست. همه هم فقیر و متعلق هستند.

[در آیه بعد^۲ می‌فرماید:] ولی شما را مجبور نکردیم که
اولوهیت او را قبول کنید. بخواهید یا نخواهید، اله شماست؛
ولی به شما اختیار دادیم؛ می‌توانید از این اولوهیت خارج
شوید. رشد و غی^۳ هم، که مسیر پذیرش اولوهیت و توحید
و کفر است، روشن شده است. ما راه را روشن کردیم و
شما را هم مجبور نکردیم. در باطن، همه آزاد هستند. اما اگر

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ
يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۶.

می‌خواهید به سمت خدا بیایید باید این اولوهیت را قبول کنید؛ ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾؛ اول باید به طاغوت کفر بورزید؛ طاغوت، آن کسی است که طغیانِ علی الله کرده و دیگران را هم دعوت به طغیان می‌کند. اگر او دعوت نمی‌کرد، امواجش سراغ ما نمی‌آمد و کفر به او لازم نبود. او استکبار کرده و ما را هم به محیط استکبار خودش دعوت می‌کند. اگر می‌خواهید وارد فضای توحید شوید، به طاغوت کفر بورزید و ایمان بالله بیاورید که راهتان باز می‌شود؛ - ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.

آن وقت ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛^۱ خدای متعال ولایت شما را به دست می‌گیرد؛ ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛ جهان نور به روی ما گشوده می‌شود؛ سیرمان در نور است.

۱. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَائُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

«الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ»؛^۱ دلیل اینکه همه گشت و گذار مؤمن در عالم نور است، همین است. این نوری که خدای متعال مؤمن را وارد آن می کند - ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ - چیست؟ این همان نوری است که در آیه نور^۲ توضیح داده شده است. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ﴾؛ مثل نور، نبی اکرم ﷺ هستند، تا [می رسد به] جریان نور، ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾، که انوار اهل بیت نبی اکرم ﷺ هستند و تا ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ﴾. خدای متعال آدم را وارد وادی نور می کند، وارد این بیوت نور می کند و آرام آرام او را

۱. «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ مَدْخُلُهُ نُورٌ وَمَخْرَجُهُ نُورٌ وَعِلْمُهُ نُورٌ وَكَلَامُهُ نُورٌ وَمَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النُّورِ»؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۵.

به سرچشمه نور که مثل نور و نبی اکرم ﷺ است، سیر می-
دهد؛^۱ لذا در روایت، ذیل همین آیه از سوره مبارکه بقره،
آمده است: ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ ... فَالنُّورُ هُمْ
آلُ مُحَمَّدٍ.^۲

بنابراین اگر کسی توحید را قبول کرد، که مقدمه توحید
هم إعراض از ولایت اولیاء طاغوت است، وارد بیت النور
خواهد شد. چه کسی او را وارد می کند؟ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ
آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. این نور، همان نوری

۱. روایات بحث در جلسات پیش گذشت. همچنین رجوع شود به:

البرهان، ج ۴، ص ۶۶، روایات ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره نور.

۲. «قَصَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قِصَّةَ الْفَرِيقَيْنِ جَمِيعاً فِي الْمِيثَاقِ حَتَّى بَلَغَ
الاسْتِنَاءَ مِنَ اللَّهِ فِي الْفَرِيقَيْنِ فَقَالَ إِنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ
اللَّهِ لَهُ فِيهِمَا الْمَشِيَّةُ فِي تَحْوِيلِ مَا يَشَاءُ فِيمَا قَدَّرَ فِيهَا حَالٌ عَنْ حَالٍ وَ
الْمَشِيَّةُ فِيمَا خَلَقَ لَهَا مِنْ خَلْقِهِ فِي مُتَنَهَى مَا قَسَمَ لَهُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ
وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ قَالَ فِي كِتَابِهِ ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ
النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ فَالنُّورُ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَالظُّلُمَاتُ عَدُوُّهُمْ؛

تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۳۸.

است که در آیه نور توضیح داده شده است. اگر این توحید را قبول نکردیم - که می‌توانیم قبول نکنیم؛ به ما اختیار داده - اند که به اولوهیت خدای متعال کفر بورزیم - آن وقت هر چه در عالم می‌بینیم، غیر خدا می‌بینیم؛ حجاب برای ما پیدا می - شود. اگر این [ولایت طاغوت] را قبول کردید، چه می‌شود؟ آیا کافر به صورت جزیره‌ای در عالم زندگی می‌کند؟ خیر؛ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾؛ ولایت همان اولیاء طاغوتی که باید به آن‌ها کفر بورزد - و اگر به آن‌ها کفر نوزد به حضرت حق کفر می‌ورزد - بر او جاری می‌شود؛ ﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾. این وادی ظلمات، تا قیامت هم هست.

پس جهان ما براساس نوع ارتباطمان با خدای متعال، یا جهان نورانی است یا جهان ظلمانی. جهان نورانی، جهان نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ است؛ جهان انبیاء ﷺ است؛ عصر نبی - اکرم ﷺ است؛ عصر دین‌داری است؛ عصر توحید است؛ عصر معرفت است؛ عصر بندگی است؛ عصر شهود حق است؛ عصر محبت الله است؛ عصر ظهور هم همین است؛ تجلی

همین است. اگر هم [به حضرت حق ایمان] نورزید، فضای [شما] ظلمانی است؛ فضای جهل است؛ لذا ما دو دوران داریم: دوران اسلام و دوران جاهلیت. دوران اسلام، دوران نبی اکرم ﷺ و اهل بیت  است؛ به همین دلیل «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛^۱ هم حیاتش در

۱. [مضمون این روایت با تعبیر مختلفی در مجامع روایی ما آمده است:] «قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِهِ  أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ : إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ ...» (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۰۹)؛ «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ  قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ» (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷)؛ «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ  قَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ لَا يُعْذَرُ

فضای عصر جهالت است، هم موتش موت جهالت است؛ یعنی برزخ او هم برزخ جهالت است؛ چون این وادی ظلمات است؛ ﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ یعنی این وادی ظلمات تا قیامت هست.

۲. انتخاب عصر، بستر تغییر رابطه انسان با جهان

ما با همدیگر رابطه برقرار می‌کنیم. ما برای ارتباطات با همدیگر قوانینی مانند قوانین مدنی و قوانین حقوقی داریم؛ رابطه همسر با همسر، همسایه با همسایه و... قانون دارد؛ قوانین مدنی که جعل می‌کنیم، قوانین ارتباط انسان‌ها با همدیگر است. قوانین بین‌المللی که جعل می‌شود، قوانین ارتباط ملت‌ها و دولت‌ها با همدیگر است. حقوق اساسی‌ای که جعل می‌کنیم، قوانین رابطه «دولت و ملت»

←

النَّاسُ حَتَّىٰ يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۱۲.

و «ملت و دولت» است و ارتباط انسان‌ها را با همدیگر تنظیم می‌کند. تمام ارتباط ما با جهان و ارتباط جهان با ما ذیل این دو دستگاه [حق و باطل] تعریف می‌شود.

اگر کسی بر خدا استکبار کرد، وارد وادی ظلمات اولیاء طاغوت می‌شود و همه روابطش ظلمانی است؛ یعنی با همدیگر ارتباط برقرار می‌کنند اما ارتباطی ظلمانی و نفسانی؛ مثل دو حیوان درنده‌ای که با هم ارتباط برقرار می‌کنند؛ امام (ره) می‌فرمودند که گرگ‌ها در زمستان وقتی گرسنه می‌شوند و غذایی ندارند، دور هم جمع می‌شوند و روبه‌روی همدیگر می‌خوابند؛ مواظب‌اند که اگر پلکشان روی هم بیاید، از بقیه غافل نباشند؛ چون می‌دانند اگر بخوابند بقیه او را می‌درند. این همان انسان نیچه‌ای است؛ آدمی است که خُلق و خویش استخدام دیگران است. این فضا، فضای استخدام است؛ همه می‌خواهند از دیگران به‌نفع خودشان بهره ببرند؛ پس روابط، روابط ظلمانی می‌شود؛ به‌تعبیر دیگر

- براساس حدیث عقل و جهل^۱ - ذیل ولایت جهل قرار می گیرند و صفات جهل در آن ها پیدا می شود؛ مثل حسد، بخل، تکبر، ریا و حب الدنیا. رابطه آن ها با همدیگر براساس بخل است؛ براساس تکبر و امثال این ها است. روابط روحی آن ها ظلمانی می شود.

جامعه با هم همدلی دارد. همدلی گاهی براساس اخلاق مادی است، گاهی براساس اخلاق الهی. [در آن ها روابط] براساس محبت نیست؛ بلکه براساس استیثار و استخدام دیگران به نفع خود است. این، دو نوع رابطه است؛ آن، رابطه شیطانی است و این، رابطه نورانی. اندیشه هایشان هم همین طور است؛ همفکری و همکاری می کنند، بعد برای ارتباط با جهان ابزار می سازند، ابزارشان هم ذیل ولایت شیطان است؛ پس همه دوران هایی که با ابزار تولید می شوند، می توانند ذیل یک دوران باشند؛ دوران ظلمانی یا دوران نورانی.

بنابراین هرچند ابزار، تحول ایجاد می‌کند ولی طریق ارتباط ما با جهان است و درون ارتباط ما با حضرت حق تعریف می‌شود؛ اگر ارتباط ما شیطانی شد و از طریق ولایت اولیاء طاغوت [جاری] گردید و شیطنت شد، [آن‌گاه] ابزارمان هم ابزار شیطنت و ارتباطمان با طبیعت هم شیطنت است. جالب‌تر اینکه [در این صورت] ارتباط جهان با ما هم شیطنت‌آمیز است؛ یعنی جهان هم خیراتش را در اختیار کافر قرار نمی‌دهد؛ ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾^۱؛ یعنی [ارتباط جهان با ما،] همان است که در قیامت آشکار می‌شود که بهشتی‌ها از شجره طوبی و شراب طهور می‌خورند، علمشان شراب طهور است، علم و همه چیزشان نورانی است و جهنمی‌ها هم از شجره زقوم و حمیم می‌خورند.

۱. ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾
سوره نور، آیه ۲۶.

در سوره مبارکه غاشیه می‌فرماید: ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾؛^۱ عده‌ای زحمت کشیده‌اند ولی در قیامت در رنج‌اند؛ ﴿عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ﴾؛ این باید توضیح داده شود.^۲ قرآن می‌فرماید طعامشان از ضریع است که نه انسان را فربه می‌کند، نه گرسنگی را از بین می‌برد. در روایت برای ضریع معانی‌ای آمده است؛^۳ یک معنی لغوی آن خار تلخ بدبوی متعفن است.^۴ در ذیل آیه شریفه، حضرت فرمود آدم، اجوف است؛ یعنی تو خالی است و مجبور است

۱. ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ * عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً * تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ * لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ * لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾؛ سوره غاشیه، آیات ۱ - ۷.

۲. «عَنْ حَنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يُبَالِي النَّاصِبُ صَلَّى أَمْ زَنَى وَ هَذِهِ آيَةُ نَزَلَتْ فِيهِمْ ﴿عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً﴾»؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۶۰.

۳. «عَرَقُ أَهْلِ النَّارِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الزَّوَانِي»؛ تفسیر التمعی، ج ۲، ص ۴۱۸.

۴. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۶۴.

که بخورد و در جهنم ضریع را می خورد؛^۱ نه اینکه [از خوردن ضریع] لذت ببرد؛ بلکه مجبور است بخورد. ﴿مِنْ غَسْلَيْنِ﴾؛^۲ چرک و خون می خورد؛ ﴿سَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾^۳ [آب جوش می خورد،] درونش را به هم می ریزد

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ (عَهِمَا) أَنَّ الْأَبْرَشَ الْكَلْبِيَّ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾ قَالَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ بِأَرْضٍ تَكُونُ كَخُبْزَةِ الثَّقِيِّ يَأْكُلُ النَّاسُ مِنْهَا حَتَّى يَفْرُغَ الْحِسَابُ قَالَ الْأَبْرَشُ إِنَّ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ لَفِي شُغْلٍ عَنِ الْأَكْلِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﴿هُمْ فِي النَّارِ أَشَدُّ شُغْلًا فَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ﴾ ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنْ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ وَهُمْ فِي النَّارِ يَأْكُلُونَ الضَّرِيعَ وَ يَشْرَبُونَ الْحَمِيمَ فَكَيْفَ بِهِمْ عِنْدَ الْحِسَابِ إِنَّ ابْنَ آدَمَ خَلِقَ أَجُوفًا لَا بُدَّ لَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ»؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. ﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ * وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلَيْنِ﴾؛ سوره حاقه، آیات ۳۵ و ۳۶.

۳. ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ

و متلاشی می کند ولی می خورد. اتفاقاً قرآن [در همین آیه،
این دو فضا را مقایسه می کند؛ بهشت متقین را توضیح می -
دهد و جهنم مقابلش را هم توضیح می دهد: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ
الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ
لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ
عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ
كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾؛
متقین آنهایی هستند که ذیل ولایت نبی اکرم * زندگی کردند
و در مقابلش هم [کسانی هستند که] ذیل ولایت اولیاء
طاغوت زندگی کردند. آن ها ﴿مَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ﴾ هستند؛
فرمود: «وَلَايَةُ عَدُوٍّ آلِ مُحَمَّدٍ هِيَ النَّارُ»؛^۱ جهنم، محیط

←

خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾؛ سوره محمد، آیه
۱۵.

۱. «کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة رُوی مَرْفُوعاً عَنْ ابْنِ
أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى أَنْ قَالَ) قَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ﴾ وَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ وَ
أَشْيَاعُهُمْ ثُمَّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام أَمَّا قَوْلُهُ ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ﴾ فَالْأَنْهَارُ رِجَالٌ

ولایت اولیاء طاغوت است که دشمنان نبی اکرم^ﷺ و در مقابل حضرت هستند.

پس خیال نکنیم اگر ما با جهان رابطه برقرار می‌کنیم و ابزار می‌سازیم، دوران درست می‌شود؛ بلکه این فرع یک رابطه بالاتری است. اول [باید دید] رابطه ما با خدای عالم چطور و در کدام دستگاه است؟ اگر بنای بندگی دارید و ایمان دارید، وارد دستگاه نبی اکرم^ﷺ می‌شوید؛ اگر بنای بندگی نداریم، ذیل ولایت اولیاء طاغوت قرار می‌گیریم؛ اگر ذیل آن ولایت قرار گرفتید، آنجا شراب هست، خوردن

←

وَ قَوْلُهُ ﴿مَاءٌ غَيْرَ آسِنٍ﴾ فَهُوَ عَلَىٰ عِوَاظِ الْبَاطِنِ وَ قَوْلُهُ ﴿وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ﴾ فَإِنَّهُ الْإِمَامُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ فَإِنَّهُ عِلْمُهُمْ يَتَلَذَّذُ مِنْهُ شِيعَتُهُمْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿وَ مَغْفَرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ فَإِنَّهَا وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ﴾ أَيْ إِنْ الْأَمْتَقِينَ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي وَلَايَةِ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةِ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ هِيَ النَّارُ مَنْ دَخَلَهَا فَقَدْ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ أَخْبَرَ سُبْحَانَهُ عَنْهُمْ ﴿وَ سَقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۱.

هست، علم هم هست؛ ولی همه‌اش آلوده است. علمشان هم آلوده است.

قرآن می‌فرماید: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾؛^۱ به طعامتان نگاه کنید و ببینید از کجا می‌گیرید. حضرت فرمودند ببینید علمتان را از چه کسی می‌گیرید.^۲ چون ممکن است سرچشمه علم، ظلمانی باشد و ظلمت در انسان آلودگی ایجاد کند و انسان را مشرک کند. ممکن است علم هم نورانی باشد؛ پس اهل بهشت، علمشان هم نورانی است. قرآن می‌فرماید شراب بهشتی‌ها در بهشت متقین ﴿أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ است؛^۳ [ذیل این آیه، امام باقر^{علیه السلام}] فرمود: «فَإِنَّهُ عِلْمُهُمْ يَتَلَذَّذُ مِنْهُ شَبِيعَتُهُمْ»؛^۴ باطن این خمر، علم

۱. سوره عبس، آیه ۲۴.

۲. «عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^{علیه السلام} فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ قَالَ قُلْتُ مَا طَعَامُهُ؟ قَالَ عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَنْ يَأْخُذُهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰.

۳. سوره محمد، آیه ۱۵.

۴. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۱؛ متن روایت پیشتر گذشت.

الامام است؛ غرق در لذت می‌شوند؛ پس علمشان نور است؛ «الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ النُّورِ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ»^۱؛ همه گشت و گذارش در وادی نور است؛ ورود و خروجش نورانی است؛ همه چیزش نور است. آن طرف هم می‌شود ظلمات.

پس ما دو دوران داریم: دوران اسلام و دوران جاهلیت؛ [دوران اسلام هم یعنی] دوران نبی اکرم ﷺ که همه دوران‌های انبیاء ﷺ، دوران نبی اکرم ﷺ است. [تمام روابط و تعاملات و رفتارهای ما، چه با خود و چه با جهان و چه با دیگران،] ذیل یکی از این [دو دوران] و دو دستگاه است. [همین‌طور تمام دوران‌هایی که بر محور ابزار تعریف می‌شوند، ذیل یکی از این دو دستگاه است؛] وقتی جایگاه این دو دستگاه تصویر شد، می‌توان از ابزار سخن گفت؛[بله، انسان برای ارتباط با طبیعت، ابزار هم تولید می‌کند، دوران‌ساز هم هست، تغییرات اقتصادی ایجاد می‌کند، تحول ابزار در

مناسبات و روابط اجتماعی و قانون‌ها تغییر ایجاد می‌کند، اما این تحول ابزار، ذیل دستگاه بالاتری شکل می‌گیرد. اینکه ما همه جهان را ذیل این ابزار تعریف کنیم ناشی از نگاه محدود به جهان است؛ کسی که ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^۱ است این‌طور نگاه نمی‌کند.

به تعبیر دیگر ما می‌گوییم: در عصر حضرت و در دوران نبی اکرم ﷺ غیب در عالم ما ظهور پیدا می‌کند؛ ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾؛ اصلاً غیب یعنی امام ﷺ.^۲ وقتی آن کلمه غیب آمد، عدلش و رفاهش و امنیتش هم می‌آید و ابزار مناسب خود را هم می‌آورد؛ البته ابزارش هم ممکن است این ابزارهای ما نباشد؛ مگر در بهشت، این ابزارها هست؟! [قطعاً نیست

۱. ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳.

۲. «عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عهما) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿الْم﴾ * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ﴿فَقَالَ الْمُتَّقُونَ شِيعَةُ عَلِيٍّ ؑ﴾ وَالْغَيْبُ فَهُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ»؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۷.

ولی [بالاترین رفاه هم هست؛ ﴿لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾؛^۱ [در آنجا] رنجی هم نیست. پس این طور نیست که خیال کنیم ابزار، فقط همین ها هستند؛ خیر، [در بهشت و همین طور در عصر ظهور،] روابط دیگری هست؛ نمی خواهم بگویم مثلاً [ابزار آن دوران چیزی مثل] طی الارض است. این هم در جای خود قابل بحث است؛ ولی [در عصر ظهور] اصلاً روابط ما با جهان و رابطه جهان با ما عوض می شود. کسی که در دستگاه نبی اکرم ﷺ است، وقتی با جهان و با عالم ملائکه ارتباط برقرار می کند، ملکوت عالم در اختیار او قرار می گیرد؛ ملائکه با او ارتباط برقرار می کنند؛ رزقش از عالم ملائکه نازل می شود. اگر هم [کسی] در عالم اولیاء طاغوت قرار گرفت، با شیاطین سروکار دارد و قوای شیطانی در خدمت او هستند. در عالم، قوای شیطانی [هم] هست.

این قوای [ملکوتی و] شیطانی در طبیعت هم هست؛
رویش پیدا می‌شود، ولی دو دوران است؛ یکی باثر است،
یکی دائر. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَاحْلَوْا
قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾^۱ عده‌ای از سران و پرچم‌داران،
نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند. نعمت در اینجا یعنی
نعمت ولایت. [در روایات،] مکرر «نعمت» به ولایت معنا
شده.^۲ در کافی آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ
النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ»^۳ ما آن نعمتی
هستیم که خدا بر بندگان خدا منت گذاشت. این را ذیل

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۸.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۴۸، «باب أنهم عليهم السلام
نعمه الله و الولاية شكرها و أنهم فضل الله و رحمته و أن النعيم هو
الولاية و بيان عظم النعمة على الخلق بهم عليهم السلام».

۳. «عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا
سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَدَّلُوا عَنْ وَصِيَّهِ لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزَلَ بِهِمُ الْعَذَابُ
ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَ احْلَوْا
قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ النُّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى
عِبَادِهِ وَ بِنَا يَقُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷.

سوره تکاثر توضیح می‌دهم که چرا امام ع نعمت است.^۱
 ﴿بَدِّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ﴾؛ این نعمت را تبدیل به کفر کردند؛ امام ع
 رفت و جای او چیز دیگری آمد. وقتی ولایت نبی اکرم ع به
 ولایت اولیاء طاغوت تبدیل شود، نعمت تبدیل به کفر می-
 شود. وقتی این کار را کردند، چه اتفاقی افتاد؟ وقتی فضا را
 فضای کفر کردند، ﴿وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾؛ فضای کفر
 فضای ﴿دَارَ الْبَوَارِ﴾ است، دار الهلاک است، چیزی در آن
 نمی‌روید. مثال آن در عالم، سرزمین دائر و سرزمین بائر
 است. زمینی شوره‌زار است و سرزمینی هم حاصل‌خیز؛ در
 زمین بائر هرچه باران ببارد، فایده ندارد. [ولی در زمین دائر
 اگر] نهم‌مکی هم باران ببارد، جنگل می‌روید؛ پس یکی
 فضای دائر است، یکی فضای بائر. دیده‌اید در اذان و اقامه
 می‌گویند: «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» و «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»؛ هر دو
 به ولایت تفسیر می‌شود. باطنش همین است. محیط فلاح و
 رویش، محیط ولایت حق است. [آن‌ها] قوم خود را وارد -

۱. ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾؛ سوره تکاثر، آیه ۸.

﴿ دَارَ الْبَوَارِ ﴾ کردند. ﴿ دَارَ الْبَوَارِ ﴾ کجاست؟ ﴿ جَهَنَّمَ ﴾؛^۱ یعنی الان وارد جهنم کردند؛ جهنم، نقد است؛ البته ﴿ یَصْلَوْنَهَا ﴾؛ یعنی مراتبی از جهنم [هم] هست که باید در برزخ و قیامت وارد آن شوند؛ کما اینکه مراتبی از بهشت هم هست که تا وارد برزخ و قیامت نشویم، آن مراتب از بهشت برای ما مشهود نمی‌شود؛ ولی آن‌هایی که وارد وادی ولایت نبی-اکرم^ص می‌شوند، الان وارد بهشت شده‌اند؛ خلُقشان بهشتی است؛ روابطشان بهشتی است؛ روابطشان با عالم، بهشتی است؛ ارتباط عالم با آن‌ها ارتباط بهشت است؛ یعنی عالم ملائکه با این‌ها مرتبط می‌شود؛ ﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ﴾.^۲

-
۱. ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا وَ بئْسَ الْقَرَارُ ﴾؛ سوره ابراهیم، آیه ۲۸ و ۲۹.
 ۲. ﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۹۶.

این دو آدم، به حسب ظاهر کنار هم نشسته‌اند ولی یکی از دست شیاطین می‌گیرد، یکی از دست ملائکه. قوای باطنی‌ای که این را امداد می‌کنند، قوای ملائکه هستند و او را قوای شیاطین. خدای متعال دسته خاصی از مؤمنین را با روح خود تأیید می‌کند: ﴿وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^۱؛ ذیل این آیه امام[✉] فرمود: این [روح]، ملک است؛^۲ یعنی ملائکه مؤید آن‌ها هستند؛ ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ﴾^۳؛ در

۱. ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲. «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ[✉] قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَقَبَهُ أَذْنَانُ فِي جَوْفِهِ أَذْنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَاسُ وَ أَذْنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ فَيُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳. ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾؛ سوره فصلت، آیه ۳۱.

دنیا هم [کمک کار مؤمن] بوده‌اند. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: «كُنَّا نَحْرُسُكُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ»؛^۱ ما شیاطین را از شما دور می‌کردیم؛ «حَفَظَةً» بودیم.

پس مؤمن وقتی وارد وادی ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ می‌شود، در فضای نبی اکرم ﷺ و در دوران اسلام، ملائکه با او کار می‌کنند؛ رزقش هم ملکوتی است. به‌این دلیل است که حلال است. مؤمن در دنیا هم شراب طهور می‌خورد. وقتی می‌خورد، از شرک و غفلت پاکش می‌کند. کافر، در همین دنیا هم ﴿غَسَلِينَ﴾ می‌خورد؛ چرک و خون می‌خورد؛ جز غفلت، جز شهوت و جز سیاهی برایش چیز دیگری نمی‌آورد. حس می‌کنند [چه می‌خورند]؛ ولی از بیرون به

۱. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ قَالَ عَلَى وَلَّيَاهِ أُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿قَوْلُهُ﴾ ﴿تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ قَالَ عِنْدَ الْمَوْتِ ﴿أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴿قَالَ كُنَّا نَحْرُسُكُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ﴾ ﴿وَفِي الْآخِرَةِ﴾ أَيْ عِنْدَ الْمَوْتِ ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾ يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ ﴿نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴾؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۵.

خودشان نگاه بیرونی ندارند. آن نگاه بیرونی، احاطه‌ای می-
خواهد که آدم بتواند هر دو طرف را ببیند و بعد مقایسه کند؛
اشراف می‌خواهد؛ ولی خودش عالم خودش را حس می-
کند. پس این عصر یعنی این.

۳. خسر به معنای ورود به محیط خسارت و

پذیرش عصر جاهلیت

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ یکی دیگر از معانی خسر که
شاید از بعضی روایات استفاده شود، محیط ولایت اعداء
است.^۱ خسر را خیلی به یک وصف توصیف نکنیم؛ یعنی
خسارت می‌کنند. درست است که خسارت می‌کنند اما

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عَهِمَا) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ قَالَ ﴿الْعَصْرُ﴾ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ ﷺ، ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ يَعْنِي أَعْدَاءَنَا، ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ يَعْنِي بَايَاتِنَا، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ يَعْنِي بِمُؤَسَّسَةِ الْإِخْوَانِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

چطور خسارت می‌کنند؟ چون وارد محیط خسر هستند. [مثل اینکه] بذری را که استعداد گندم‌شدن دارد، در کویر بیندازید؛ این، محیط خسر و محیط هلاک است؛ ﴿دَارَ الْبَوَارِ﴾ است. جهنم، ﴿دَارَ الْبَوَارِ﴾ است؛ هیچ چیزی در آن سبز نمی‌شود؛ ولی اگر همین بذر را در سرزمین حاصل-خیز بیندازید، رشد می‌کند. قرآن همین مثال را می‌زند؛ می‌فرماید: ﴿كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ﴾؛^۱ سرزمین مرتفع باران‌گیر ابرگیر که هرچه، حتی یک دانه هم آنجا بیفتد، به یک بوته تبدیل می‌شود.

پس ما دو فضا داریم: فضای خسر و فضای ربح؛ فضای ربح، فضای ولایت الله است و فضای خسر، فضای ولایت اولیاء طاغوت است. [در این فضای خسر،] همه روابط انسان، روابط خاسر است. [حتی] رابطه انسان با خودش؛ [با اینکه] خودش را می‌سازد! مگر کفار روی خودشان زحمت

۱. ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۵.

نمی‌کشند؟! مگر خودشان را برای زندگی دنیا تربیت نمی‌کنند؟! مگر تعلیم ندارند؟! مگر با همدیگر روابط حقوقی ندارند؟! مگر نظام بین‌الملل ندارند؟! مگر برای تنظیم ارتباطات جهانی، نهادهای بین‌المللی ندارند؟! [همه این‌ها را دارند ولی] همه‌اش خاسر است. مگر با جهان و تکنولوژی روبه‌گسترده‌تر و پیچیده‌تر شدن ارتباط ندارند و هر روز هم تکنولوژی‌شان پیچیده‌تر نمی‌شود؟! مگر ارتباط جهان با آن‌ها پیچیده‌تر نمی‌شود؟! مگر لذت‌هایشان از عالم طبیعت متنوع‌تر نمی‌شود؟! مگر از سینه دنیا بیشتر نمی‌دوشند و نمی‌نوشند؟! [همه اینها هست،] ولی ﴿فَأَمَّهُ هَاوِيَةً﴾.^۱ باطن این دنیا و این مادری که از او می‌دوشند و می‌نوشند و در دامنش پرورش پیدا می‌کند، ﴿هَآوِيَةً﴾ است؛ آتش جهنم است؛ محیط ولایت اولیاء طاغوت است. ﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.^۲ از اینجا، همنشین آتش هستند. این دامنی که بر آن سر می‌-

۱. ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأَمَّهُ هَاوِيَةً﴾؛ سوره قارعه، آیه ۸ و ۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

گذارند و در آن تربیت می‌شوند و می‌نوشند و می‌دوشند، همه‌اش ﴿قَامَهُ هَاوِيَةً﴾ است. آن‌ها به تعبیر قرآن ﴿لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾^۱ هستند.

بنابراین هم عصر تعریف می‌شود و هم خُسْر. یک معنای خسر این است که انسان در خسارت است؛ چون سرمایه‌هایش ازدست می‌رود؛ ﴿لَفِي خُسْرٍ﴾ یعنی محیط، محیط خسر است؛ کما اینکه محیط ولایت نبی اکرم^ص و محیط ولایت اهل بیت^{علیهم‌السلام} محیط رشد و پرورش و فلاح است و همه چیز در آنجا می‌روید و هیچ عملی در آنجا گم نمی‌شود. اینجا هم محیط خسر است؛ یعنی هر عملی که در اینجا انجام دهید، عمل خاسر است؛ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ

۱. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾؛ سوره محمد، آیه ۱۱.

شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ^۱؛
 مثل سراب است؛ از دور آب‌نماست ولی جلو که می‌رود
 می‌بیند عملش هیچ است؛ می‌گوید خدایا! من این همه کار
 کردم! ولی به او نشان می‌دهند که این‌طور نیست و هیچ
 چیزی برای او کم نگذاشته‌اند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا
 وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ﴾؛ پیمان‌اش را پر می‌کند ولی
 می‌بیند پیمان‌اش سراب است؛ چون عمل او در محیط خاسر
 واقع شده است.

پس محیط خاسر کجاست؟ همان‌جا که در آیه ظلمات^۲
 توضیح داده شده است. محیط نورانی کجاست؟ همان‌جا که
 در آیه نور^۳ توضیح داده شده است. در آیه بعد از آیت
 الكرسي هم هر دو را با هم یک‌جا توضیح داده است: ﴿اللَّهُ

۱. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا
 جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ
 الْحِسَابِ﴾؛ سوره نور، آیه ۳۹.

۲. سوره نور، آیه ۴۰.

۳. سوره نور، آیه ۳۵.

وَلِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ﴿١﴾
 همه ارتباطات، تکنولوژی، ارتباط انسان با جهان، جهان با انسان و ارتباط انسان‌ها با همدیگر، ذیل این دو دستگاه است. همه چیز در آنجا خاسر است؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾؛ همه آدم‌ها خاسرند جز یک دسته؛ جز آن‌هایی که خودشان را به محیط ربح که محیط ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ است برسانند؛ توحید آنجاست؛ ایمان آنجاست. ﴿آمَنُوا﴾ هم یعنی همین. آیا ﴿آمَنُوا﴾ را کلی معنا کنیم؟ خیر؛ باید دنبال نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ برود؛ اگر نرفت، ﴿آمَنُوا﴾ نیست.

۴. عصر نبی اکرم ﷺ، ولای ایمان و عمل صالح

﴿آمَنُوا﴾ چیز مبهمی نیست؛ انسان باید خود را به این محیط ولایت برساند؛ ﴿آمَنُوا﴾ یعنی این. ﴿وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ)؛ آن وقت باید اهل همه عمل‌ها هم باشد. این انحراف است که می‌گویند شما اگر اهل بیت^{علیهم‌السلام} را دوست داشتید، عمل لازم نیست! خیر؛ این طور نیست. ایمان، عمل می‌آورد. کسی که وارد محیط ولایت شد، محیط ولایت، عمل متناسب با خود را می‌خواهد. امکان ندارد که این محیط، عمل آفرین نباشد. کسی که وارد جنت شد و قلبش در بهشت قرار گرفت، الان در بهشت کار می‌کند؛ عملش بسیار وسیع‌تر و دقیق‌تر است؛ لذا گاهی برای یک ترک اولی، بر کسی که در این محیط وارد شده، سخت می‌گیرند؛ او همه اعمال صالح را باید به بهترین وجه بیاورد؛ اگر می‌خواهند در این محیط بمانند، باید تواصی به صبر و حق هم داشته باشند؛ به خصوص قبل از عصر ظهور. تا به عصر ظهور نرسیدیم، باید همدیگر را توصیه کنیم؛ باش تا صبح دولتش بدمد. اگر این را نداشتیم، خاسر می‌شویم.

آن‌هایی که اهل ایمان، اهل عمل و اهل تواصی نیستند، به خصوص در این دوران تا قبل از ظهور، خیلی خسارت می‌کنند. به راحتی وارد عصر دوران خسارت می‌شوند؛ ﴿إِنَّ

الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۱﴾. نمی‌خواهم از جهان‌های موازی فیزیک بگویم. واقعاً دو جهان هست؛ جهان نور و جهان ظلمت. انسان وارد یکی بشود، خاسر است؛ وارد یکی دیگر بشود، رابح است. این، توضیح خسارت و ربح [در] ذیل اوست.

اگر خدای متعال به ما فطرت توحیدی نمی‌داد، هیچ‌کس خسارت نمی‌کرد؛ گندم اگر آدم نشود که خسارت نکرده است. بلکه ما اگر آدم نشویم، خسارت کرده‌ایم. اگر خدای متعال نبی نمی‌فرستاد و قرآن نمی‌فرستاد و ولی نمی‌فرستاد، خسارتی نبود؛ ولی وقتی راه باز است و سرمایه هست و نیاز هست و معیار هست و فضای نورانی هم هست، کسی که وارد این فضا نشود خاسر است. تنها چیزی که موجب می‌شود همه سرمایه‌های انسان به فعلیت برسد، این محیط است؛ یعنی محیط ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل‌بیت . سرمایه‌های انسان بیرون از این محیط ولایت به فعلیت نمی‌رسد. آیا انسان باید موحد شود؟ آیا باید به توحید و به قرب برسد؟ بله. آیا این نیاز انسان است؟ آیا این سرمایه را به ما داده‌اند؟ بله؛ امکانش را هم داده‌اند؛ ولی باید وارد این محیط شد تا

این سرمایه‌ها به فعلیت برسد؛ اگر وارد محیط نشدی، همه این سرمایه‌ها ازدست می‌رود.

پس بنا شد ما دورانی داشته باشیم که دوران نبی اکرم ﷺ و فضای دین ایشان و پرتو وجودی ایشان است. اگر کسی وارد فضای ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ نشد، هر عملی بکند، عمل صالح نیست. ایمان یعنی ورود به این فضا. مؤمن کسی است که وارد محیط ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ می‌شود. آنجا محیط ایمان بالله است. بیرون از آنجا، ایمان تقسیم نمی‌کنند. در حدیث عقل و جهل،^۱ ایمان فرمانده لشکر نبی اکرم ﷺ بود. اگر کسی از محیط ولایت نبی اکرم ﷺ بیرون رفت، در آنجا ایمان تقسیم نمی‌کنند. ﴿أَمَّنُوا﴾ یعنی ورود به محیط ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ. وقتی آنجا وارد شد، آن وقت عملش عمل صالح می‌شود. حالا باید

عمل کند. ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾؛^۱ رفعت ما در وادی ولایت، با اعمال صالحه است؛^۲ اشتباه است کسی خیال کند که شریعت [به تنهایی]، آدم را به جایی می‌رساند. شریعت تا در محیط ولایت نبی اکرم^ص واقع نشود، اصلاً عمل صالح نیست؛ حتی اگر نماز باشد! وقتی وارد محیط ولایت نبی-اکرم^ص شدید، آن وقت این‌ها می‌شوند عمل صالح؛ ﴿آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. اگر وارد این محیط هم شدید، نمی‌شود بدون عمل بود. نمی‌توان گفت: من ایمان دارم پس شریعت لازم نیست یا شریعت کافی است. [نمی‌توان گفت:] من بلدم، پس نماز می‌خوانم، روزه می‌گیرم و به پیغمبر و امام

۱. ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ﴾؛ سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. «عَنْ عَمَّارِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَوَكَّلْنَا لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۰.

نیاز ندارم. اصلاً اگر در آن محیط قرار گرفتید، عمل صالح رفعت می‌آورد. [بیرون از این محیط] عمل صالح نیست که رفعت بیاورد؛ لذا نماز چهارهزارساله ابلیس، که دو رکعت آن چهارهزار سال طول کشید، اصلاً عمل صالح نیست و رفعتی هم نمی‌آورد.^۱ عمل صالح، عمل در محیط ولایت

۱. «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَمَّا أُعْطِيَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِبْلِيسَ مَا أُعْطَاهُ مِنَ الْقُوَّةِ قَالَ آدَمُ يَا رَبِّ سَلَّطْتَهُ عَلَيَّ وَلَدَيْ وَ أَجْرِيَّتُهُ مَجْرَى الدَّمِّ فِي الْعُرُوقِ وَ أُعْطِيَتْهُ مَا أُعْطِيَتْهُ - فَمَا لِي وَ لَوْلَدِي فَقَالَ لَكَ وَ لَوْلَدِكَ السَّيِّئَةُ بِوَاحِدَةٍ وَ الْحَسَنَةُ بِعَشْرَةٍ أَمْثَالَهَا قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ إِلَى حِينٍ يَبْلُغُ النَّفْسُ الْحُلُقُومَ فَقَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ أَغْفِرْ وَ لَا أَبَالِي قَالَ حَسْبِيَ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَا ذَا اسْتَوْجَبَ إِبْلِيسُ مِنَ اللَّهِ أَنْ أُعْطَاهُ مَا أُعْطَاهُ فَقَالَ بِشَيْءٍ كَانَ مِنْهُ شُكْرُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قُلْتُ وَ مَا كَانَ مِنْهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ رَكَعَتَيْنِ رَكَعَهُمَا فِي السَّمَاءِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۲. همچنین در روایت آمده: «(عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: وَ أَمَّا قَوْلُهُ ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ﴾ وَ قَوْلُهُ ﴿وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ لَا يُغْنِي إِلَّا مَعَ

←

الْإِهْتِدَاءِ وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ الْإِيمَانِ كَانَ حَقِيقًا بِالنَّجَاءِ مِمَّا هَلَكَ بِهِ الْغَوَاةُ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَنَجَتْ الْيَهُودُ مَعَ اعْتِرَافِهَا بِالتَّوْحِيدِ وَ إِقْرَارِهَا بِاللَّهِ وَ نَجَا سَائِرُ الْمُقَرَّرِينَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ مِنْ إِبْلِيسَ فَمَنْ دُونَهُ فِي الْكُفْرِ وَ قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ وَ بِقَوْلِهِ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾ وَ لِلْإِيمَانِ حَالَاتٌ وَ مَنَازِلٌ يَطُولُ شَرْحُهَا وَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْإِيمَانَ قَدْ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ إِيْمَانٍ بِالْقَلْبِ وَ إِيْمَانٍ بِاللِّسَانِ كَمَا كَانَ إِيْمَانُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ لَمَّا قَهَرَهُمُ بِالسَّيْفِ وَ شَمَلَهُمُ الْخَوْفُ فَإِنَّهُمْ آمَنُوا بِالْإِسْتِثْمِ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ فَالْإِيمَانُ بِالْقَلْبِ هُوَ التَّسْلِيمُ لِلرَّبِّ وَ مَنْ سَلَّمَ الْأُمُورَ لِمَالِكِهَا لَمْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ أَمْرِهِ كَمَا اسْتَكْبَرَ إِبْلِيسُ عَنِ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ اسْتَكْبَرَ أَكْثَرُ الْأُمَمِ عَنْ طَاعَةِ أَنْبِيَائِهِمْ فَلَمْ يَنْفَعَهُمُ التَّوْحِيدُ كَمَا لَمْ يَنْفَعِ إِبْلِيسَ ذَلِكَ السُّجُودُ الطَّوِيلُ فَإِنَّهُ سَجَدَ سَجْدَةً وَاحِدَةً أَرْبَعَةَ آلَافٍ عَامٍ وَ لَمْ يُرِدْ بِهَا غَيْرَ زُخْرُفِ الدُّنْيَا وَ التَّمَكِينِ مِنَ النَّظَرَةِ فَلِذَلِكَ لَا تَنْفَعُ الصَّلَاةُ وَ الصَّدَقَةُ- إِلَّا مَعَ الْإِهْتِدَاءِ إِلَى سَبِيلِ النَّجَاءِ وَ طُرُقِ الْحَقِّ؛ «الاحتجاج،

است. اگر کسی بیرون از محیط ولایت الله عمل کرد و گفت: «خدایا! من ولایت تو را قبول ندارم و ولایت اولیاء طاغوت را قبول دارم، ولی هرچه تو بگویی نماز می‌خوانم!» این نماز او، به چه درد می‌خورد؟! نماز، مسیر تقرب خدای متعال در درون وادی ولایت [ولیّ خدا] است. وادی ولایت، وادی تقرب است. صراط مستقیم، صراط محبت و معرفت است. [صرف ورود به وادی ولایت هم بدون عمل] کفایت نمی‌کند؛ ﴿آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾. ﴿عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ شریعت ذیل ولایت نبی اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ است؛ لذا این شریعت از طریق این ولایت، ما را به خدای متعال می‌رساند و به سرچشمه نزدیک می‌کند. از دست خدای متعال، که همان دست نبی اکرم ﷺ است، همه رحمت‌ها بر ما نازل می‌شود.

سوره تکاثر هم ادامه همین مسئله است. خلاصهٔ سوره، این است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؛ معنی ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ را عرض کردیم. ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾؛ خدای متعال اجمالاً می‌فرماید تکاثر و افزون‌طلبی، شما را از هدف

مشغول کرده است. «لهو» یعنی آن چیزی که ما را از هدف مهم مشغول می‌کند. ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾؛ تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید. یک معنایش این است که تا زمان مرگتان [شما را مشغول می‌کند]. این قدر مشغول به تکاثر و هم‌افزایی و پول جمع کردن و مال جمع کردن و علم جمع کردن و تفاخر به این‌ها شدید که از آنچه باید به او مشغول می‌بودید غافل گشتید تا اینکه به قبر رسیدید. بعد می‌فرماید: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾؛ دو تا علم هست که شما به تدریج در مسیر خود به آن‌ها می‌رسید؛ یکی در برزخ است و یکی در قیامت. آن وقت می‌فهمید که این نعمت‌ها برای این بازی‌ها نبوده است. این تکاثر، تکاثر غلطی بوده است. قبلش خیال می‌کنید پیشرفته‌ترین آدم‌ها هستید و اصلاً مسیر درست را شما می‌روید! ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾.^۱ ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ

الْجَحِيمَ ﴿۱﴾؛ اگر به مرحله علم الیقین برسید، این دو عالمی را که پیش روی شماست و بعداً وارد آنها می‌شوید الان خواهید دید؛ ولی ﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾؛ یک مرحله، مرحله علم الیقین به قیامت است که در همین دنیا می‌تواند حاصل شود؛ اما مرحله عین الیقین که دیدن در قیامت است، در قیامت حاصل می‌شود. ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾؛ یک نعیمی هست [که درباره آن] از شما سؤال می‌کنند. کلید همه بحث سوره، همین است. یک نعیمی هست که ما باید به او مشغول باشیم و تکاثر موجب غفلت [ما از آن] شده و تا وارد قیامت هم نشویم، نمی‌فهمیم؛ مگر کسانی که اهل علم الیقین شوند و بتوانند آن عالم را در همین جا ببینند.

این نعیم چیست؟ در روایت، امام علیه السلام فرمود ولایت ماست.^۱ این همان بحث قبلی است. اگر کسی از آن نعمت غافل شد، بقیه [اعمال] اش تکاثر است. تکاثر، آدم را نجات نمی‌دهد؛ ولو اینکه به دوران تجدد برسد. هم‌افزایی امکانات،

خسارتِ انسان را جبران نمی‌کند. ﴿الْهَآئِمُّ التَّكَآثُرُ﴾؛ همه دنیای آدم می‌شود تکاثر؛ این تکاثر، نه هدف است، نه نجات‌بخش. این حقیقت در مسیر آینده برای آدم روشن می‌شود؛ ولی ما باید قبل از آن به علم الیقین برسیم تا بفهمیم که این تکاثر موجب خسارت است.